بسم الله الرحمن الرحیم

حمد و ثنا افریدکاری را که افلاک دوایر و نجوم سوایر پیدا فرمود و سپاس
واجب الوجودی را که عناصر و ارکان در وجود آورد و از اثر علویات
و تاثیر سفلیات مزاجها ساخت و مزاج که باعتدال نزدیکتر بود او را
داد و بشرف عقل و نطق مشرف کردانید تا بحقایق علوم راه برد و بدقایق
اشیا رسد درود و تحیات بر سید انبیا محمد مصطفی و اولاد و اشیاع و
اتباع او و سلم تسلیما کثیرا کثیرا اما بعد چنین کوید مولف این مسوده علیشاه بن
محمد قاسم [الخوارزمی] المعروف بعلای البخاری رحمه الله عن حوادث الزمان
که چون انعام و ایادی و اکرام خداوند خواجه جهان صاحب المعظم دستور
ممالک العرب والعجم افتخار جهان ملاذ اهل ایمان مربی العلما والفضلا
مقوی الضعفا والغربا ممدوح البلغا والفصحا شمس الدنیا والدین
سیف الاسلام والمسلمین محمد بن صدر السعید سیف الدین احمد بن
الصدر السعید بدر الدین مبارکشاه بن سیف الدین احمد شاه اطال
الله بقاءها اشارت شده بود تا بعد از وظایف تحصیلات دیکر چیزی
ازین علم شریف دقیق معلوم کنم چون از حساب هندی و سل زیج
جدید ایلخانی و زیج عمل که منتخب انست و جمع کرده این فقیر فارغ

کشته

کشته مجمل اصول احکام که بحکیم کوشیار رحمه الله منسوبست در بحث آورده ام
و چند کرت فرو خوانده کفتند اکر آنرا مجموعه باشد از احکام شرح و مفصل
و از هر چیزی آنچه در بابیست بود جمع آن در روی موافق بود چون زیج در حساب
کرده ایم که باتمام رسید و مقبول افتاد این التماس را نیز رد نشاید تا کوهر
طاق تو شود جفت اکرچه ملالت بخاطر رسیده بود و تنکی مزاج بنهایت
پیوسته و ضعف پیری قوی کشته اما شفقت پدر فرزندی و مهر و رنج بردن و
تربیت و مراقبت و حسن ادب و لطف ایشان جمع بود نکذاشت تا این
التماس بر زمین افتد پس این التماس اجابت کرده شد و شرف روزکار خود
داشته آمد و حقوق حرمت داشت ایشان را استقبال نموده کشت والله ولی
التوفیق وانه ولی الاجابه فصل هیچ شکی نیست که هستی همه موجودات
از واجب الوجود است و وجود هر چیزی را سببی آفریده است که چون آن
سبب موجود کرد آن چیز ظاهر کرد و نه فلک هست کرده و چندین هزار
کواکب در میان افلاک نشانده و از آنجمله [smudge] بر هفت فلک
سیر داده و باقی را بر فلک هشتم ثبت کرده [smudge] عنصر مختلف پدید آورده
زیر فلک قمر و اجرام علوی را مرتبه آبا نهاده و اجسام سفلی را بمنزله
امهات نشانده و موالید ثلاثه در وجود آورده از میان ایشان چون
فرزندی که از میان ملک و [illegible] زاید و حکمت ازلی آدمی را ازین
موجودات برکزیده و مکرم کردانیده بسعادت آسمانی و قوتهای نفسانی
و فضیلت داده بر جمیع موجودات و حرکات و اثر جرم کواکب را علت و سبب
کردانیده تا درین عالم هر طرفة العینی چندین هزار صور کون و فساد پذیرد که
هیچ بدیکری نماند باشد پس پادشاه بر حقیقت اوست و افلاک و انجم

نصب کرد کاهان و مدبران او و کارکنان بقدرت و ارادت او تعالی و
تقدس پس تاثیرات اجرام عالم علوی در ادمی زاد بیش ازان اثر کند که در
دیگر حیوانات و باز در شخصی ازان ظاهرتر شود که فیض فضل الهی در وی
غالب تر باشد و ازین سبب است که احکام نجومی بر شریفان درست تر
اید و راست تر بود **فصل** شرایط صاحب احکام بسیار است انچه ازوی
ناگزیر است انست که مزاج بروج و کواکب نیکو بداند تا تواند امتزاج دادن
و فرق کردن میان سعد و نحس و قوی و ضعیف و امثال این و از علم طبیعی
باخبر باشد که احکام نتیجه این هر دو است و کثرت تجربه داشته باشد یا قوت
الهی چنانکه بطلیموس فرموده است در صد کلمه و بجای دیگری گوید احکام
غلبه ظن است و غلبه ظن میان کمان و یقین باشد پس اگر کمان از میان
برخیزد یقین ماند و یقین حقیقت علم باشد نه غلبه ظن و شک نیست که
منجم میان رگ زده و زخم خورده دشوار تواند فرق کردن [illegible] تواند میان
خفته و مرده فرق کردن و اگر کسی گوید بمجرد این علم فرق میتوان کردن او
از حقیقت این علم و این صنعت خبر ندارد پس ثابت شد که احکام غلبه ظن است
و غلبه ظن شامل صدق و کذب بود پس نشاید حکم قطعی کردن بر جزوی از
جهة انکه دانستن کلیات احکام ممکن نباشد و جزویات را نهایت نبود
چون این مقدمه دانسته شد وقتی که بر طالع مولود حکم خواهد کردن
نسبت اقلیم و بلد مولود را و احوال دین و دولت او و صفات پادشاه
وقت را جمله اعتبار باید کرد اما اگر حکم در امور عالم کند احوال پادشاه
و اقلیم و ناحیه و شهر و هوای او و مزاج قران اصغر و ادله او را نگاه دارد
که هر اقلیمی و هر شهری و قومی را مزاج دیگر است چون اثر اجرام عالم علوی

باجسام

باجسام سفلی رسد هر جسمی و هر موضعی بقدر استعداد خود قبول کند و
متاثر شود اگر مانعی نباشد چنانکه افتاب بر همه کوهها برابر تابد اما در کوه
بدخشان لعل پرورده شود و بکوه دیگر نقره و گچ و حکم هر نبات و هر شخص
همین است پس معلوم شد که اثر کواکب انجا ظاهرتر است که استعداد قبولیت
قوی تر است اما اصل مولود را ازان سبب نگاه دارند که بچه پادشاه
هر چند بر طالع افتاده بود سعادت بیش از بچه پاسبان بیند و هوای اقلیم و
بلد را ازان اعتبار کنند که دلیل سرما در شهرهای گرم سیر همان اثر
نکند که در شهرهای سردسیر و عادت بچگان ختایی همان نباشد که بچگان
هند و روم و احوال پادشاه را ازان نگاه دارد که رعیت بر دین و روش
پادشاه وقت باشند پس بباید دانست که تفاوت میان احکام طالع
سال عالم و مولودان بود که این بعموم خلایق باز گردد و ان بیک شخص
معین پس هر چه حکم خواهد کردن اول دلیل ان طلب دارد چنانکه گفته
ان گفته شود و البته برای یک دلیل هیچ حکم نکند تا که دلیل ما بیشتر نباشد
بر یک چیز و انچه گوید از سر علم و فکر و اعتقاد گوید و دیانت و امانت نگاه دارد
و لطافت ظاهر و فراغت خاطر و صفای ذهن و پاکی سیرت بای یار
کند و شفقت و راستی و مرحمت پیش گیرد و جانب حق را مقدم دارد
تا بیشتر احکام او صواب افتد و سخن در خور وقت و لایق شخص و
مناسب زمان و مکان گوید اما اگر شخصی را سهم الغیب بر درجه طالع
افتد یا مشتری با سهم الغیب بود یا ناظر بود خاصه از خانهای علم یعنی
هشتم و نهم یا از وتدی با عطارد در هفتم بود از طالع او یا سعدی انجا
باشد خاصه که عطارد از نهم یا سیم بدان نظر هم باشد احکام ان شخص

اغلب راست آید اگرچه درین علم کم بضاعت افتاده بود اما آن نادر بود چون
این شرایط معلوم گشت بدانند که این فقیر بنای این کتاب بر پنج اشجار نهاد
و هر شجره را شعبات و هر شعبه را چندین اثمار شجره اول در صفات و منسوبات
بروج و کواکب شجره ثانی در احکام قرانات و دیگر اتصالات شجره ثالث
در احکام عالم شجره رابع در احکام موالید شجره خامس در حکام اعمال اختیارات
و این کتاب را اشجار و اثمار نام کرده که این اثمار ازین اشجار بستان روحانی
و عالم الهام ربانی رسیده بود بسبب عنایت ازلی و از تربیت استادان
مشفق و مهربان کریم پس این فقیر نیز آنرا ایثار کرده در راه فقر و شکستگی نهد
اندوی پند ارو هستی بر مخدومزادگان و دوستان تا بعد ازین درویش
اورا در پیش یادگاری دارند و از خدای توفیق خواست با تمام او والله
ولی التوفیق و هو حسبنا و نعم الوکیل شجره اول در صفات و منسوبات
بروج و کواکب و انواع اقسام بروج و ارباع عالم و اقالیم سبعه بر بین
هفت کوکب و نمودن کیفیت هر یک و اتفاق افتادن حالات و دلیلهای
طالع در هر وقت در هفت شعبات شعبه اول در صفات و منسوبات کواکب
و راس و ذنب نه اثمار شعبه چهارم در اقسام بروج بر کواکب بر کواکب هشت اثمار
شعبه پنجم در نظرهای کواکب چهار اثمار شعبه ششم در مقادیر شهادتها
و دقیقها و ضعفهای کواکب هفت اثمار شعبه هفتم در احوال دلایل انواع
مختلف هیفده اثمار شعبه اول در صفات و منسوبات بروج چهارده
اثمار ثمره اول در صفات و منسوبات حمل برج حمل خانه مریخ است و
شرف آفتاب و وبال زهره و هبوط زحل و بمزاج گرم و خشک بر طبع آتش
و بهاریست و مذکر و روزی و مشرقی و منقلب و برنگ سرخ و سفید

بروج چهارده اثمار شعبه دوم در طول و عرض ارباع عالم و اقالیم و طالع منسوب بروج و کواکب شش اثمار شعبه سوم در صفات و منسوبات کواکب

دجوز

و خوب صورتست و جعد موی و میگون موی و سبلت وج و ناپارسا و
نکاح دوست و تیز شهوت و میانه فرزند و از مردمان دلیلست بر ملوک و
امرا و لشکریان و مبارزان و ارباب سلاح و صرافان و ضرابان و اگر
منحوس بود دلیل کند بر دزدان و رهزنان و اوباش و فتنه انگیزان و عیاران
و طباخان و قصابان و سلاخان و سلاح سازان و سرهنگان و از جواهر
دلیلست بر مس و آهن و گوشوار و تاج و سربند و از جایها دلیلست بر آتش
خانها و جایهای عالی و مقام پیکران و آهنگران و مطبخها و اغال گوسفندان
و سلاح خانها و از خویها دلیلست بر مزاج و معاشرت و قانه رعنی و تحرک
و گستاخی و دلیری و تیز خشمی و کینه داری و حاضر جوابی و میانه آواز
و از دواب دلیلست بر گوسفند و بر نخچیران و آنچه سم شکافته باشد و از
نباتها دلیلست بر فلفل و دارچینی و زنجبیل و قرنفل و کبابه و مانند آن
و از شهرها دلیل بر بابل و فارس و آذربایجان و شام و دریای طبرستان
و از اعضا دلیلست بر سر و روی و گوشها بر اعضا و از بیماریها دلیلست
بر درد چشم و درد سر و سرخ باد و کلی و کوری و گوسکی و کلاغه رعیه و
بهیمی است و برزم او آن ثمره دوم در صفات و منسوبات برج ثور برج ثور خانه زهره است و شرف
ماه و وبال مریخ است و حضیض عطارد و بمزاج سرد و خشک است و
بر طبع خاکی و بهاری است و مونث و شبی و جنوبی و ثابت و برنگ
سبزی روشن و نکاح دوست است و تیز شهوت و کم فرزند و از مردم
دلیلست بر مردم بزرگ باش و مغرور و ملک زادگان و وکیلان و
عاقلان و انبارداران و خاتونان و مطربان عفیف و چون بد حال
بود دلیل کند بر مادران مطربان و خدمتکاران مطربان و مردمان

احمق و از نباتها دلیلست بر انچه شیرین بود و مغز میوها و سبزها و انچه
بو رسد و از جایها دلیلست بر سرایها و بستانها و ترهزارها و هر جا که
در وی دواب دارند و بکوه نزدیک باشد و جایها که در وی انبار نهند
و از شهرها دلیلست بر دمشق و مصر و همدان و سودان و عراق عجم و اسکندریه
و فرغانه و هرات و از خویها دلیلست بر حمق و کاهلی و مکر و تهمت و غم و
غفلت و نامقبولی و از دواب دلیل است بر کاومیش و کاو نخچیران
کوهی و از مرغان دلیل است بر کبوتر و فاخته و بلبل و از جواهر دلیل است
بر طوق و حمایل و کردن بند و از اعضا دلیل است بر کردن و حلقوم و
رکها و عصبها کردن و از بیماریها بر درد کلو و انچه بر اطراف کردن باشد
و بهیمی است و میانه او ان **برج سیم در صفات جوزا** برج جوزا خانه عطارد
است و شرف راس و وبال مشتری و هبوط ذنب و حضیض زحل و اوج
افتاب و زهره و بمزاج کرم و تر است و بطبع باد و بهاری است و
مذکر و روزی و ذو جسدین و مغربی و برنگ سفیدی که بزردی زند
و خوب صورت و میانه نکاح بود و میانه فرزند و در پارسایی میانه
و از مردم دلیلست بر اهل دیوان و فضلا و حکما و خطاطان و نقاشان
و دبیران و تجار و عمال و از مردم متصرفان و شعرا و شرفا و چون بدحال
بود دلیل کند بر طراران و کیسه بران و شاعران هذیان کوی و کسانی که
کار درکارها تعطیل کنند و از نباتها دلیل است بر درختان عالی و
میوه دار و درخت جوز و بادام و از میوها بامغز و انچه روغن دارد
خورند و انواع داروها و از جایها دلیل است بر کوهها و غارها و
منظرها و بادکیرها و جایهای انکران و دیوانخانها و دبیرستانها و

مکتبها

مکتبها و جایهای مرغان و از شهرها دلیل است بر مصر و رقه و سعید
کیلان و موغان و اصفهان و کرمان و از خوها دلیل است بر جوانمردی
و کفتن حکایات و روایات و حکمت و بزرکی جستن و تیز خاطری و امیختن
با مردم و از حیوانات دلیل است بر جانوران پرنده و مرغ خانکی و قمری
و انچه با ادمی انس کیرد و از اعضاها دلیل است بر بازوها و دستها و
انکشتان و از بیماریها دلیل است بر نشانها بر روی و زحمت از بادها
و برج انسی است و بلند او ان **برج چهارم در صفات سرطان** برج سرطان خانه قمر
است و شرف مشتری و هبوط مریخ و وبال زحل و بمزاج سرد و تر
و بطبع اب و تابستانی و مونث و شبی و منقلب و شمالی و برنگ
اصفر و بسیار نکاح و بسیار فرزند و ناپارسا و از مردم دلیل است
بر ملکزادکان و نایبان و امیران اب و کشتیبانان و ملاحان و
غواصان و شرابداران و اگر بدحال بود دلیل کند بر کرمابه بانان و
سقایان و فقاع کران و از جایها دلیل است بر دریاها و ابکیرها و
رودها و حوضها و از خانها و از شهرها دلیل است بر ارمینیه صغری و
بحرین و مشرق و خراسان و مرو و بلخ و از نباتها دلیل است بر انچه از
میان اب روید چون قصب و مانند ان و از جواهر دلیل است بر مروارید
بینه و مرجان و مهرهای مینا و از خوها دلیل است بر بی ثباتی و
دناءت و کم همتی و از اعضا دلیل است بر سینه و پستان و شش و
معده و از بیماریها دلیل است بر کلفه روی و کوری و کلی و بحش
مو و پیسی و سستی اعضا و درد پیوندها و از حیوانها دلیل است بر انچه
در اب بود چون خرچنک و ماهی و مزق و چندکان زمین و برج

وبی او از قسم پنجم در صفات منسوبات اسد برج اسد خانه افتاب است و وبال زحل و اوج مریخ
و بمزاج گرم و خشک و تابستانی و مذکر و روزی و مشرقی و ثابت و برنگ
سرخ و سفید و روشن و نکاح دوست و تیز شهوت و کم فرزند و از مردم
دلیل است بر ملوک و سلاطین و سروران قوم و نزدیکان پادشاه و
جوهریان و صرافان و سکه داران و مردم زنان و اگر بدحال بود دلیل کند
بر مردم آتش کار و مطبخی و روی گر و برنج گر و از خویها دلیل است بر کبر
و گردن کشی و بزرگ باشی و تیز چشمی و کینه داری و طلب جاه و منصب
و از جواهر دلیل است بر تختگاه سلاطین و قصرهای عالی و سراهای
مذهب و دار الضرب و کوههای جواهر و کانها و شکارگاهها و از شهرها
دلیلست بر اطراف مشرق و بلاد ترک و چین و سمرقند و کران و دیلم
و طوس و سیستان و بیت المقدس و از جانوران دلیل است بر پلنگ و
شیر و یوز و سگان شکاری و گرگ و آنچه درنده بود از وحوش و از
نباتها دلیل است بر خربزه و آنچه شیرین باشد و از اعضا بر پشت و معده
و پهلوها و عصبها و از بیماریها دلیل است بر درد معده و درد چشم و
پشت و کوزی پشت و گنده دهان و برج سبعی است میانه او از قسم ششم در
صفات منسوبات سنبله برج سنبله خانه و شرف عطارد است و وبال مشتری و
هبوط زهره و اوج مشتری و بمزاج سرد و خشک است و طبع خاک و
تابستانی است و جنوبی و مونث و ذو جسدین و شبی و برنگ گندم
گون و خوب صورت است و کم نکاح و کم فرزند و گویند عقیم است
و در پارسایی میانه و از مردم دلیل است بر وزرا و اصحاب دیوان
و مردمان کافی و نایبان و عوانان و حکما و فضلا و اهل عقل

وحکمت

و حکمت و تمیز و چون بدحال بود دلیل کند بر وکیلان و دلالان و
قپانان و تاجران و ساعیان و در اصل بر مردم میانه حال و از خویها
دلیل است بر خوش گفتاری و فصاحت و بلاغت و خواندن کتب و
اشعار و دانستن معقولات و حفظ و کلام و فلسفه و قوت حافظه
و از نباتها دلیل است بر گندم و جو و ماش و باقلا و آنچه تخم دارد و سر
و از جواهر دلیل است بر درم و دینار و حرزهای منقش و ملون و از
حیوانات دلیل است بر کبوتر و طوطی و دراج و گنجشک و از جایها
دلیل است بر سراهای عالی و دیوان خانها و کتاب خانها و انبار غله
و حبوب و کشت زارها مزروع و بازارها و جایها برده فروختن و
از شهرها دلیل است بر اندلس و افریقه و اطراف ذات و کوفه و صفا
و حزی از شام و فارس و از اعضا دلیل است بر کمرگاه و میان شکم
و جایهای درون و از بیماریها دلیل است بر علتهای شکم و میان و
ریختن موی و لاغری و کم عقلی و آنچه در جوفها حادث شود و برج
انسی است و بلند او از قسم هفتم در صفات منسوبات میزان برج میزان خانه زهره
است و شرف زحل و وبال مریخ و هبوط افتاب و بمزاج گرم و تر
بر طبع باد و پاییزی است و منقلب و مغربی است و مذکر و روزی
و برنگ سپیدی که بگندم گون زند و خوب صورت است و شیرین
و بسیار نکاح و تیز شهوت و بسیار فرزند و ناپارسا و از مردم
دلیل است بر ناپاکان و اکابر و مردم صاحب رای و اهل خرد و آن
دار و شریف و ممیز و لطیف و خوش لهجه و مطایبه کننده و طرب دوست
و با طاعت و راست کار و راست دل و راست زبان و اگر بد حال بود

دلیل است بر مطربان و رقاصان و قیادت کنندگان و از خویها دلیلست
بر متفکری و سخاوت و ترسندگی و امانت گذاری و راست طبعی و
امیزند و کم صبر و از جایها دلیل است بر تابخانها و کوشکها و منظرها
و جایها با نزهت و تماشا گاه و بستانها و کوهها با میوه و مجلس خانها و از
میوها دلیل است بر انچه لذیذ باشند و شیرین و خوش خوار و از جواهر
دلیل است بر انچه زینت کنند و کمر و کیسه و میان بند و از شهرها دلیل
است بر بلاد روم و اطراف مصر و مکه و مدینه و طالقان و کابل و کشمیر
و ختن و خوارزم و از حیوانات دلیلست بر هزاردستان و چکاوک
و فاخته و قمری و کبوتر خانگی و دریع و از اندامها دلیل است بر سرین
و نشستگاه و زیر ناف و رحم و مردی و از بیماریها دلیل است بر بواسیر
و دردها و باد فتق و درد کشتن روی و کری در بینی و برج انسی است
و بلند او از ثمن هشتم در صفات و منسوبات عقرب برج عقرب خانه مریخ است و وبال زهره
و هبوط قمر و اوج عطارد و بمزاج سرد و تر بر طبع اب و ماهی
است و ثابت و شمالی و مونث و برنگ سرخ که بزردی زند و باشد
که اشقر بود و کم نکاح و بسیار فرزند و ناپارسا و از مردم دلیلست
بر امرا و لشکرکشان و مبارزان و دلیران و سپاهیان و سرهنگان
و کشتی داران و اگر بدحال بود دلیل است بر مکاران و ساحران
و عزیمت خوانان و پسران راست شوند و مخنثان و دستکاران و
جراحان و محیران و دزدان و جاهلان و لب کشان و صیادان و
خادمان کرمابه و چاه کاران و کسانی که بر خود زخم زنند و اتش
نهند و خود را بجه دارند و احمق و خادمان سفید پوست و نادانشان

وکاهل

الکاهل و از خویها دلیلست بر خدیعت و دروغ گفتن و حیله ساختن
و ترش رویی و کینه داری و از جایها دلیل است بر کندهای اب و
چشمهای کنده و چاههای بد اب و ابخانها و بارکین و جزایر و زندان
و سیاستگاه و قمارخانه و دزدخانه و خرابات و از شهرها دلیل است
بر بلاد حجاز و دشت عرب و یمن و حره و قومش و امل و ساری و
دماوند و نهاوند و تبریز و از نباتها دلیل است بر قصبها و درختانی
که بی میوه باشند و بر لبهای رودخانها رویند و بر ادویه مسهل و
از جواهر دلیلست بر چوماق و کهره و کولری و سیخ و عصا و از جانوران
دلیل است بر حیوانات ابی و خوک و اژدها و چرندگان و جانوران ابی
و از اعضا دلیل است بر ذکر و خصیه و فرج و مقعد و میان رانها
و از بیماریها دلیل است بر سستی قضیب و فساد رحم و بیماری در
رحم و احتباس بول و جراحتها و اب رفتن از چشم و لکنت زبان و
کری و کوری و پیسی و برج کنکست و بجا او از و بعضی گفته اند
سبعی است ثمن نهم در صفات و منسوبات قوس برج قوس خانه مشتری است و شرف
ذنب و هبوط راس و وبال عطارد و اوج زحل و حضیض افتاب
و زهره و بمزاج گرم و خشک بر طبع اتش و مشرقی است و مذکر و
روزی و ذو جسدین و پاییزیست و دوپا رسانی میانه و برنگ
سفیدی که بعسل گونی زند ناموری و کم نکاح است و کم فرزند
و از مردم دلیل است بر ابله و سادات و قضات و فقها و وزیران
و اصحاب صنعت و اگر بدحال بود دلیل کند بر نایبان قاضی و
زرگران و مسگران و فلسگران و بیطاران و دواب داران و

ریاضت دهندکان وساعان برده وستورودراصل برمردم میانه
حال دلیل است وازخوبها دلیل است بر تعصب کردن درکارها و
خادمی مسجد وصومعه ومدرسه وپاکیزکی وازجواهر دلیل است بر
نقره وبرنج وقلعی وچیزهاء مرکب وازنباتها دلیل است برانچه
شیرین بود چون خرما وامرود وانکور وانجیر وانکبین وازحیوانات
دلیلست براسب واستر ودرازکوشان قیمتی وشتران تیز رو چون
ناقه وجمازه وازشهرها دلیل است برقهستان وعراق وبغداد و
نیشابور وجرجان وازجایها دلیل است بردار الضرب ودار القضا
وصوامع ومساجد وجایهای اسبان وبرده فروشان وحمام واز
اندامها برانها ورکها وعصبها وازبیماریها دلیل است برافتادن
ازدواب وزخم خوردن ازچهارپایان وهربیماری که متنفر بود و
نیم اجزاو بهیمی است واول او انسی وبرج باوفا است ثم دهم در صفات
جدی بیان منسوبها برج جدی خانه زحل است وشرف مریخ ووبال قمر وهبوط مشتری
وبمزاج سرد وخشک است وبرطبع خاک وجنوبی است وزمستانی
ومنقلب ومونث وشبی وبرنک سیاه روشن نکاح دوست تیز
شهوت بسیار فرزند وازمردم دلیل است برقلعه داران وقدیمان
ولشکرکشان امرا ومردمان پیر ومشایخ طریقت واهل صحرا و
جبال ودهاقین وارباب خاندانهای قدیم واکر بدحال بود
دلیل بود برکله بانان وصیادان ومزدوران وبرزکران و
بندکان وخادمان سیاه وخاک بیزان وکل کاران وحفاران و
مجاوران تربتها وازخوبها دلیل است بردرد واندیشی ودروغ

کفتن

کفتن ولجاج وفراموشی وبخل وامساک وحیلت کری ودرازداری
وکم همتی وازشهرها دلیل است برهند ومکران وشرقی روم واهواز
وازجایها دلیل است برحصنها وقلعه ها وکوهها خشک وسنکستان
باخار وشورستان خشک وجایها باخوف وتاریک ومسکنها خشکنان
ودزدان وجایهاء سیاست وزندان وسنکخانها وکورستان وحمامها
خراب کهن وازنباتها دلیل است برانچه حیوانات خورند وانواع داروها
ودرختان بی میوه وخشک وانواع زهرها وازجواهر دلیل است بر
سرب وسرمه ومقناطیس وسنک خاره وکچ ونفت وشوره وازحیوانات
دلیل است برکوسفندان وبزکوهی وخرکوش وشکال وبوزینه و
موش وسوسمار وازحشرات زمین وانچه مضر باشد وقوی واز
اعضا دلیل است برزانوها وعصبهاء پای وپیوند زانوها واز
بیماریها دلیل است برکنکی ولنکی وکری وکلی وپیسی وزشتی صورت
وبرج بهیمی است وضعیف اواز وبعضی کفته اند سبعی است ثم
یازدهم در صفات ومنسوبات دلو برج دلو خانه زحل است ووبال افتاب
وحضیض مریخ وبمزاج کرم وتر برطبع باد وزمستانی است وثابت
ومغربی ومذکر وروزی وبرنک عسل کون که بسیاهی زند وکم
نکاح واندک فرزند وازمردم دلیل است برملکان قدیم وکاهنان
وترسایان وحکما ومشایخ بزرک وپیران پیش قدم درکارها
ومتکلمان وعقلا واصحاب رصاد کواکب واکر بدحال بود دلیل
کند برعزیمت خوانان وطلسم سازان وافسونکران وفال کیران و
تربت نشینان وانها که پری در جام بلور در اب نمایند واب کشان

بزاویه بر مشاك وكابین كنان وخمر فروشان ونقب نشنان ودر
اصل بر مردم فرومایه دلیل است واز خوها دلیل است بر عقل وتمیز
ودر رسیدن بغور چیزها وباریك نظری وترسندگی وصبوری
واز شهرها دلیل است بر كوفه وحوالی او وقزوین وبادیه عرب و
جهانرو غزنین واطراف مغرب وبعضی از فارس وچیزی از گیلان
واز جایها دلیل است بر حصارها وكوشكهاء عالی وقصرها واسیاها
كه از باد گردد وبادخانها وانجا كه رصد كنند كواكب را وخانهای فقیران
وكوخانها بلند ومنارها وخانقاهها وزاویه درویشان وپشتها
ودرختها واشیان مرغان وكنشت جهودان واز نباتها دلیل است بر
هلیله وخیار شنبر وخرماء هندی وحبوبات تنز واز حیوانات دلیل است
بر سنجاب وسمور وروباه وكلاغ وفراستوك ولقلق وعقاب وبوم
وجغد وخاد وستوران باركش واز جواهر دلیل است بر مهرها سفالین
وقلاده دواب وپیرایه كه بر مردم كنند واز اندامها دلیل است بر
ساق پای واستخوانهاء ساق وعصبها وانچه قوی بود وان
بیماریها دلیل است بر لنگی وعیبها وافتادن از بلندیها ودر چاه
ودبوی اندام وهر علت كه از فكرت پدید اید وبرج اتشی است و
بلند واز برج دوازدهم در صفات برج حوت برج حوت خانه مشتری است و
شرف زهره ووبال وهبوط عطارد وحضیض مشتری ومزاج
سرد وتر است بر طبع اب وشمالی است ومونث وشبی ومیانی
ودو جسدین ونكاح دوست وبسیار فرزند وتیز شهوت ودر
بایسانی میانه واز مردم دلیل است بر فقها وعلما وحكما واشراف

واهل

واهل ورع وصوفیان واگر بد حال بود دلیل بود بر غواصان وملاحان
وكشتی بانان وماهی گیران ومردم زهد فروش ومنافق ومزور وسالوس
واز جایها دلیل است بر مدرسها ورباطها وخرابها وسراهای عالی ومسجدها
وابخانها وحوضها وسردابها وكوهها كه در دریا بود وساحلهاء معمور و
صیدگاه واز شهرها دلیل است بر سمنان وطبرستان ومانند ان
وبخارا وشام ودریای یمن ومشرق وزمین هند واز خوها دلیل است
بر خوش خوی وگشاده روی وسخاوت وتلطف وعفت وحماقت
ودلیری واز نباتها دلیل است بر بنفشه وعصت وسیب وشفتالو و
میوهاء شیرین وخوش خوار واز حیوانات دلیل است بر مرغان ابی و
ماهیان بزرگ وفیل وگاو ابی واز جواهر دلیل است بر صدف
ودانه بزرگ وعقیق واز اعضا دلیل است بر سرهای پای وكعب
واز بیماریها دلیل است بر نقرس وبسیار رفتن پایها واختلاجات
وسستی در پایها وان برج كنكست وبی او وبعضی گفته اند
سبعی است شرح سیزدهم در صفات درجات بروج در هر برج ازین دوازده برج
درجاتی باشد كه بعضی را نیره ومضیه خوانند وبعضی را مظلمه
ومدخنه گویند وبعضی را قتمه وبعضی را خالیه وبعضی را مذكر
وبعضی را مونث وبعضی را سعد وبعضی را نحس وانچه را كه باتفاق
نحس داشته اند انها را ابار گفته اند اهل بابل وازان چاهها خواسته
اند ودر صفات درجات خلاف بسیار است بگذاشتیم پس انچه
سعد اند ونحس باتفاق از ایاد كنیم وانچه در وی خلاف بسیار است
بگذاشتیم اما درجات سعد از حمل نهم ونوزدهم است واز ثور سیم و

هفتم است واز جوزا پانزدهم وبیستم واز سرطان اول ودوم وسوم وچهارم
وپانزدهم واز اسد پنجم وهفتم وهیفدهم واز سنبله دوم ودوازدهم
وپانزدهم وبیستم واز میزان ششم وپنجم وبیست ویکم وبیست ودوم و
از عقرب دوازدهم وبیستم واز قوس سیزدهم وبیستم وبیست وسیم واز
جدی دوازدهم وسیزدهم وچهاردهم وبیستم وبیست وهشتم واز دلو
هفتم وشانزدهم وهیفدهم وبیستم واز حوت دوازدهم وبیستم وبیست
وهفتم پس اگر درجه طالع یکی ازین درجات افتد یا درجه عاشر یا موضع
نیری بود از دو نیر یا موضع سهم السعادت یا موضع صاحب طالع یا
موضع مستولی بر طالع یا عاشر مولود سعادتهاء عظیم رسد از طبیعت
ان برج یا ان دلیل ویکی از ان سعادتها که بعضی از اصحاب احکام از ان
غافل باشند اینست اما درجات نحس ابار که ازو اکثر اند در حمل پنج است و یا یح کط و در ثور
شش است ه ح یح که کو و در جوزا پنج است سه ی کر ل و در سرطان
شش است سه یح کد کز و در اسد هفت است و یه کح و در سنبله پنج
ده یو کز و در میزان چهار است ا ه ک ل و در عقرب شش است
ط ی یح و در قوس شش است ز سه کز کط و در جدی هشت است
سه ل شح کد و در دلو پنج است ا سه یح کط و در حوت شش است ط یط کد کح
اینست ان درجات که جاهها گفته اند اشارتها با اصطلاح اهل
بابل پس اگر یکی ازین درجات درجه طالع افتد یا ذکر عاشر یا موضع
افتاب یا ماه یا سهم السعادة یا موضع دلیل دیگر بمولود هیچ سعادتی
نرسد وتوقع مضرت بود هرچند دلیل قوی افتاده بود برعکس
ان که در درجات سعادت گفتیم ودر اختیارات نشاید که قمر درین

درجات

درجات بود یا درجه طالع ازین درجات کند یا درجه بیت غرض شعبه چهارم
در صفات منسوبات بروج از طریق کرب از اول حمل تا اخر سنبله بروج شمالی اند
واز اعالیه خوانند از ان که روز افزون بود بر شب چونکه افتاب درین
بروج باشد واز اول میزان تا اخر حوت جنوبی بود واز منخفضه خوانند
از انکه شب افزون بود بر روز اما از اول جدی تا اخر جوزا مستقیم الطلوع اند
وکوتاه مطالع واز اول سرطان تا اخر قوس معوج الطلوع اند ودراز
مطالع اما برجهاء اتشی دلیلند بر معادن وگرما اما برجهاء خاکی
دلیلند بر نباتات وسرما اما برجهاء بادی دلیل مردم شریفند وعالم
وعاقل ومیز وهم دلیلند بر حیوانات ابی وابها وباریدنها اما برجهاء
اتشی دلیل مردم عالی همت وگردنکش وپاکیزه بود اما بروج خاکی
دلیل مردم غافلند واحمق وحساب ودروغ گوی اما بروج بادی
دلیل مردم شریفند وعالم وعاقل ومیز اما بروج ابی دلیل مردم
خسیس اند وکاهل وتعطیل کنند درکارها اما بروجی که بر صورت
ادمی اند برجهاء بادی اند وسنبله ونیمه اول قوس اما بروج با
عیب حمل است وسرطان وعقرب وجدی اما بروج خوب صورت
وباجمال حمل است وسنبله ومیزان وعقرب وحوت اما بروج زشت
صورت ثور است وجوزا وقوس وجدی اما بروج بریده اندام که انرا
مقطوعه خوانند حمل است وثور واسد وحوت اما بروج دواب که
بهیمی گویند حمل است وثور واسد ونیمه اخر قوس ونیمه اول جدی والله
اعلم شعبه دوم در طول وعرض وارباع عالم واوتاد طالع منسوب بر بروج
وکواکب ومنازل قمر شش شمار ثم اول در طول وعرض عالم وارباع طول

عالم باصطلاح استادان از اقصی مغرب است تا اقصی مشرق و آن صد و
هشتاد درجه است که نصف دور فلک باشد وحدا و بقول متقدمان از
جزایر خالدات است و بقول متاخران از ساحل بحر افریقا نوس که انرا
بحر مغرب خوانند و ما بین این دو حد ده درجه است **امّا** عرض عالم از خط
استوا تا قطب شمالی است و آن نود درجه بود راست امّا ازین نود
درجه شصت و شش درجه معمور است **امّا** مواضعی که طول او نود درجه
بود که نصف طول عالم است و عرض او سی درجه که نصف معموره است
آنجا را اوسط ابادانی خوانند و طول قبه گویند امّا مواضعی که طول
او بیش از نود درجه و عرض او بیش از سی درجه باشد آن مواضع
ربع مشرقی شمالی بود و منسوب است بمثلثه آتشی و شهرهای مشهور
آن بلاد مشرق است و ترکستان و فرغانه و ساس و خجند و خوارزم
و بلغار و جرجان و دشت قبچاق و روس و ارمینیه اصغری امّا مواضع
که طول او بیش از نود درجه بود و عرض او کمتر از سی و سه درجه آن
موضع را ربع مشرقی جنوبی خوانند و او منسوب است بمثلثه خاکی
و شهرهای معروف او بلاد هند است از افق مشرق و جزیرهای هند
و زمین سند و کران و بعضی از خراسان و کرمان و فارس و عمان و
یمن و بادیه عرب امّا مواضعی که طول او کمتر از نود درجه بود و عرض
او کمتر از سی و سه درجه آن ربع را مغربی جنوبی خوانند و او منسوب است
بمثلثه بادی و شهرهای معروف او جزیرهای سیاهانست از حبش
و زنگبار و کناره دریای مغرب و بلاد مغرب و زمین مصر و شام و هر
شهری که انرا بمغرب باز خوانند امّا مواضع که طول او کمتر از نود درجه

و عرض او بیشتر از سی و سه درجه بود از ربع مغربی شمالی خوانند و او
منسوب است بمثلثه ابی و شهرهای معروف او اندلس است و تخارن
و ادنه و صقالیه و ارمینیه کبری **ثمّ دیگر در دانستن اوتاد طالع** برج طالع و عاشر و
سابع و رابع را اوتاد طالع گفته اند و ثانی و حادی عشر و ثامن و خامس را
مایل الوتد گفته اند و ثالث و ثانی عشر و تاسع و سادس را زایل الوتد
گویند باز دوم را از طالع و دوازدهم و هشتم و ششم را ساقطه گفته اند
پس چهار برج اوتاد اند و چهار مایل الاوتاد و چهار زایل الاوتاد و آن
چهار که ساقطه اند دو از مایل الوتد است و آن دوم و هشتم است و دو
از زایل الوتد است و آن دوازدهم و ششم است و این چهار را ساقطه
از آن گفته اند که بطالع ناظر نیستند والله اعلم **ثمّ سیم در نسبت طالع
بارباع و فصول عمر مولود** درجه طالع دلیل مشرق است و درجه عاشر دلیل شمال
و درجه سابع دلیل مغرب و درجه سابع دلیل مغرب و درجه رابع دلیل
جنوب و ما بین درجه طالع و عاشر دلیل است بر آن ناحیه که میان مشرق
و شمال است و این را ربع مذکر مایل خوانند و او دلیل است بر عمر مولود و
بر عهد صبا امّا از درجه عاشر تا غارب دلیل است بر آن ناحیه که میان
شمال و مغرب است و این ربع را مونث زایل خوانند و او دلیل است از
عمر مولود بر اوان کهولیت امّا از درجه رابع تا درجه طالع دلیل است
بر آنچه میان مشرق و جنوب است و این ربع را مونث و زایل خوانند
و او دلیل است بر عمر مولود بر زمان پیری امّا برج طالع مذکر است
و ثانی مونث و ثالث مذکر و رابع مونث همچنین تا دوازده خانه
طالع اگرچه در اصل طالع مونث افتاده باشد **ثمّ چهارم در نسبت**

ع ام در ارباع بروج و کواکب مطلع حمل و میزان در منتصف عمارت بحمل و شمس و زحل
منسوبست و مغیب هر دو بمیزان و قمر و مریخ منسوب است اما انچه ما بین
مطلع و مغیب است از طرف شمال بسرطان و مشتری منسوبست و انچه ما بین
مغیب و مطلع از جانب جنوب بجدی و زهره منسوب است و عطارد
مشارکت با هر یک ازین کواکب در ان جهة اما قول متقدمان انست که
برج سرطان و مشتری دلیل عراق عجم اند اما برج میزان و زحل دلیل
روم اند اما برج عقرب و زهره دلیل عرب اند اما برج جدی و عطارد
دلیل هند اند اما برج اسد و مریخ دلیل ترک اند اما شمس دلیل مشرقین
است و قمر دلیل مغربین اما زهره و حوت دلیل ماوراء النهر اند و اما
حمل و افتاب دلیل خراسان اند اما سنبله و مریخ دلیل فارس اند اما
جوزا و عطارد دلیل شام اند اما قوس و مشتری دلیل عراق عرب اند
اما زهره و میزان دلیل خوارزم اند اما سنبله و عطارد دلیل خطای اند
اما دلو و زحل دلیل بابل اند و اما ثور و مریخ دلیل دشت قبچاق اند
نوع پنجم در احوال منازل قمر بیست و هشت صورت اند درین دوازده
برج هر یکی از چند کواکب که انها را منازل خوانند و نامهای ایشان
اینست شرطین بطین ثریا دبران هقعه هنعه ذراع نثره طرفه جبهه
زبره صرفه عوا سماک غفر زبانا اکلیل قلب شوله نعایم بلده ذابح
بلع سعود اخبیه مقدم موخر رشا پس هر هفت ازین منازل در
ربع ارباع فلک البروج اند و بتفصیلی از فصول سال منسوب اند
و جهتی از جهات عالم چنانکه هفت اول نسبت به برج ربیعی دارند
و شمالی اند و صاعد و از ارباع عالم ان ربع که میان مشرق و شمالست

بدین هفت منسوبست اما هفت دوم نسبت به برج صیفی دارند شمالی اند
و هابط و ربع که میان شمال و مغربست بدین هفت منسوبست
اما هفت سیم نسبت بخریفی دارند و جنوبی اند و هابط و ان ربع که
میان مغرب و جنوبست بدین هفت منسوبست اما هفت چهارم به
برج شتوی منسوبند و جنوبی صاعد اند و ان ربع که میان جنوب و مشرق
است بدین هفت منسوب است پس نود درجه هر ربع را از فلک البروج
بر هفت منزل قسمت کرده اند و هر منزلی را دوازده درجه و پنجاه و
یک دقیقه و کسری نصیب افتاده است اما بعضی ازین منازل سعد اند
و بعضی نحس و بعضی ممتزج و بعضی مذکر و بعضی مونث و بعضی گرم
و بعضی سرد و بعضی خشک و بعضی تر اما قول بعضی انست که هر هفتی
بفصلی منسوبست طبع ان فصل دارد و بعضی گفته اند هر دو
منزلی که در یک برج افتاده اند طبع ان برج دارند و ان منزل که
مشترکست میان دو برج ممتزج اما اهل بابل و عرب و هند
اختیارات بر منازل قمر نهاده اند اما انچه بر حواشی تقویم طلوعات
منازل نویسند انست که هر منزلی چون از شعاع بیرون اید و صبح
در مشرق ظاهر شود علامت طلوع او نویسند و درین تاریخ فرع
مقدم در چهاردهم از ماه رومی طلوع میکند و باقی منازل بعد
از هر یکی بسیزده روز طالع شود و در سال کبیسه رومی زبره را
چهارده روز نویسند اما انچه در چهار نقطه انقلاب پیوند سرطین
در اول حمل است و نثره در اول سرطان است و غفر در اول میزان است
و ذابح در اول جدی است **نوع ششم در دلالات دوازده خانه طالع**

برج طالع دلیل است بر تن وجان وبقا واغاز کارها وتدبیرها در
مصالح وانچه مولود خواهد کردن وطلبیدن وکیفیت زندگانی و سعادت
وشقاوت واز اعضا دلیل است بر سر وبینی مولود بیت الثانی دلیل است
بر مال ومعاش ویاری کنان وکیفیت ان ودخل وخرج وسخا وبخل و
خوردن واشامیدن واز اعضا دلیل است بر گردن وحلقوم واطراف
گردن بیت الثالث دلیل است بر برادران وخواهران واقربا ونقل از جایی بجایی
ونیکی وبدی احوال خویشان ومهمانی وبحث علوم واموختن چیزها و کیفیت
هریک واز اعضا دلیل است بر بازوها ودستها بیت الرابع دلیل است بر پدران
ومادران واملاک ومقام وضیاع وعقار وجایگاه دفن کردن مال
ودانستن احوال پدران ومادران وتقدم مولود وعاقبت کارها و
کیفیت هریک وانچه بعد از موت ماند واز اعضا دلیل است بر سینه
ومعده وپستان بیت خامس دلیل است بر فرزند وطرب وهدیه ونشر
از بزرگان وهوا دل وبیت المال املاک وخانه اخبار وفرستادن هدیه
ورسول وکیفیت احوال او ونیکی وبدی ملبوسات ومدح وذم که
مولود را بعد از مرگ گویند وطلاق گفتن زنان واز اعضا دلیل است
بر پشت وجماعتگاه بیت سادس دلیل است بر بیماریها وافتها وعیبها و
دانستن علتها وصحت وسلامتی بیمار ومدت بیماری وشناختن
احوال بندگان وخدمتکاران وستوران وصنایع شد چیزها وکیفیت
هریک واگر مستولی درین خانه بود مولود طبیب باشد واز اعضا دلیل
است بر شکم وناف بیت سابع دلیل است بر ازواج وشرکا وخصمان ودزدان
ومخالفان ونکاح وخصومتها وظفر وهزیمت ویافتن ونایافتن دزدی

وگم شده وانجا که مسافر خواهد رفتن وکیفیت احوال هریک واز اعضا دلیل است
بر زیر ناف وسرین ونشستگاه بیت ثامن دلیل است بر خوف وخطر وموت و
میراث وباطل شدن چیزها ورسیدن اندوه ونکبت ودانستن ماتم وبیت المال
ازواج وشرکا است وکیفیت احوال هریک واز اعضا دلیل است بر الات
شهوت ومقعد ورحم ومثانه بیت تاسع دلیل است بر سفرها ودین ومذهب
واعتقاد وطاعت وتحصیل علوم وخوابها وتعبیر کردن ورای وتدبیر ولطف
طبع وعقل وکیاست ودانستن احوال غایب وتوانگری ودرویشی او و
کیفیت هریک واز اعضا دلیل است بر رانهای مولود بیت عاشر دلیل است
بر سلطنت ورفعت وجاه وپادشاه واکابر وسروری ومعروفی و
مشهوری وحکومت واحوال مادران وتقدم فرزند وشغل وعمل و
عزل وکیفیت هریک واز اعضا دلیل است بر پیوند زانو بیت حادی عشر
دلیل است بر سعادت ورجا وامیدها ویافتن مراد ودوستان ودوستی
کردن وبیت المال سلاطین ودلیل خلفا وعدد او ناپیدا وانچه از
عمل وشغل طمع دارد واحوال عشق وعاشقی ودانستن دوستان صادق
وکاذب وکیفیت احوال هریک واز اعضا دلیل است بر ساقهای پای
بیت ثانی عشر دلیل است بر دشمنان وشقاوت وسجن وقرض دادن و
گرفتن وگرفتار شدن وخلاص وغم وتهمت وحسد بردن وستوران
وشناختن نیکی وبدی احوال دشمنان وکیفیت هریک واز اعضا
دلیل است بر سرها پایها شعبه سیم در صفات ومنسوبات کواکب
وراس وذنب نزا ثمار ثمر اول در صفات ومنسوبات قمر قمر نیز
اصغر است وانفلاک اول تابد وسعد اصغر است ومتلون مزاج است

و مزاج خاص او سرد و تر است و مونث است و شبی و برنگ سبزی که بسفیدی
زند یا باندک زردی و طعم او شور است که بترشی زند و از بویها انچه بخوشی
مایل بود و بلغمی است و از حسها بصر و ذوق دارد و از اعضا دلیل است بر
جانب چپ و معده و شش و پستان و گردن و پوست نرم و از سنها طفولیت
و از بیماریها انچه از ماده بلغم تولد کند و از مردم دلیل است بر خلفا و ولی
عهد و ملک زادگان و نایبان و حاجیان و تجار و رسولان و اگر منحوس بود
دلیل کند بر پیکان و جاسوسان و مردم سفله و عوام خلق و کودکان خرد و
از صورتها دلیل است بر روی خوب و چشم شهلا و ابروی پیوسته و دندانهای
گشاده و بر کژی سر و روی و دلیل است بر مادران و دایگان و کنیزکان
و از خویها دلیل است بر مردم سلیم و امیزنده و حریص در حق زنان و مردان
و سخن چین و دوستی ترویج و از نباتها دلیل است بر قصب و پنبه و کتان
و خیارین و از جانوران دلیل است بر مرغان ابی و دراج و قمری و از معادن
دلیل است بر انواع مهره و بلور و مروارید ریزه و نقره و از جایها دلیل است
بر ابگیرها و شرابخانها و رودها و جویها و بندرها و باغها و حوضها و بطحاها
و دلیل است بر دین بت پرستان و اقلیم اول او راست و شهرهای او
بلغار است و سقسین و جابلقا و صقلاب و روس و اقصای روم و
بلکه بر طرف محیط تا بدریای مغرب **ثمره دوم در صفات و منسوبات عطارد** عطارد
ممتزج است با هر کوکب که بیامیزد طبع او گیرد و اگر تنها بود مزاج برج
گیرد و از فلک دوم تابد و مزاج خاص او گفته اند سرد و خشک و با
انگیز و برنگ ملون است و بوی او امیخته باشد و سودایی است و از حسها
حس ذوق دارد و از اندامها دلیل است بر زبان و کام و لب و انگشتان

ودماغ

و دماغ و از مردم دلیل است بر اصحاب دیوان و دبیران و متصرفان
و متکلمان و وزیران و اهل حکمت و منجمان و مهندسان و اگر بدحال
بود دلیل کند بر شاعران و بندگان امرو مردم بیهوده گو و فال گیران و از
خویها دلیل است بر زیرکی و عقل و فکرت و حفظ و حرص و دوستی ثنا
و طلب حق و ساختن مکر و حیل و حاضر جوابی و سخن فروشی و از سنها
دلیل است بر سن پیش از بلوغ و تعلیم و تعلم و از نباتها دلیل است بر انچه
ساق ندارد و بوی او بر تیزی زند و ماش و باقلا و کدو و گشنیز و
درختان ناپیوند و انچه او را از جایی بجایی بگردانند و کلک و نی و از
حیوانات دلیل است بر سگان شکاری و استر و روبه و طوطی و چرخ
و بوزنه و طیور انچه که در شهرها قرار کنند و گفت بیاموزند و از
معادن دلیل است بر گهرها و مهرها و زرنیخ و اهک و سیماب و [illegible]
و جامهای منقش و الات کتابت و از لباسها دلیل است بر فوطه و جامه
باطرح و عنابی و عمامه و از بیماریها دلیل است بر ریختن موی و صرع و
دیوانگی و لکنت زبان و گش سیاه و بر انداختن خون و وسواس و مالیخولیا
و سرفه و فق و از جایها دلیل است بر دیوان خانها و عبادت خانها و
کتابخانها و خانهای ائمها و اندیشها دلیل است بر دین حکما و اقلیم ششم
او راست و شهرهای مشهور او کوه یاجوج و ماجوج است و جابرسا
و زمین ایغورستان و منشا مغولان و اطراف ترکستان و چرکس
و بر و عمر و بعضی از شهرهای شام و مصر تا بدریای مغرب **ثمره سوم در صفات و منسوبات زهره**
زهره سعد اصغر است و از فلک سیم تابد و مزاج سرد و
تر است و مونث و شبی و برنگ سفیدی روشن و از طعمها چربی و شیرینی

کم لذیذ بود و از خلطها رطوبت غریزی دارد و از حسها حس شم و مزهها خوش
بوی و از اندامها آلت شهوت و رحم و گرده و ابرو و سیاهی و سفیدی
در چشم و سیاهی موی و ساق دست و کف و از سنها سن بعد از بلوغ و از
مردمان دلیل است بر خاتونان و زنان و جوانان و خوبصورتان و اهل
طرب و زینت و خادمان و چون بدحال بود دلیل بود بر مخنثان و جامه
شویان و مشاطگان و قوادگان و بدکاران و از خویها دلیل است بر
خوش خویی و گشاده رویی و سخاوت و معاشرت و طرب و لعب و هزل
و طلب سرود و شعر و زدن سازهای موسیقی و عشق بازی و دلیل است
بر بسیاری نکاح و راندن شهوت و بکار داشتن عطرها و تقاصی و
دلیل است بر مادران و دایگان و صورتها فربه و ابادانی تن و سطبر
سرین و ران و ساق و خردی دست و پای و باریک میان و درازی پشت
و کوتاه پای و از نباتها دلیل است بر آنچه خوش بوی باشد و شیرین و مغز
میوهها و انگور و شفتالو و سیب و آبی و انجیر و از معدن دلیل است بر
جزع و زبرجد و مروارید دانه و سنگ سرمه چشم و پیروزه و لاجورد
و سراپرده و آنچه بدو آرایش و زینت کنند و از لباسها دلیل است بر آنچه
از ابریشم سازند و آنچه سفید بود و از جایها دلیل است بر سراها
و بستانها و حوضها و سبزهها و گلزارها و هر جا که تماشا و عشرت را
شایسته بود و از بیماریها دلیل است بر آنچه از ماده بلغم تولد کند
و از راندن شهوت حادث گردد و بیماری عشق و ضعف دل و دماغ
و درد مقعد و ریح گرده و بواسیر و احتباس بول و از حیوانات دلیل است
بر خرگوش و ماهی بزرگ و فاخته و هزاردستان و بلبل و کبوتر و

انچه

آنچه خوش آواز و خوب صورت بود و از دینها دلیل است بر دین اسلام و اقلیم
پنجم او راست و شهرهای معروف او چین است و زمین تبت و ختن و کاشغر
و فرغانه و شاش و خجند و سمرقند و بخارا و نسف و ترمذ و خوارزم و اذربایجان
و ارمینیه و روم و عرب و بابل و حجاز تا بدریای مغرب

سخن چهارم در صفت آفتاب و نسبت آفتاب

آفتاب نیر اعظم است و بنظر سعد است و بجرم نحس و از فلک چهارم تابد و بمزاج گرم
و خشک است و گفته اند مذکر و روزی و متوسط است میان علویان و سفلیان
و برنگ نارنجی است درخشان و بطعم تیز است و لطیف و از حسها حس بینایی دارد
و از اندامها دلیل است بر جانب راست و دل و سینه و معده و دهان و چشم راست
و از سنها سن وقوف و از مردم دلیل است بر پادشاهان و حاکمان و سرهنگان
و کریمان و پیشروان هر قومی و چون بدحال بود دلیل کند بر ریشان و معماران
و استادان و پیر پرستان و رقیبان و از صورتها دلیل است بر مردم تن
او روی بزرگ سینه و قوی او از طرف بالای او سطبر و از خویها دلیل است
بر خرد و فهم و ترفع و کبر و حرص و غلبه جستن و سرعت غضب و سرعت رضا
و طلب ریاست و جمع کردن مال و همت عالی و از بیماریها دلیل است بر آنچه
از گرمی و خشکی حادث شود و بدل تعلق دارد و بچشم و دلیل است بر پدران
و اتابکان و از نباتها دلیل است بر نیشکر و ترنگبین و عسل و انار شیرین و
انگور و خرما و از معادن دلیل است بر یاقوت و لعل و زمرد و الماس و فیروزه
و از حیوانات دلیل است بر اسبان قیمتی و گوسفند کوهی و آهو و شیر و پلنگ
و باز و شاهین و سقر و زنبور عسل و از جایها دلیل است بر معادن و قصرها
و سراها و تختگاه پادشاهان و از آلتها دلیل است بر کلاه و تاج و سربند و کمر
مرصع و طوق مرصع و جامهها بزد و از دینها دلیل است بر دین نصارا و اقلیم

چهارم او راست و شهرهاء او بلاد چین است و کشمیر و کوه بلور و بدخشان و غور
و غرجستان و بلخ و نیمی خراسان و مازندران و کوه دماوند و الموت و قزوین
و قیصر و سیاه کوه و همدان که از اشتر خوانند و شهر مصر و بیت المقدس
و قاهره تا بدریای مغرب **ثم نجم درد صفات و منسوبات مریخ** مریخ نحس اصغر است و
از فلک پنجم تا بد و بمزاج گرم و خشک است با فراط و مذکر و روزی و بعضی گفته
اند مونث است و شبی و بطعم تلخ و تیز و برنگ سرخ است و سفید تیره
و بوی ناخوش دارد و صفراوی است و از عناصر آتش افروخته و از اعضا دلیل
است بر زهره و رگها تا جنبنده و ساقها و گوشتها اعضا و از مردم دلیل است بر
نعم امرا و ملوک و لشکرکشان و ارباب سلاح و چون نحس بود دلیل کند بر
اهل فتنه و شر و رندان و دزدان و مفسدان و خونیان و مخالفان و جلادان
و سلاخان و از خوها دلیل است بر دلیری و شجاعت و دروغ و خلاف و
سبکباری و بدعهدی و از صورتها دلیل است بر مردم بلند بالا اشقر و زرد
سر و خرد گوش سرخ موی آبله زده یعنی زخم خورده و علامت بر روی و
دندان و از سنها آخر سن وقوف و اول کهولت و از نباتها دلیل است بر درختان
با خار و چوب بقم و عود و سپندان و کندنا و سیر و پیاز و تب و انواع زهرها
و از معادن دلیل است بر مقناطیس و آهن و مس و از آلتها انواع سلاحها
و زین و شام و هر آلت که از آهن کنند و از حیوانات دلیل است بر گوسفند
و خر کور و یوز و کرگ و شکال و گربه و مار افعی و عقرب و خارپشت و از
جایها دلیل است بر آتشکدها و لشکرگاه و جایها سیاست و مطبخها و هر جا
که حیوانات بکشند و از بیماریها دلیل است بر اسقاط حمل و شکستن اعضا هم
و بتها پوست و جراحتها و سوختن و ریشها و کش زدن و آنچه بداغ و شق محتاج

بود و زحمت جگر و برانداختن خون و هر علتی که از گرمی و خشکی پدید آید و
از جامها آنچه در حرب پوشند و از دینها دین آتش پرستی و اقلیم سیم او راست
و شهرهاء او یک طرف کشمیر است و لهاور و قندهار و جبال ابقان و بعضی از
غور و زابلستان و کرمان و شیراز و اطراف او و اصفهان و اردستان و خوزستان
و بغداد و کوفه و بصره و بادیه عرب و بلاد مغرب تا ساحل **ثم نجم ششم در صفات و منسوبات**
مشتری مشتری سعد بزرگ است و از فلک ششم تا بد و بمزاج گرم و تر است بر
طبع حیات و مذکر است و روزی و برنگ سفیدی است که بسبزی زند و
بطعم شیرین است و خوش بوی و از مردم دلیل است بر پادشاهان عادل و
مردم شریف و ائمه و قضات و وزرا و زهاد و بازرگانان بزرگ و توانگران
و مردم با دیانت و امانت و امر بمعروف و نهی منکر و دهقانان و خزانه داران
و چون نحس بود دلیل است بر زاهدان زرق فروش و مردم منافق و
خویشتن ستای و کسانی که جهت چیز اندک نفاق بسیار کنند و خود را نیک
نمایند و از خوها دلیل است بر تلطف و حلم و زهد و پارسایی و درستی
و حرص و اصلاح کارها و از بیماریها دلیل است بر آنچه از وی نفرت
نباشد و اماسها و بادها که رنگ بگرداند و از نباتها دلیل است بر گندم
و جو و برنج و نخود و کنجد و قرطم و سیب و انار شیرین و از معادن دلیل
است بر زر و سیم و الماس و برنج و حجرهای شریف و از حیوانات بر گاو
بخورند و حلال بود و طاوس و لقلق و همای و از جایها دلیل است بر
عبادتخانها و مساجد و صوامع و منبرها و عالمان و واعظان و مقامهای
معمور و خزانه و از صورتها دلیل است بر صورت شیرین و چشمهای
فراخ و مویهای بود رنگ و از اندامها دلیل است بر خون طبیعی و نطفه و

مغز و جگر و حلقوم و رحم و رگهای جهنده و از تنها سن کهولیت و از جسمها حس لمس و از لباسها آنچه کبود بود و عالمان دانند و فوطه و عمامهای پاکیزه و او بر همه دینها دلیل است از روی علم و پاکی و عدل و اقلیم دوم او راست و شهرهای او کران است و سیستان و طرف خراسان و حدود دریای فارس و بحرین و لحصا و یمن و مکه و مدینه و اطراف مغرب

فصل هفتم در صفات و دلالت ستارگان زحل

زحل نحس بزرگ است و از فلک هفتم تابد و بمزاج سرد و خشک است با فراط بر مزاج موت و منکر است و دعوی و گویند خصی است و بطعم ترش است و رنگ او سیاه و بوی او ناخوش و از مردم دلیل است بر ملکان قدیم و از آب خاندانهای قدیم و مردم قلعه دار و رئیس و دهاقین و مشایخ و خداوندان ضیع و اگر بدحال بود دلیل بود بر دان پیعلم و مشایخ بیکار و بندگان و مزدوران و کل کاران و خصیان و مردم گوشه نشین و سودایی است و از اعضا دلیل است بر سپرز و استخوانها و روده و پوست و پشم و ناخن و پلیدی پشت و از بیماریها دلیل است بر آنچه دراز کش بود و چون استسقا و نقرس و سستی اعضا و کرش سیاه و بلغمهای خام و علتها باطن و زمن شدن و آنچه در پیری حادث شود و سبب آن سردی و خشکی باشد و از حسها دلیل است بر حس سمع گران شدن و از خوها دلیل است بر جهل و ترس و بخل و فکر و وسوسه و جبر و ستیزه کاری و کاهلی و از صورتها کر زشت بود و بزرگ سر باشد و خرد چشم و پیوسته ابرو و فراخ دهن و سطبر لب و سخت آواز و از سنها دلیل است بر سن پیری و دلیل است بر سن پیری و دلیل است بر پدران و جدان و امانت و دایم و از حیوانات دلیل است بر آنچه بارکش باشند و سخت کار و شتر مرغ و

عقاب و کلاغ و بوم و جغد و مگس و ملخ و هر چه بر زمین خانه دارد چون موش و مار و مانندان و از جامهها دلیل است بر آنچه از پشم و موی سازند و پوستینها و خلقانها و از نباتات دلیل است بر عقاقیر و بیخها و داروها که قابض بود و هر چه کهن و کنده شده باشند و از معادن دلیل است بر سرب و روی و آهن کار نابرده و سنگهای بیقیمت و از جایها دلیل است بر کوهها و تل بلند و غارها و مقامها و خراب و بناهای قدیم و شارستانها و ستون و ستانها و گورستانها و قلاع و از دینها دلیل است بر دین یهود و اقلیم اول او راست و شهرهای او سرانديب است و اقصی هند و سند و جزایر دریا جنوب و حبشه و زنگیان تا بدریای مغرب اما در پنج اقلیم خلاف کرده اند چنانکه صاحب مجمل آورده است که اقلیم دوم شمس راست و اقلیم سوم عطارد را و اقلیم چهارم مشتری را و اقلیم ششم قمر را و اقلیم هفتم مریخ را و در اول و پنجم خلاف نیست و قول او را اصح گفته اند

فصل هشتم در دلایل سعادت و شقاوت اندر کواکب

قمر دلیل کارهای عالم کون و فساد است و دلیل موجودات و اهل دنیا و تغیر حالات هر یک از موالید ثلاثه خاصه نفس انسان و سهم السلام بدو منسوب است و دلیل سعادتهای خارجی است چون مال و جاه اما شمس دلیل امور آخرت است و اهل عقبی و رسیدن موجودات بکمال و تمام شدن هر موجودی در عالم خاصه نفس انسان و سهم الغیب بدو منسوب است و دلیل سعادتهای داخلی چون رای و تدبیر و از این است که موضوعات شرایع بر ادوار قمر و شمس نهاده اما زحل دلیل سختی کارهای دنیاویست از روی شقاوت و نومیدی و فقر و تنگی و بیماری و اندوه و دشواری و سختی در آن کارها اما مریخ دلیل کارهای دنی است از

فسق و فجور و قتل و دزدی و دروغ و هر فساد که سبب شقاوت اخرت باشد
اما زهره دلیل امور دنیاوی است و طلب سعادتهای این عالم از ناز و نعمت
و خوردن و آشامیدن و پوشیدن و زینت و نکاح و توالد و تناسل اما مشتری
دلیل امور دینی است و انتباه اخرت و طلب کارهای پسندیده و حسن اخلاق
و ادب و پاکی و راستی و صحت دین و صدق و ورع و تقوی و جستن آنکه
سعادتهای اخرت اما اگر هر دو نحس مستولی شوند بر مولودی و بدحال بوند
دلیل کند بر ظهور فسادها و شقاوتها هم در دنیا و اخرت و اگر نیکحال
باشد صفتهای هر دو نحس بقوت باشد اما بفعل نیاید و اگر این نحسان
در حظوظ سعدان بوند یا سعدان بر ایشان نگرند این صفتها موجود نشوند
از مولود مگر اندکی یا از یا قوت بفعل نیاید یا بصورتی در فعل اید که پسندیده
نماید و اتفاق بود اما اگر هر دو سعد مستولی شوند بر مولود و بدحال بوند
دلیل کند بر موجود شدن اندکی از سعادتهای دنیوی و اخروی باشد اما
سعدان در خانهای نحسان بوند یا نحسان بر ایشان ناظر باشند یا در خطوط
نحسان بوند دلیل ضعف آن بود و سعادتها و کم ثباتی در آن و امتزاج سعادت
با شقاوت در امور دنیاوی اما عطارد مزاج سعود و نحوس قبول کند
و یاری دهد در سعادت و شقاوت از دنیاوی و اخروی هر یک با او
متعلق است بهر دو طرف پس حکم او از مستولی بر موضع وی یا بر آن کوکب
که بدو ناظر باشد یا در خانه آن کوکب بود ثمره نهم در صفات و منسوبات راس و ذنب
گفته اند راس گرم و تر است بر مزاج مشتری و سعد و زیاده کننده است
و او را عقده شمالی و جوزهر خوانند و او دلیل است بر پری و جنیان
اما ذنب سرد و خشک است و بر مزاج زحل و نحس است و کم کننده و او را

عقده

عقده جنوبی خوانند و او دلیل است بر دیو و عفاریت چون قمر در عقده راس
آید عرض او بطرف شمال افتد از منطقة البروج و چون در عقده ذنب آید
عرض او بطرف جنوب بود و این راس و ذنب دو موضع اند که تقاطع کرده
اند فلک ممثل و فلک حامل که بقمر منسوب است و عقده ذنب پیوسته در مقابله
راس باشد و بعد میان هر دو شش برج بود راست شعبه چهارم در اقسام
بروج بر کوکب هشت اثمار ثمره اول در قسمت خانها این دوازده برج را بر هفت کوکب
قسمت کرده اند بچندین نوع از آن جمله یک نوع قسمت خانه است چنانکه افتاب
و ماه هر یکی را یک خانه است و پنج دیگر را هر یک دو خانه و بناء این قاعده بر آنست
که افتاب پادشاه کواکب است و اسد پادشاه بروج و ثابت است و بمزاج افتاب
و اشرف عناصر است پس خانه افتاب او شایسته تر بود از بروج دیگر و ماه را
برج سرطان لایق تر بود از آن جهت که منقلب ترین بروج سرطان است و او
بمزاج قمر است پس لایق تر بود بماه از بروج دیگر اما گفته اند از اول اسد
تا اخر جدی بر قول الحیز افتاب است و از اول دلو تا اخر سرطان حیز ماه است
و این هر دو حیز را ولایت نیز خوانند اما هر یک از خمسه متحیره را در حیز افتاب
است و دلو از حیز ماه و مشتری را قوس از حیز افتاب است و حوت از حیز ماه
و مریخ را عقرب از حیز افتاب است و ثور از حیز ماه و عطارد را سنبله
از حیز افتاب است و جوزا از حیز ماه بر قول اهل افلاک پس گفته اند سعادت
و نحوست کواکب یکی از این اقسام است و شکل افتادن خانهای ایشان با این
دو نیر چنانکه این دو خانه زحل چون در مقابله هر دو خانه نیرین است
و نظر مقابله تمام نحس است و کیفیت آن تمام گفته شود پس زحل را
نحس بزرگ گفته اند و چون هر دو خانه مشتری در تثلیث هر دو خانه نیرین

اند ونظر تثلیث تمام سعد است پس مشتری را سعد بزرك خوانند وچون هر دو
خانه مریخ در تربیع هر دو خانه نیرین اند ونظر تربیع نیم نحس است پس مریخ را
نحس اصغر گفته اند وچون هر دو خانه زهره در تسدیس هر دو خانه نیرین اند
ونظر تسدیس نیم سعد است پس او را سعد اصغر گفته اند وچون هر یك از دو
خانه عطارد در خیران نیر که هست از خانه او ساقط است پس او را نیم سعد
ونیم نحسی نهاده اند ممتزج خوانند اما گفته اند که هر کوکب که در حیز آفتاب
بود در قوت وتربیت ماه باشد تا در ان نصف بود **اما قول دیگر** سعادت و
نحوست کواکب بسبب قرب وبعد افلاك است از آفتاب وماه وان چنان
که یقین است که اعتدال مزاج علت سعادت است وافراط سبب نحوست پس
چون فلك مریخ نزدیکتر است بآفتاب از مشتری وزحل در مزاج او گرمی و
خشکی بافراط خاصه خشکی وساقط است از آفتاب پس او را نحس خرد گفته
اند اما فلك زحل دورتر ان دو کوکب است از آفتاب مزاج او را سرد و خشك
گفته اند بافراط خاصه در سردی ودر تربیع آفتاب است پس او را نحس
بزرك گفته اند اما مشتری در وسط است وبوسط باعتدال منسوب است
ودر تسدیس آفتاب است پس او را سعد گفته اند بزرك پس چون ان سه
کوکب علوی اند سعادت ونحوست ایشان بسبب آفتاب است اما علت
سعادت زهره قمر است از ان جهت که نیر اصغر است ودر مثل آفتاب و زهره
سعد اصغر است ودر ذیل مشتری ومزاج زهره موافق قمر در حد وسط از
قمر و تسدیس او پس او را سعد اصغر گفته اند اما عطارد چون از قمر
ساقط است بفلك او را بمزاج منسوب نکردند اما بسبب سرعت تعبیه
گفته اند مزاج باد دارد چون این دو کوکب سفلی اند حالات ایشان بقمر

تعلق

تعلق کرده چنانکه علویان بآفتاب اما از روی حقیقت در کواکب پنج مزاج
نتوان بود جهت آنکه جوهر بسیط اند لیکن حالات ایشان علت وجود مزاجها
بود در مرکزات اما صداقت وعداوت هست میان این کواکب وعلت آن دون
شکل خانها است چنانکه در سعادت ونحوست گفتیم با نیرین پس هر کوکب که
خانه او دوازدهم خانه دیگری افتاده است آن هر دو کوکب وشمس یکدیگر
باشند وحکم تربیع ومقابله عین است وهر کدام کوکب که خانه او در تثلیث
یا تسدیس دیگری باشد دوست همدیگر باشند مثلا سنبله دوازدهم
میزان است وثور دوازدهم جوزا پس میان زهره وعطارد دشمنی باشد و
چون سنبله با عقرب وحمل با جوزا در تسدیس افتاده اند میان عطارد و
ومریخ دوستی وهمچنین میان زهره وزحل دشمنی بود ومیان زهره ومشتری
دوستی ومیان زهره وزحل دشمنی ومیان مریخ وزحل دوستی میان
عطارد ومشتری دشمنی ومیان عطارد وزحل دوستی ومیان نیرین
وزحل دشمنی باشد وبا مشتری دوستی بود وبا مریخ دشمنی باشد و
با زهره دوستی وبا عطارد نه دوستی دارند ونه دشمنی ولیکن سبب دوستی
ودشمنی میان مردم اینست **ثمن دوم در قسمت خانها بشرف** هر کوکبی را
برج خانه شرف است بدرجه معین که چون در آنخانه نقل کند قوت
شرف ابتدا کند وچون بدان درجه رسد غایت قوت باشد وچون از ان
درجه بگذرد آغاز نقصان قوت پدید آید وبتدریج کم شود تا از ان
برج بیرون شود پس چون ان قسمت چنانست که برج سرطان خانه
شرف مشتری است **در پانزده درجه** وحمل شرف آفتاب است **در نوزده درجه**
وجدی شرف مریخ است **در بیست وهشت درجه** وحوت شرف زهره است **در بیست وهفت درجه**

و در بیست و یکم درجه میزان شرف زحل است در سیم درجه ثور شرف قمر است
در پانزده درجه سنبله شرف عطارد است در سیم درجه جوزا شرف راس است
در سیم درجه قوس شرف ذنب است در سیم درجه اما این قسمت بدان سبب این چنین
افتاده است که سرطان طالع عالم است و مشتری دلیل حیات است شرف
او درین خانه لایق تر است و افتاب پادشاه فلک است در عاشر سرطان که
برج حمل است شرف او موافق تر بود و مریخ چون دلیل ضدیت است هفتم
سرطان که جدی است بشرف او درخور تر بود و زحل چون دلیل کشت و
زرع و عمارت است چهارم او که میزان است از سرطان شرف او شایسته تر
بود اما از روی دیگر انست که چون طالع و اوتاد او بروج منقلب اند افتاب
و هر سه کوکب علوی بشرف در اوتاد ان نجم اولیتر بود ند اما قمر چون خلیفه
افتاب است و از مایل الوتد هیچکدام قوی تر از یازدهم نیست و ان ثور است
پس شرف قمر در وی موافق تر است و چون زهره سعد است دلیل پاکی و
حوت خانه سعد و موافق مزاج زهره و نهم از سرطان است شرف او در
حوت بایسته تر بود و چون عطارد دلیل عقل و علم و سنبله برج انثی
و سیم سرطان است شرف عطارد در وی سزاوارتر بود پس قمر در تسدیس
زهره و سعد است و در تثلیث عطارد و مریخ و عطارد در تسدیس
مشتری و تثلیث مریخ و مقابله زهره است و زهره در تثلیث مشتری
و تسدیس مریخ است پس ازین اوضاع ان معلوم شد که پیشتر کواکب این
این خانها بهمدیگر ناظر ند خاصه خانهای سفلیان بسفلیان و علویان
بعلویان اما چون راس ان کواکب نیست شرف او در خانه ساقط ثابت
بود و ان حوت است و شرف ذنب همچنین و ان قوس است اما هر کوکبی را

خانه ایست که از خانه وبال خوانند یعنی خانه رنج و زحمت و ان برج هفتم بود
از خانه ان کوکب مثلا زحل را اسد و سرطان خانه وبال است از انکه اسد
هفتم دلو است و سرطان هفتم جدی و خانه وبال افتاب دلو است و خانه وبال
ماه جدی و خانه وبال مریخ از حمل میزان است و از عقرب ثور و خانه وبال زهره
از میزان حمل است و از ثور عقرب و مشتری را دو خانه وبال است یکی سنبله و یکی
جوزا و عطارد را دو خانه وبال است یکی حوت و یکی قوس پس تا کواکب در
وبال بود در رنج بود و ضعیف باشد و ضعف دیگر هبوط است و خانه
هبوط هفتم برج بود از خانه شرف و درجه هبوط همان درجه شرف بود
پس چنانکه وبال برج هفتم است از هر خانه کوکبی برج هبوط هفتم است
از خانه شرف کوکب مثلا شرف مشتری در سرطان بر پانزده درجه و
برج حمل هفتم برج است از سرطان پس هبوط مشتری در جدی است
پانزده درجه و هبوط افتاب در میزان بنوزده درجه و هبوط مریخ در
سرطان و هبوط زحل در حمل و هبوط قمر در عقرب و هبوط عطارد
در حوت و هبوط زهره در سنبله و هبوط راس در قوس و هبوط
ذنب در جوزا و تا کوکب در هبوط باشد در زندان و بند باشد و
نیک ضعیف بود **تمره سیم در قسمت ارباب مثلثات** این قسمت چنانست
که هر سه برج بیک طبع اند از ا مثلثه خوانند پس مثلثه چهار باشد
بعدد عناصر و هر مثلثه را به کوکب داده اند و ان کوکب را ارباب
ان سه برج خوانند و اصل این قسمت چنانست که مثلثه مذکر را ارباب
کواکب مذکر اند و مثلثه مونث را ارباب کواکب مونث چنانکه مثلثه
اتشی که حمل است و اسد و قوس در طالعهای روزی رب اول افتاب است

و ثانی مشتری و در طالع شبی رب اول مشتری و ثانی آفتاب و شریک هر دو بروز و شب زحل و بعضی کسان شریک را اعتبار نکرده اند اما جمهور بکار داشته اند اما مثلثه بادی را در طالع روزی زحل و عطارد دادند و در طالع شبی اول عطارد را داشتند و ثانی زحل را و شریک هر دو بروز و شب مشتری اما مثلثه خاکی را در طالع روزی بزهره و قمر دادند و در طالع شبی اول قمر را داشتند و ثانی زهره را و شریک هر دو بروز و شب مریخ اما مثلثه آبی را در طالع روزی بمریخ دادند و زهره و در طالع شبی اول زهره را داشتند و ثانی مریخ را و شریک هر دو بروز و بشب قمر اما بیشتر کسان در طالع روزی زهره را مقدم داشتند لیکن مقدم داشتن مریخ بقیاس نزدیکتر است پس دو مثلثه مذکر آتشی و بادی و کواکب ایشان مذکر اند و دو مونث اند خاکی و آبی و کواکب ایشان مونث **قسم چهارم در قسمت حدود بر خمسه متحیره** این اقسام حدود بر چند وجه است آنچه مستعمل اهل روزگار است اینست و بطلیوس اینرا اعتبار کرده است و از حدود اهل مصر خوانند و این چنان است که هر برج را بخمسه متحیره قسمت کرده اند باقسام مختلف و اقل آن دو درجه است و اکثر آن دوازده درجه و آخر بروج حدود نحسان افتاده است و این قسمت را وجه و ترتیبی یاد کرده اند او را بجدول نموده شد **قسم پنجم در قسمت بروج بر هفت کوکب** این قسمت چنانست که هر برج را بسه قسمت راست کرده اند هر قسمی ده درجه و هر قسم را بکوکبی داده اند بر توالی بروج و کواکب چنانکه ده درجه اول حمل نصیب عطارد و ده میانه نصیب قمر و ده آخر نصیب زحل بر همین قیاس کنند بترتیب تا آخر حوت باز بمریخ رسد و این قسمت را وجوه

اهل

اهل مصر خوانند با جدول حدود نموده شد جدول اینست

قسم ششم در قسمت فرح کواکب این قسم بطالع تعلق دارد چون صورت طالع تعیین شود افراح معلوم کرده و این چنانست که عطارد چون کوکب عقل است و نطق فرح او در طالع باشد اما قمر چون نیر اصغر است و دلیل حرکت و مصالح جهانی فرح او در ثالث بود اما زهره چون کوکب طربست و عشق و طلب تولد و تناسل و سعد اصغر است فرح او در پنجم باشد اما مریخ چون نحس اصغر است و دلیل شر و فتنه ساقط الحد باشد فرح او در ششم باشد پس نیر اصغر و سعد اصغر و نحس اصغر را خانها فرح تحت الارض افتاد از طالع اما چون آفتاب نیر اعظم

است وخانهٔ نهم دلیل سعادتها آخرت وسفر فرح او در نهم بود اما مشتری سعد
اکبر است ودلیل رجا وامید واصدقا فرح او در دوازدهم باشد تا ساقط بود از
طالع پس نیر اعظم وسعد اکبر ونحس اکبر را خانها فرح فوق الارض افتاد اما هر دو
سعد در مقابله همدیگر ودر تسدیس وتثلیث طالع وهر دو نیرین در مقابله
همدیگر ودر تسدیس وتثلیث طالع وهر دو نحس در مقابله همدیگرند وساقط
از طالع ومریخ در مقابل فرح بود چنانکه ترح قمر در نهم وترح شمس در سیم بود
وباقی برین قیاس **قسم هفتم در اثناعشریات بروج وکواکب** این علم بطالع نسبت دارد وان
چنانست که هر برج را بدوازده قسمت کرده اند هر قسم را دو درجه ونیم پس قسم
اول بهر صاحب بیت بود وقسم دوم بهر صاحب برج دوم وقسم سیم بهر صاحب
برج سیم همچنین تا بهر دوازده برج داده شود طریق عمل انست که اگر اثناعشریه
طالع خواهند بنگرند تا طالع چند درجه است وان درجات را در دوازده ضرب
کنند واز طالع سی کان بیفکنند وانجا که کمتر از سی ماند اثناعشریه طالع انجا
بود وحکم هم همین است واین عمل را در استخراج ضمیرها بکار دارند هر کجا اثنا
عشریه طالع وقت افتد ضمیر انجا افتد واین بجای نظر طالع بود اما اثناعشریه
کوکب انجا باشد بنگرند تا کوکب در برج بود چند درجه قطع کرده بود ان درجات
در دوازده ضرب کنند وسی کان سی کان از برج کوکب طرح کنند انجا که کمتر
از سی ماند اثناعشریه کواکب انجا باشد **مثال** زهره در حمل پانزده درجه وچهار
دقیقه پس از ضرب پانزده در دوازده صد وهشتاد درجه حاصل باشد
واز ضرب چهار دقیقه در دوازده چهل وهشت دقیقه این اعداد را از برج حمل
سی کان سی کان طرح کردیم برسید حساب بدوازده درجه وچهل وهشت دقیقه
از برج اسد پس اثناعشریه زهره در اسد باشد بدوازده درجه وچهل وهشت

دقیقه

دقیقه اگر همین پانزده درجه زهره را بچهار برج دهند چنانکه دو ونیم بحمل
ودو ونیم بجوزا ودو ونیم بسرطان بر قاعدهٔ اول که شرح داده ایم تا ده درجه
مستغرق شود ویک درجه وچهار دقیقه باقی ماند پس یک درجه در دوازده
ضرب کنند دوازده حاصل اید واز چهار دقیقه چهل وهشت دقیقه و
این نصیب اسد باشد مناسب عمل اول اما حکم اثناعشریه کوکب انست که
اگر کوکبی در اثناعشریه کوکبی افتد چنان بود که مصاحب اثناعشریه ناظر
یا در خطی از خطوط او بود اثناعشریه مزاج صاحب خود دارد وبعضی کسان
دلایل را بدو تیرها اند اگرچه اهل روزگار از اکثر استعمال کنند وبکار
دارند اما یاد کردیم تا کتاب بفایدهٔ او نبود اما اقسام دیگر هست چون نه
بهر وهفت بهر ونیم بهر ودریجان وادرجان وحان بحتیار وما نند این
واین قسمتها اشتر بقول هند است ودرین عهد متروک است ما نیز یاد نکردیم
تخفیف سواد را **قسم هشتم در نسبت ایام بکواکب** شبانروز دو رغالب مستقیم
است واول روز بقول اهل شرع از طلوع صبح صادق است وبقول
اصحاب احکام از طلوع نصف قرص افتاب ونزدیک منجمان از
نصف النهار اما اول شب باتفاق از غروب نصف افتاب است تا طلوع
سیاهی از افق مشرق پس شبانروز را بر بیست وچهار قسم کرده اند
وهر قسم را ساعت خوانند وساعات بر دو نوع بود مستوی ومعوج مستوی
انست که یک جزو از بیست وچهار جزو شبانروزی بود وان دایما پانزده
درجه مطالع باشد بدین سبب او را ساعات مستوی نام کرده اند اما
عدد او در روزهای تابستان وشبهای زمستان زیاده شود واو را ساعات
معتدله نیز خوانند **ساعات** معوج انست که یک جزو است از دوازده جزو روز

یا شب پس اگر روز دراز تر یا شب کوتاه تر شود عدد او از ده پیش و کم نگردد اما
اجزاء او زیاده و کم شود از پانزده درجه مطالع بسبب زیاده و نقصان زمان
و او را ساعات معوج خوانند و زمانی نیز گویند اما از هفته هر روزی را
بکوکبی نسبت کرده اند و هر ساعتی را بکوکبی و ساعات اول ان روز از ساعات
معوج خوانند و زمانی نیز گویند اما از هفته هر روزی را بکوکبی نسبت
کرده اند و هر ساعت را بکوکبی و ساعات اول ان روز از ساعات معوج
بدان کوکب داده اند چنانکه روز یکشنبه منسوبست با فتاب پس ساعات
اول ازین روز او راست و ساعات دوم زهره راست که تحت اوست و سیم
عطارد را و چهارم قمر را و پنجم زحل را و ششم مشتری را و هفتم مریخ را
وهشتم باز افتاب و نهم زهره و دهم عطارد و یازدهم قمر و دوازدهم زحل را
چون دوازده ساعت روز یکشنبه بزحل شود ساعت اول از شب دوشنبه
مشتری را بود و ساعت دوم مریخ بهمین قیاس میکردد تا ساعت دوازدهم
از شب دوشنبه قمر را بود و دوم زحل را برین قیاس شب سه شنبه زهره را
بود و روز سه شنبه مریخ را و شب چهارشنبه زحل را و روز چهارشنبه
عطارد را و شب پنجشنبه مریخ را و روز شنبه زحل را و روز ادینه زهره
و شب یکشنبه عطارد و ساعت دوازدهم ازین شب مریخ را و باز اول
روز یکشنبه افتاب را برهمین ترتیب دور میکند اما اهل بابل و بندگان
که تتبع ایشان کرده اند چون اسحق کندی و ابو معشر و دیگران بنا استخراج
ضمیر با بابت ساعت نهاده اند و در طالعها و قرانها ابتدا ادوار از صاحب
ساعت کنند و مناسب انست که در هر روزی در هر ساعتی کاری که مناسب
صاحب ان روز یا ان ساعت باشد کرده شود مثلا روز یکشنبه منسوب

با فتابست دیدار پادشاه و انچه با فتاب تعلق دارد نیک باشد و حکم شب و در
ساعتی از روز و شب همین باشد تا تمام هفته **شعبه پنجم** در نظرهای بعضی بر
بعضی چهار اثمار **اول در کیفیت نظرها** هفت کوکب را در دوازده برج با همدیگر نظرها ست
و ان بنوعست بهفت قسم **قسم اول** قران است چون دو کوکب در یک برج بدرجه
و دقیقه برابر شوند ان قران باشد **دوم** تسدیس ایمن است **سیم** تربیع
ایمن است **چهارم** تثلیث ایمن است **پنجم** مقابله است و یک تثلیث و یک
تربیع و یک تسدیس دیگر در ایسراست مبلغ هشت باشد اما اتصال ایمن
ان بود که بر توالی بود چون از طالع سیم یا چهارم و پنجم و ایسر ان که از نهم
بطالع و دهم و یازدهم و اتصال ایمن را بر ایسر تفوق است اما قران سعدین
سعد است و قران نحسین نحس چنانکه گفته شود اما نظر مقابله است
که کوکبی در برج هفتم کوکبی دیگر باشد بدرجه و دقیقه برابر شوند و
حد او صد و هشتاد درجه بود در راست یعنی شش برج که نیم دور فلک
است پس چون هر یکی در خانه ضد همدیگر باشند و در مقابله این نظر را
نحس و تمام دشمنی گفته اند اما نظر تربیع از برج چهارم کوکبی افتد و
حد او نود درجه است که ربع دور فلک است و او چون نیمه مقابله است او را
نحس و نیم دشمنی گفته اند اما نظر تثلیث از برج پنجم کوکبی بود و حد
او صد و بیست درجه است که ثلث دور فلک است و البته تثلیث از
دو برج اتفاق افتد که بر یک طبع باشند چون از حمل یا اسد یا از
قوس بحمل بسبب ان موافقت او را سعد و تمام دوستی گفته اند اما
نظر تسدیس از برج سیم کوکبی افتد و او را حد شصت درجه است که
سدس دور فلک است و او نیمه حد تثلیث باشد پس او را سعد و نیم

دوستی کفته اند بر تقسیم بر انواع اتصالات و غیر منا که کواکب را اتفاق افتد و کیفیت ان

اوضاع کواکب در صورت اتصالات بیست و هشت نوع است اما انچه لایق

این مختصر است و موثرتر است و بیشتر واقع شود و بکار ایند دوازده نوع

اول قبول است دوم رد است سیم دفع قوت چهارم دفع طبیعت پنجم

انکار ششم نقل النور هفتم انتکاث هشتم بعید الاتصال نهم خالی السیر

دهم وحشی السیر یازدهم تربیع طبیعی دوازدهم دستوریه اما نظر قبول

انست که کوکبی در حظوظ کوکبی دیگر بود و انخانه است یا شرف یا مثلثه یا

حد یا وجه و با ان صاحب خط او را قبول کند چون در حظوظ خود بیند او را

واین نظر دلیل باشد بر روا شدن حاجات و یافتن امیدها و تمامی محبت میان

دو کس اما رد انست که کوکبی ضعیف شده باشد چنانکه در وبال یا در هبوط

خود بود یا راجع یا محترق و مانند این پس نظر کوکبی که بدو پیوندد از خود

دور کند که قوت قبول ندارد مثل شخصی که با خود در ماند بود بعلتی یا

شخصی دیگر خواهد که با او تدبیری کند او را از خود دور کند و حکم این نظر

ضد قبول باشد از بر نیامدن حاجت و نا یافتن یاری پیش بزرگان و

فرو ماندن کارها اما دفع قوت انست که کوکبی در حظوظ خویش بود که کوکبی

دیگر او را بیند صاحب خط او را قوت دهد و اگر هر دو در خط خود باشند

هر یک قوت خود بدیگری دهند چنانکه قمر در سرطان بود و زهره در ثور

واین غایت دفع قوت بود و دلیل باشد بر دوستی میان دو کس از هر دو طرف

و تمام شدن کارها بی جهد و جد اما دفع طبیعت انست که کوکبی در خط کوکبی

بود و دیگری در خط ان کوکب و همدیگر را بینند پس هر یک طبیعت خود

بدیگری دهند و بعضی کسان دفع قوت خوانند ایزا و این وضع قوی تر

ازدفع

از دفع قوت بود و اثر او در سعادت و عطیت و امیدها و رسانیدن بامراد کلی

زیاده از همه اوضاع دیگر باشد اما انکار انست که کوکبی کوکبی دیگر را در خانه

و بال یا هبوط خود بیند او را قبول نکند و انکار کند چون در وبال یا هبوط کوکب

خودش بیند و این ضد دفع طبیعت است و اگر هر دو در وبال یا هبوط یکدیگر

بوند انکار از هر دو جانب باشد و اثر او ضد اثر دفع طبیعت باشد اما نقل النور

انست که کوکبی سبک رو کران رو را بیند و چون از و تمام منصرف نشده باشد

دیگری را بیند پس نور کوکب اول بثانی دهد اگر چه ان هر دو کوکب از همدیگر

ساقط باشند و این بمثابه اتصال بود از دو کوکب مثال انست که کوکبی در

حمل بود و دیگری در عقرب و کوکبی سبک رو تر از ان هر دو در سرطان یا

اسد اول ان کوکب را بیند که در حمل است و هنوز از وی منصرف نشده باشد

بدان پیوندد که در عقرب است پس نور کوکب اول را بدوم نقل کرده باشد

واین دلیل باشد بر توسط کارها و رسالت میان کسان و حجابت و امثال

این چون نظرها نیک و قبول باشد و اگر نظر نحس و نا قبول باشد دلیل

دوری و سخن چینی و خصومت بود میان مردمان اما انتکاث انست که

کوکبی سبک رو خواهد که کوکب کران بیند پس هنوز مرکز به مرکز نرسیده

بود که کوکبی سبک رو راجع شود و ان اتصال بشکند و تمام نشود و این نیز

باشد که کوکب سبک رو راجع بود و خواهد که بکران رو پیوندد و مستقیم شود

و اتصال تمام نکند و این دلیل شکستن عهد بود و پشیمانی از کارها و فسخ

شدن از جایگاهی که امید بوده باشد و باز کشتن مسافران و مخالفت میان

مردم و امثال اینها اما خالی السیر انست که کوکبی در اوایل برج کوکبی را بینند هیچ

کوکبی دیگر نپیوندد در ان برج و این کوکب ضعیف باشد و بدتر ان بود که

ان کوکب نحس بوده باشد اما تعطیل الاتصال انست که کوکبی در برج اید واول برج
هیچ کوکب را نه بیند ودر اواخر برج نیند در ان حال کوکب ضعیف بود واین
دلیل تعطیل کارها بود وتقصیر نمودن در کارها وکارها روز بفردا انداختن
اما وحشی السیر انست که کوکبی در برج اید وبیرون رود که هیچ کوکب نه بیند در
این حال قمر را بسیار افتد واو نحس بود در ان وقت وان بدتر بود که این حال
قمر را در قوس افتد که او از برجها غریب در قوس از همه ضعیفتر است جهة انکه
از هبوط بیرون می اید وروی بوبال می نهد وباز برجهای غریب اورا بهتر از جوزا
نبود که از شرف بیرون می اید وروی بخانه می نهد اما تربیع عکس این باشد درین
دو خانه واین حال دلیل بود بر فرو ماندن کارها ونقصان مال وکسب وپیش
امدن کارهای بخیر ونفع واین همه بحسب خانها طالع بود ونظرها مودت
وعداوت اما تربیع طبیعی انست که عطارد در جوزا بوده وکوکبی را بیند که در
سنبله بود وکوکبی را بیند که در جوزا است واین تربیع بکیفیت چون تثلیث
بود واین حال مشتری را نیز باشد در قوس وحوت اما دستوریه چهار نوع است
یکی نیک بعید است واز ابطلیموس مواجه کی خوانند ویکی نیک ضعیف بعید
انست که صاحب مجمل یاد کرده است پس دو نوع دیکر است که نزدیکتر است
یکی انست که صاحب طالع در عاشر افتد وصاحب عاشر در طالع نوع دیکر
انست که کوکبی در وتدی باشد وان وتد خانه یا شرف او باشد وکوکبی
دیکر را بیند که ان دیکر در وتدی بود وان خانه یا شرف او باشد این دستوریه
کمال قوت است ودلیل سعادتها بزرک وحکم او بسلطنت باشد وحکومت
وشهرت وتوانکری وبلندی وقدر وجاه وعقل وفراست وکیاست وکمال
سعادتها خارجی وداخلی شرح هشتم در اتصالات مجمل این اتصالات غیر اتصالات

کنفز

که نظر باشد واز انتاظر نیز خوانند واتصالات طبیعی کویند بجای اتصالات
نظر بکار دارند اکرچه باهم ناظر نباشند واین اتصالات سه نوع بود تسدیس
وتربیع ومقابله وتثلیث از دو نوع بود یکی نسبت موافقت مطالع دوم
نسبت موافقت درازی روز واین چنان بود که بعد دو کوکب از دو نقطه
اعتدال برابر اتفاق افتد ان بجای نظر نشینند مثال انست که کوکبی در
بیست درجه حمل بود وکوکبی در ده درجه حوت میان هر دو تسدیس بود
که این هر دو جز موافقند در مطالع جهة انکه بعد هر دو از اول حمل بیست است
بر توالی حمل برخلاف توالی حوت پس اکر دو کوکب درین جزو باشند بجای
تسدیس نشینند وهمچنین اجزا ثور با دلو در مطالع موافقند ثور بر توالی
دلو برخلاف توالی واین تربیع بود که بجای تثلیث نشینند واجزاء جوزا
با جدی موافقند جوزا بر توالی جدی برخلاف توالی واین بجای مقابله نشینند
وهمچنین اجزای سرطان با قوس واجزا اسد با عقرب واجزای سنبله با
میزان واکر ابتدای این قسمت از میزان کنند حکم همین باشد اما ان اجزا که
موافقند در درازی روز بعد ایشان از دو نقطه انقلاب برابر باشد
چنانکه اجزا سرطان با جوزا سرطان بر توالی جوزا برخلاف توالی پس اکر
کوکبی در بیست درجه سرطان بود ودیکری در ده درجه جوزا میان
هر دو تسدیس باشد بهمان طریق که در دو بعد از نقطه اعتدال کفته
شد جهة انکه در درازی روز در بیست درجه سرطان همانست که در
ده درجه جوزا وهمچنین اسد را با ثور وسنبله را با حمل ومیزان را با حوت
وعقرب را با دلو وقوس را با جدی واکر از نقطه جدی این ابتدا کنند
حکم همان باشد اینست حقیقت اتصالات مجمل شرح چهارم در تعدید اتصالات

واجرام کواکب اتصالات را حدی است که تا بان حد نرسد اتصال اغاز نشود
وحدی دیگر است که تا ازان نگذرد باطل نشود و بنا ان بر اجرام کواکب است
و هر کوکبی را مقداری جرم معین کرده از پیش و از پس و انرا نیز انوار خوانند
پس نور جرم افتاب پانزده درجه است و نور جرم ماه دوازده درجه و نور جرم
مشتری و زحل هر یك را نه درجه مریخ را هشت درجه زهره و عطارد را هر یك
هفت درجه عقده راس و ذنب را هر یك دوازده درجه اما اتصالات را
سه حال بود چون بعد میان هر دو بنصف جرمین رسد اغاز قوت اتصال
بود و چون مرکز بمرکز رسد غایت قوت اتصال بود و چون کوکب سبکرو
بگذرد اغاز انصراف بود و چون بنصف جرمین رسد سقوط قوت اتصال
بود و چون جرم از جرم بگذرد و منقطع شود تمامی اتصال بود اما اعتبار
نصف جرمین را بود در جمیع اتصالات و بعضی گویند نصف جرم کمتر
معتبر باشد مثال انست که جرم مشتری نه درجه است و جرم قمر دوازده
درجه پس دوازده با نه جمع کند بیست و یك درجه باشد نصف ان ده
درجه و نیم باشد پس هر گاه که میان ماه و مشتری بیست و یك درجه بعد
ماند نور هر دو بهم رسد و ان اغاز اتصال باشد و چون ده درجه
و نیم بعد ماند اغاز قوت اتصال بود و چون مرکز بمرکز رسد اتصال
تمام شود و غایت قوت او بود و چون بنصف جرمین رسد سقوط
قوت اتصال بود و چون بیست و یك درجه بعد شود قمر منصرف گشته
بود اما اگر نصف جرم کمتر را اعتبار کنند چون چهار درجه و نیم بعد
ماند اغاز قوت بود و قول اول محکم تر است **فصل ششم** در مقادیر شهادتها
و قوتها و ضعفها کواکب هفت اثمار **ثمره اول در شهادتها** اصحاب این صنعت

گفته

گفته اند که خداوند خط را زعیم گویند و شاهد گویند و قوت او را در خط خود
شهادت خوانند و شهادت ازین پنج نوع است و هر یکی را مقداری نموده اند
چنانکه گفته اند صاحب خانه را پنج شهادت است یعنی پنج قوت از روی
تقدیر و صاحب شرف را چهار است و صاحب مثلثه را سه شهادت است
و صاحب حد را دو شهادت و صاحب وجه را یك شهادت و درین خلاف
کرده اند انچه حکیم کوشیار اورده است خلاف اینست چنانچه او صاحب
خانه را چهار قوت داده است و صاحب شرف را سه و صاحب مثلثه را
دو و صاحب حد یکی را و وجه و صاحب مثلثه اول و دوم را اعتبار نکرده
است اما معتبر قول اول است اما اگر کوکب در خانه خود بود شهادت او که
پنج است مضاعف شود یعنی ده گردد و حکم صاحب شرف بعد یکر شود همچنین
همین است اما گفته اند که هر برج که صاحبا و در وی نبود چون بدن باشد
بیجان و اگر صاحب او در وی باشد چون جسمی بود زنده ازو هرچه لایق بود طلب
کنند حاصل باشد و اگر کوکبی غریب در وی باشد هر چند نامقبول بود
قوت دهد و اگر از ارباب حظوظ او کوکبی با او ناظر بود قوت قوی تر
دهد **ثمرهٔ دوم در قوتهای ذاتی کواکب** قوتهای کواکب در حصر نیاید
اما انچه در حساب اورده اند شصت و شش نوع است از ذاتی و عرضی
و قوی و ضعیف و میانه انچه ازان مبلغ عظیم اثر است سیزده نوع است ذاتی
و قوت ذاتی انست که کوکب در خانه بود یا در شرف یا در مثلثه خود یا در
حد یا در وجه خود و مستقیم بود و علویان مشرقی بود و سفلیان مغربی و
کواکب در حیز خود بود و کوکب مذکر در برج مذکر بود و کوکب مونث در
برج مونث و متزاید بود در مسیر و صاعد بود در افلاک خود اما زاید

که جهت او در شبانروزی بیشتر از حرکت وسط او بود و صاعدانست که از
نقطه حضیض روی باوج دارد یا بذروه فلک تدویر و حرانست که کوکب
روزی روز بر بالای زمین بود و کوکب شبی شب بر بالای زمین باشد اما
تصمیم را یکی از قوتها نهاده اند و صمیم انست که بعد کوکب از افتاب کمتر
از شانزده دقیقه بود وقتی که مرکز او بمرکز افتاب رسد در احتراق با این مقدار
بگذرد از مرکز افتاب و این در صمیم بود و صمیمین عطارد قوی تر باشد که
بمثابت دو شمس بوند و این در همه اتصالات بود کواکب را اما گفته اند قوتها
ذاتی کواکب دلیل سعادتهای باطنی باشد در مولود چون عقل و فهم
و ادراک و فراست و کیاست و مانند این **نوع سیوم در قوتهای عرضی کواکب** قوتهای عرضی
انست که بسبب طالع پدید اید چنانکه طالعی افتد و کوکب در وتدی بود از
اوتاد طالع و از همه قوی است طالع و بان عاشر و بان سابع و بان رابع و چون
کوکبی در وتد بود قوت او از روی تقدیر بیاری بود و در مایل الوتد چهار
دانک و در زایل الوتد دو دانک پس اگر در مایل الوتد بود چهار دانک قوت
دارد و از همه قوی تر یازدهم و پنجم و دوم و هشتم بود و از زایل قوی تر تاسع
است و بان ثالث و ساقط را مقادیر نهاده اند اما وجهی دیگر انست که کوکب
در حظوظ سعدان بود یا سعدان بدو ناظر بوند بنظر مودت این قوتها
دلیل سعادتهای ظاهری بود چون مال و جاه و حرمت و عزت و شهرت و
مانند این اما وقت باشد که کوکبی را هم قوت ذاتی بود و هم قوت عرضی چنانکه
طالع حمل بود و مریخ در جدی که خانه شرف و بیت و عاشر است قیاس دیگرها
همین است و این نوع از دستوریست **نوع چهارم در ضعفهای کواکب** چنانکه
قوتهای کواکب در حصر نیاید ضعفها نیز نیاید اما انچه در حساب اورده اند

پنجاه و پنج نوع اورده اند انچه ازان مبلغ ظاهرتر است هیجده نوع است و ان
چنانست که کوکب در وبال خود بود یا هبوط یا راجع بود یا محترق یا تحت الشعاع
و هر دو نیز در خسوف یا کسوف باشند یا در عقده ذنب و بودن قمر در طریقه
محترقه و ان از نوزده است درجه میزان تا سه درجه عقرب یا قمر خالی السیر
باشد یا کوکب در عقده ذنب بود یا ناقص بود در سیر یا هابط بود در افلاک
خود یعنی از نقطه اوج یا ذروه فلک تدویر روی بحضیض نهاده بود یا در
طالعی بخانها بد افتاده بود یعنی در خانهای ساقط یا در وبال یا هبوط کوکبی
بود خاصه که ان کوکب بدو ناظر باشد خاصه بنظر عداوت یا در برجی
افتد که خلاف مزاج او باشد یا حظوظ نحسان بود یا نحسان بدو ناظر
باشند اما اگر کوکبی در وتدی افتاده بود و ان موضع وبال یا هبوط او
باشد این ضعف او زیاده از قوت عرض او باشد **نوع پنجم در تشریق و
تغریب کواکب و حدود ان** هر کوکب که پیش از افتاب فرو شود او را مشرقی
خوانند و چون بعد از افتاب فرو شود او را مغربی خوانند و حد تشریق
و تغریب کواکب علوی شصت درجه بود یعنی چون افتاب از احتراق بگذرد
تا بتعدیل ایشان رسد ایشان مشرقی باشند و چون شصت درجه ماند
تا افتاب بدیشان رسد درجه تغریب ایند و بیرون از ین دو حد نیم مشرقی
باشند و نیم مغربی اما حد تشریق و تغریب زهره چهل و پنج درجه است و ان
عطارد بیست و یک و بعضی بیست و شش نیز گفته اند و حد قمر دوازده
درجه است **نوع ششم در دانستن کواکب مستولی بر خانهای افلاک و کوکب مستعلی**
مستولی بر مواضع طالع ان کوکب بود که در ان جزو باشد و ان جزو حظ
او بود یا بدان جزو ناظر باشد که مطالع بیت و اگر هیچ از ارباب حظوظ

در برج مطلوب باشند یا ناظر باشند صاحب طالع را مقدم دارند در استیلا
و دیگری از شریک او و اگر چهار یا سه یا دو ناظر باشند آن که شهادت بیشتر
بود مقدم دارند اما اگر هیچ کوکب از ارباب حظوظ در آن بیت نباشد یا ناظر
نبود آن جزو را مستولی نبود و اگر کوکبی غریب در آن خانه بود و مستولی بود
او را دلیل آن برج گویند با وجود آنکه او در آن خانه ضعیف و نامقبول بود و اگر
کوکبی غریب هم نبود و همه کوکب از آن جزو ساقط باشند آن برج چون بدنی باشد
بیجان چنانکه از پیش گفته شد و اصحاب احکام را اعتماد بر مستولی بود در
هر دوازده طالع اما مثال آنکه کوکب غریب بر بیتی تواند بود که مستولی باشد
آنست که اگر شخصی در خانه دیگری بود حکم او را بود بر آن خانه تا در آن خانه باشد
و اگر ناظر باشد چنان باشد که شخصی خانه غیری را محافظت کند اما مستر کوکبی
است که در زایچه مولود از همه کواکب بقوتهای ذاتی و عرضی آراسته تر باشد
و بهتر آن بود که صاحب طالع در طالع بود یا صاحب شرف طالع در طالع بود
یا ارباب حظوظ دیگر یا صاحب عاشر در عاشر بود یا صاحب شرفش در وی بود
یا صاحب سابع در سابع بود یا صاحب شرفش در وی بود یا صاحب رابع
در رابع بود یا صاحب شرفش در وی بود یا صاحب حادی عشر در حادی عشر
بود یا صاحب شرفش در وی بود و باقی بروج و کواکب برین قیاس باید کرد
اما گاه باشد که کوکبی را قوت ذاتی باشد و از طالع ساقط باشد اثر او
ظاهرتر از اثر کواکب ضعیف باشد اما گاه باشد که چند کوکب مستر افتند
اقوا را مقدم باید داشت و دیگرا را شریک او باید کرد پس مدار احکام طالع
بر مستر بود و بعد از آن بر مستولی و بعد از آن بر صاحب طالع اگر چه ساقط
باشد و بعد از آن بر کوکب غریب که ناظر بود اما مستعلی آن کوکب را

گویند

گویند که در وقت قران بذروه تدویر فلک اوج یا تدویر خود نزدیکتر باشد
یا عرض او در شمال بیشتر از آن کوکب دیگر باشد که با او قران کند و اگر کوکب
در عاشر طالع افتاده باشد او مستعلی بود بر کوکبی که در حادی عشر یا
ثانی عشر افتاده باشد و مدار احکام در قرانها بر کوکب مستعلی باشد و
کوکب مستولی و مستر بر جزو قران ثم هفتم امتزاج کواکب بطریق تشبیه و تمثیل
آنچه اسرار احکام است امتزاج دادن کواکب است بسبب آنکه بعضی دلیل
بر امراض کنند و بعضی بر سرد و بعضی بر خشک و بعضی تر و بعضی سعد اند
و بعضی نحس و یکی ممتزج پس اگر دو یا سه یا زیاده از ایشان در طالع یا در موضع
غیر طالع جمع شوند لازم ایشان را امتزاج باید داد تا از همه مزاج خاص
معلوم شود چنانچه مناسب همه باشد و حقیقت هیچ یک نباشد مثل آنکه
اگر قدری شیر و اندکی صبر و قدری خون با قدری آب در آمیزند رنگ و
مزاج و طعم خاص از آن جمله شود که بهر چهار منسوب بود اما هیچ یک تمام نبود
و ناچار بمزاجی که غالب تر بود راغب تر باشد در هر چهار مثال این از
کواکب آنست که اگر مولودی را زحل در طالع اتفاق افتد و مشتری و زهره
و مریخ و زحل دلیل سیاهی است و ترش روئی و صبوری و سرد و
خشک است و مشتری دلیل سفیدی است که بر روی زند و گشاده رو و
گرم و نیک خلق و کرم و تر است و زهره دلیل سفیدی است روشن و لطف
طبع و عیاش و خوب صورت و سرد و تر است و مریخ دلیل سرخی است
و غضب و خیانت و تندی و گرم و خشک است پس واجب کند با متزاج
این چهار دلیل که رنگ مولود سرخ و سفید بود که بگندم گونی زند و حلم
و صبر و غضب و تندی در اعتدال باشد و پاکیزه باشد و نیکو اعتقاد

بود و بدین و خوش طبع باشد و عشرت و خیانت کند در نهان و آن را مستور
دارد و متعصب بود و شیرین صورت و مزاج او معتدل باشد مایل
بخشکی و برجی که در وی بود دلایل از آنین اعتبار کنند که موافق مزاج هم
کوکب که باشد مدلول از آن ظاهرتر کردانند و ازین کواکب هر کدام که شهادت
بیش دارد آثار او ظاهرتر کردانند و اکر دو یا سه قوی باشند از آن بقوت فکر
بیامیزند و هر کدام که ضعیف و نامقبول بود آثار او کمتر باشد و نهان تر
اما اکر در برج یک کوکب بود مزاج کوکب را با مزاج برج بیامیزند و اکر
کواکب با او ناظر باشند بقدر قبول و رد امتزاج دهند و اکر کوکبی همچنین در
خانه مال اتفاق افتد چون منسوبات هر یک را از نبات و جواهر و حیوانات
نموده ایم پس اطعمه و اشربه و مال و یاری کنان او را از آنجا استدلال
کند و باقی بیوت دیکر را بهمین قیاس دانند و در حقیقت انست که هر کجا اعتدال
است دلیل سعادت و صحت بدن و هر کجا که مزاج بافراط است نحوست و
مرض **مثال دیکر** و تشبیه انست که اکر زهره در ثور بود چون خاتونی بود مطرب با
حرمت در سرای خود و اکر قمر با او بود چون ملکزاده بود در مملکت خود با
او در طرب و اکر عطارد انجا بود چون ندیمی بود یا وکیلی یا مداحی و اکر
مریخ انجا بود چون رندی بود عربده کنند و در خصومت افتاده پس ازین
اجتماع معلوم شد که بزمی باشد در سرای مطربی ملکزاده ان ناحیه را
و هر دو با هم مایل بوند و دوست و جهت انکه هر دو درین موضع مقبولند
چون عطارد صاحب پنجم و دوم است از ثور هر دو را بمدح و ندیمی و مریخ
میدارد و دخل و خرج ایشانرا می شناسد و ماکول ایشان را سرانجام می نماید
و چون مریخ صاحب دوازدهم و هفتم است دشمن و ضد ایشانست و شر می

انکرد

انکیزد و از ان خود در زحمت می افتد و او را قصد بد میکنند و اکر آفتاب قطع
بنود از ایشان از پادشاه باید بخایف بوند و اکر مشتری با ایشان بود یا
ناظر بنظر مودت از محتسب و مفتی ایمن بوند و اکر بنظر عداوت بود خایف
باشند و مجلس کم طرب باشد اما اکر زحل با ایشان بود پر بسیار رسال
باشند با ایشان و اکر ناظر بود بمودت رعایت حالت ایشان کند و اکر
بعداوت نکرد قصد پریشانی بزم ایشان کند **مثال و تشبیه دیکر** انست که
اکر مریخ در عقرب بود و زهره با او چون قحبه بود بدست امیری در
مانده یا ترکی یا لشکری و اکر عطارد با ایشان بود چون دوستی بود ان
امیر را و دشمنی ان قحبه را و اکر قمر انجا بود چون مسافری بود که در ان
میان محبوس مانده بود پس سبب وبال و ضعف زهره است که او چون قحبه
است و بسبب قوت و قبول مریخ است که او چون امیری است و عطارد
چون صاحب خانه یازدهم عقرب است دوستدار مریخ است و چون
صاحب خانه دوازدهم زهره است عطارد زهره را دشمن میدارد و چون
قمر صاحب خانه نهم عقرب است مانند مسافر است نکبتی در ین خانه
و چون در هبوط است محبوس است و در ماند و کواکب دیکر را همین نسبت
نکاه دارند در هر سه مثال و تشبیه اینست شرح طریق امتزاج کواکب
پس تامل و تفکر واجب دارد و از سر ذهن و اعتقاد تمام امتزاج دهد
و حکم کند تا فاین حاصل اید و بیشتر احکام راست رود و الا حکم بر
ضد افتد **شعبه هفتم** در احوال دلایل بانواع مختلف نوزده اثمار
ثمره اول در کلیات اصول احکام احکام بنجوم دانستن خیر و شر است پس هر کجا
سعدان غلبه کنند بحرم یا نظر دلیل را مدن کارها و امیدها بود

واميدها بود باسان ترين وجوه وهركجا نحسان غلبه كنند يا ناظر بوند دليل
فروماندن كارها بود وافتادن خلل در مصالح وددر وافتادن اغراض
وپيش امدن دشواري في الجمله سعدان دليل سعادت‌اند ونحسان دليل
شقاوت **ثمره دوم** تثليث وتسديس دليل دوستي بود وراحت واساني
وبرامدن كارها ومقابله وتربيع دليل دشمني بود ورنج ودشواري
در امور ونظرها قبول دليل تمام شدن كارها بود بخوشي خاصه از
اوتاد ونظرها رد ونامقبول دليل فروماندن كارها باشد بناخوشي
خاصه از زايل الوتد يا ساقط **ثمره سيم** نظرها عداوت كوكب سعد را
ضرر نبود چنانكه نظرها مودت كوكب نحس را نفع نباشد **ثمره چهارم**
دليلها يك امر اگر با همديگر ناظر باشند بنظرها مودت دليل كنند بر
تمام شدن ان امر ومدت بقاء او بود بوجه احسن واگر بنظرها عداوت
نگرند دليل تمام شدن بعضي بود از ان امر بسختي ودشواري **ثمره پنجم**
اگر سعد ضعيف بود چنانكه راجع باشد يا محترق يا در جايگاه بد بود
فروماند از رسانيدن سعادت واز اينجا گفته اند كه سعد مقبول
مثل شخصي كه هم توانگر بود ~~وسعد نامقبول مثل شخصي كه هم توانگر~~
بود وسعد نامقبول مثل شخصي كه هم درويش باشد واگر نحس قوي
بود چنانكه در خانه يا شرف يا حظوظ خود بود ومستقيم نحوست و
بدي دور كند پس نحس مقبول بهتر از سعد نامقبول بود **ثمره ششم**
اگر هر جايگاه امن در جا كوكب سعد مستولي شود نيكي وسعادت رسد
از مردم نيكوكار وانكسان كه اميد باشد بوجه اسان واما اگر نحس
مستولي شود نيكويي رسد از قومي بدكار واز كساني كه توقع بد

باشد وكساني كه توقع فساد باشد **ثمره هفتم** چون هر جايگاه خوف وخطر
سعد مستولي گردد اندوه رسد از جماعتي كه نيكوكار داني وازيشان طمع
بدي نباشد واگر نحس مستولي گردد بدي وغم رسد از كساني ظالم كه توقع
بدي باشد از ايشان **ثمره هشتم** اگر در طالع مولودي بموضعي كه
انجا نحسي افتاده باشد در ديگر طالع مولودي هم در ان جزو سعدي
افتاده بود ان هر دو شخص ضد يكديگر باشند وان شخصي كه نحس در
طالع او بود بدان شخص ديگر بدي وضرر رساند وانكه سعد در طالع
بود بدان ديگر خير ونفع رساند اما اگر هر دو را سعد در يك موضع افتاده
بود ميان ايشان محبت ومودت باشد وبهمديگر نيكي وخير رسانند
واگر هر دو را نحس در يك جزو افتاده بود قاصد همديگر بوند وبهمديگر
بدي رسانند واما اگر هر دو را چنانكه اگر سعد ونحس هر دو را در خانه
مال افتاده بود نفع وضرر هر دو از نسبت مال بود ومعاش وبيار
گران واگر در عاشر افتاده بود سبب جاه بود وشغل سلطاني و
باقي بروج را قياس همين است **ثمره نهم** اگر در دو مولود افتاب
در يك برج افتد ميان ان دو شخص دوستي بود وحكم قمر همين است و
اگر در تثليث يا تسديس افتد همين است دوستي پديد ايد ميان ان
دو كس اما اگر قمر در مقابله افتد همين است دشمني پديد ايد وحكم
تربيع همين باشد اما بودن سهم السعاده در يك برج از دو مولود
دوستي افتد ميان هر دو كس بسبب طمع داشت واميدها برايد **ثمره**
دهم اگر طالع زن هفتم طالع مرد افتد يا طالع مخدوم دهم طالع
خدمتكار يا طالع معشوق ماه دهم طالع عاشق اين جماعت محبت

بغایت رسد و بمانند با یکدیگر مدتهاء مدید و برخوردار باشند از
همدیگر و اگر دلایل ضد این افتد حکم برعکس شود و قیاس باقی بروج همین
است اما اگر دو شخص باهم پیوستگی شود و صحبت اتفاق افتد بنوعی
از انواع و طالع هر دو از یک مثلثه باشد چنانکه طالع یکی را حمل بود
و دیگری را اسد یا قوس میان ایشان در اغلب چیزها موافقت بود و بروز کار
دارند باهمدیگر و منافع هر یک از دیگری انچه هر ان برج رسد چنانچه
حمل طالع را از قوس طالع فایده علمی رسد و قیاس باقی همین است ثمر
یازدهم افتاب را نحوست و زیان از مقارنه زحل بود و مقابله مریخ ثمر دوازدهم
بدترین نحسها ان بود که هر دو نحس پیش از افتاب برایند بوقتی که هنوز
در شعاع باشد یا بعد از ماه برایند وقتی که ماه نور بدیشان رسانیده
بود ثمر سیزدهم نحس مشرقی دلیل کند بر افت و نحس مغربی دلیل کند بر
علت و افت ان بود که ناگاه چیزی حادث شود از خارج که سبب فنا وی
بود یا بر تن یا بر مال یا بجاه و علت ان بود که چیزی پدید اید در بدن که سبب
بیماری شود و عارضه که در تن اید باشد ثمر چهاردهم کواکب علوی به
تثلیث قوی ترند و کواکب سفلی بتسدیس قوی ترند ثمر پانزدهم پیوستن
کوکبی بکوکبی دلیل کند بر ابتدا کارها و رغبت کردن بچیزها و در طلب
ان بودن چنانکه اگر صاحب طالع بعاشر پیوندد دلیل کند بر مایل
شدن بخدمت سلطان و صحبت بزرگان و طلب شغل داشتن و
اگر صاحب عاشر بصاحب طالع پیوندد دلیل کند بر طلب داشتن
سلطان و اکابر و مهتران مولود را و فرمودن عمل اما اگر کوکبی دیگر
بصاحب طالع پیوندد قیاس همین باشد یا صاحب طالع بدیگر پیوندد

اما از پیوستن ان میخواهیم که کوکب سبک به گران رسد و تدبیر بدو
دهد و ازین جهت است که کوکب سبک را دافع تدبیر خوانند و گران را
قابل تدبیر گویند ثمر شانزدهم اوتاد طالع دلیل کند بر قوت ظهور چیزها
باتمام رسانیدن خاصه طالع و عاشر و مایلی الوتد دلیل کند بر طمع و
امیدواری بچیزها و ساقط دلیل کند بر پوشیده ماندن امیدها و انچه
باطل گشته بود یا خواهد گشت ثمر هیفدهم در دلالات انواع خاص و عام دلالت چیزها
بر دو قسم است عام است و خاص عام انست که برج اسد و افتاب دلیل
پادشاهند و ثور و زهره دلیل ازواج و زنان و برج حمل و مریخ دلیل
لشکرها بر همین قیاس چنانکه در منسوبات بروج و کواکب یاد کرده ایم
اما خاص انست که طالعی افتد پس عاشر و صاحب او دلیل پادشاه و
هفتم او دلیل زنان و ازواج است پس اگر طالع دلو افتد هفتم که دلیل
زنان و ازواج است اسد باشد و افتاب و این دلایل خاص بدین طالع
تعلق دارد با طالع حلی بود برج میزان و زهره دلیل پادشاه افتد پس
هر طالع که دلایل خاص و عام او موافقت کند مولود را اقبال رساند
و ان دلیل ظهور مدلولی بود و تمامی مدلول و بقای او بغایت و
نهایت بود مثال مولودی را که طالع عقرب افتد اسد عاشر او بود پس
افتاب و اسد که دلیل پادشاهند از روی عام اینجا از روی خاص
هم دلیل پادشاهند پس دلیل پادشاهند پس دلیل خاص و عام
کرده باشند و اگر افتاب درین خانه بود دلیل سلطنت کند و سروری
و طول مدت و بقای او اما خانه هفتم عقرب و ثور است و زهره صاحب
او اینجا نیز دلیل خاص و عام موافقت کرده باشند اگر زهره اینجا بود

دلیل سعادت باشد وبرخورداری از زنان ومناکحت وقیاس بروج و
کواکب دیکر همین است **ثمن هفدهم در اثرهای کواکب** اثرهای کواکب علوی
عظیم‌تر است ومدت او مدیدتر خاصه در بروج علویان وبروج ثابت
وبروج اوتاد طالعها واثر کواکب سفلی حقیرتر است ومدت او قصیرتر
خاصه در بروج سفلیان وبروج منقلب وزوایل اوتاد طالعها اما کفته‌اند
اثرهای کواکب علوی بعد امتزاج پدید اید که فلک ایشان ازین عالم دور
تر است واثرها کواکب سفلی زودتر ظاهر شود که افلاک ایشان بدین عالم
نزدیکتر است اما انچه در مدت دراز نکار خود تجربه شده است انست که همه اثرها
کواکب پیش از امتزاج اثر میکند وانچه عظیم اثرتر است زودتر حادث میشود
زودتر پیدا اید وانچه حقیر اثرتر است چون تا امتزاج نزدیک میرسد ظاهر
میشود وزود منقطع میشود وهیچ شک نیست که اثرها زحل پیش از امتزاج
او با دیکر کوکب حادث میشود انچه از امتزاج او توقع میباشد وابو
المحامد غزنوی در کفایه اورده است که زحل از پیش اثر میکند در حوادث
واز پس میکند وما را بتجربه اول محقق شده است واکر کسی این قول را
قبول نکند اکر تجربه کند باو بدارد اما بی شبهه اثر مریخ پیش از جماعت
ظاهر میشود وازان جهت که او پیش میرود واقعات را اما چون اثر
کواکب علوی مدید مدت است واثر ایشانرا بعد از وقوع می بینند
کفته‌اند اثر ایشان بعد از امتزاج باشد وچون اثر سفلیان اندک
مدت است کفته‌اند اثر ایشان بعد از امتزاج شود وحقیقت انست
که کفته شد که همه احوال کواکب که از امتزاج ایشان توقع است پیش
ازان امتزاج می بینیم مدتها بعد ازان نیز مدتها بقدر قوت ان

امتزاج

امتزاج وما چهار قران علوی در مثلثه هوائیه ودو قران نحسین در
سرطان وقرانات دیکر از سعدین ونحسین در بروج دیکر وچندین اوضاع
مختلف که افتاده است مدتها مدید اثرهای ایشان از پیش دیده‌ایم واز
پس نیز دیده‌ایم اینست حقیقت انچه از استادان بما رسیده است ودر
اندک عمر خود بتجربه افتاده **ثمن نوزدهم در شرح احوال علامات که بر فلک در جانب**
انها که در هوا پدید اید هفت نوع است واز اوایل نجوم خوانند وهمه را
ذوات الاذناب کویند وهر یکی را علیحده نامیست مناسب صورت او
چنانکه اول را نیزک کویند ودوم را شهاب وسیم را عمود وچهارم را
بوق وپنجم را خاسه وششم را ذو ذوابه وهفتم را ذو ذنب واین همه نحس
باشند ودر هر شهری وناحیتی یا اقلیمی که یکی ازینها ظاهر شود سبب
فتنه وحرب وقتل وموت سلاطین واکابر بود ودر انجا قحط شود
وبیماریها حادث شود ووبا پدید اید وعلت این ان بود که چون مریخ
بسببی از اسباب بران اقلیم یا ناحیه یا شهری مستولی شود ان زمینها
خشک کرداند وابها دران زمین کم شود وبخارهای دخانی بسیار
خیزد وغلیظ باشد وچون بفلک اثیر رسد بسوزد وازوی صورتی
ظاهر شود ازانچه کفته شد واز کشت وزرع نقصان افتد لابد قحط
پدید اید وچون غذاها متفاوت شود بیماریها حادث کردد وچون
هوا بد شده باشد وبا افتد واز استیلاء مریخ قوت غضبی بر خلایق
غالب شود ومردم مایل شوند بافعال بد چون خیانت وبد اعتقادی
ودزدی وشر انکیختن وبسبب تغیر مزاجها حربها قایم شود ولشکرهائی
بیکانه قصد ان اقلیم کنند ودران ناحیه بادهای مضطرب بسیار

ورود و ولایة ابو نجر الی هند و ملوك و سلاطین ان ولایتها باطل
شوند و مردم درویش کردند و از ین هفت صورت ذو دوابه چون سر
ادمی بود و از دو کیسوی اش پیدا امده و اما ذو ذنب اشی بود کرد و
او را دم بود و گفته اند که از هر طرف که دم او بود فتنها ان جهت خیزد و
بعضی گفته اند که ان جهت خراب شود که دم او بود فتنه از ان جهت خیزد و
بعضی گفته اند که ان جهت خراب شود که دم او بود و گفته اند که ذو دوابه
هر اینه در صبح طالع شود در جهت مشرق و ذو ذنب از مغرب شبانگاه پدید
اید خفتن و خلاف این دید شده هر دو اسیر باشد پس از ین دو هر کدام
که ظاهر شود هر چند در نما او بیشتر باشد فتنه بسیار تر بود و بزرگی و
خردی او همین حکم دارد اما اثر این پنج دیگر اندك تر باشد بدان سبب
که بقاء انها کمتر بود و گفته اند خلیفکان و ناپیان کواکب اند این انتها
در عالم اجسام و طبیعت ایشان مثل کواکب بود و ذو ذوابه و ذو ذنب
بطبع زحل و مریخ اند و عطارد شریك ایشان و اثر ایشان مثل اثر این
کواکب بود زیر فلك قمر در فسادها عالم و باقی شرح این گفته شود از انجم
مشاهده افتاده است در شعبه اثار علویات شعبه ثانی در قرانات
دوازده شعبات شعبه اول در احوال القرانات چهار اثمار شعبه دوم
در احکام قرانات کواکب با زحل چهار اثمار شعبه سیم در احکام قرانات
کواکب با مشتری چهار اثمار شعبه چهارم در احکام قرانات کواکب
با مریخ چهار اثمار شعبه پنجم در احکام قرانات عطارد و با زهره چهار
اثمار شعبه ششم در احکام احوال قران نحسین و سعدین دو اثمار شعبه هفتم
در احکام تثلیثات و تسدیسات چهار اثمار شعبه هشتم در احکام تربیعات

ومقابلات

و مقابلات سه اثمار شعبه نهم در احتراقات پنج اثمار شعبه دهم در احکام
محاسدات شش اثمار شعبه یازدهم در قرانات قمر با کواکب هفت اثمار
شعبه دوازدهم در مجازات قمر شش اثمار شعبه ثانی در احوال و احکام قرانات
و تسدیسات و تربیعات و تثلیثات و مقابلات و احتراقات و محاسدات
با راس و ذنب و سایر احوال قمر با کواکب شعبه اول در احوال القرانات
چهار اثمار ثمره اول اندر ذکر ادوار بباید دانستن که بر احوال کلیات عالم
دو دلیل است یکی ادوار و دوم قران مشتری و زحل اما ادوار چهار
قسم است اعظم و اکبر و اوسط و اصغر و اعظم انست که هر هزار سال شمسی
یك درجه حرکت کند و یك برج انتها و این برج را انتهاء الالوف خوانند و
الوف را بنام برج نسبت دهند چنانکه گویند الوف حملی یا ثوری
و صاحب برج را مدبر الالوف خوانند و صاحب درجه تیر را قاسم
الالوف خوانند اما دور اکبر انست که هر صد سال شمسی یك درجه حرکت
کند و یك برج انتها و ان درجه را درجه قسمت کبری خوانند و ان برج را
انتها مائتین و مائتین را بنام برج نسبت کنند چنانکه در الوف گفتیم
اما دور اوسط انست که هر ده سال شمسی یك درجه تیر کند و یك برج
انتها اما دور اصغر انست که هر یك سال شمسی یك درجه تیر کند و یك برج
انتها و این دور است که او را بطالعها بکار دارند اما دوری دیگر
هست و ان چنانست که سیصد و شصت سال شمسی را یك دور
نهاده اند و چنان که سال چهار فصل است این دور را نیز چهار
فصل است پس تبدل شدن دوری بدوری دلیل باشد بر گشتن
دولت از قومی بقومی و تبدل شدن فصلی بفصلی دلیل باشد بر

انتقال دولت از خویشی بخویشی در همان دولت قایم اما چون دور بدور
بدل شود اگر کوکب مسعود مدبر ان باشد در مدت ان دور پادشاه
عادل و منصف ظاهر شود و خلایق اسوده حال گردند و اگر نحسان مدبر
شوند پادشاه جبار قاهر پدید اید و مردم در شدت افتند و حکم بتبدل
شدن فصل همین باشد اما کمتر از دور و اگر در وقت تبدل شدند کی
قرانی افتد این دو کوکب علوی را اثر ان دور بکمال رسد در خیر و شر
وحکما اوایل ادوار را اعتبار عظیم کرده اند خاصه اهل هند و بدین
قدر ختم کردیم ثمن دوم در شرح قرانات بقول بیشتر اصحاب احکام اثر قرانات
عظیم تر است از ادوار و موثرترین قرانات قران مشتری و زحل است و
قران این دو کوکب از چهار نوع است اعظم و اکبر و اوسط و اصغر اما
قران اعظم انست که نخست قران کنند در اول حمل و بعد از ان صد و چهل
و هفت قران دیگر کنند در مدت دو هزار و نهصد و چهل سال شمسی
در چهار مثلثه سه دفعه هر دفعه چهل و نه قران و گاه بود که کمتر و بیشتر
بسبب کسورها و در هر مثلثه دوازده قران کرده باشند و در
بعضی سیزده و چون قرانات مذکور تمام شود نوبت قران بار باول
حمل رسد و تفصیل این انست که چون در اول حمل نخست قران
کند قران دوم در دو درجه و نیم قوس افتد جهت انکه هر قرانی دو درجه
و نیم بیشتر رود پس قران سیم در پنج درجه اسد شود و قران چهارم در
هفت درجه و نیم حمل همچنین تا در یک مثلثه اتشی دوازده قران
تمام شود در مدت دویست و چهل و پنج سال تقریبا و از قران ثا[نی]
بقرانی مدت بیست سال باشد بتقریب و قران سیزدهم بمثلثه خاکی

نقل

نقل کند و ان از اول ثور باشد پس این قران اول درین مثلثه قران اوسط
خوانند و درین مثلثه خاکی نیز دوازده قران کنند و باشد که بسبب کسور
سیزده قران کنند و بمثلثه بادی نقل کنند و قران اول را نیز قران اوسط
گویند و همچنین دوازده قران کنند و باشد که بسبب کسور سیزده قران کنند
و بمثلثه ابی نقل کنند و قران اول را قران اوسط خوانند پس در هر چهار
مثلثه قران کرده باشد و مبلغ چهل و نه قران بود در مدت نهصد و
هشتاد سال شمسی بتقریب باز ابتدا از اول اسد کند پس این قرانها
قران اکبر گویند که اول قرانست در مثلثه اتشی و یکبار چهار طبع را قطع
کرده اند و این کرت ثانی است ابتدا از مثلثه اتشی کرده اند باز قران
در دو نیم حمل افتد و سیم در پنجم درجه قوس و چهارم در هفت درجه و
نیم اسد بر همان قیاس دوازده یا سیزده قران کنند و باز باول سنبله
نقل کنند و همچنین در چهار مثلثه قران کنند تا باول قوس رسد قریب
چهل و نه قران دیگر کرده باشد و ابتدا از اول قوس کنند که ان اکبر ثالث
و بهمان ترتیب قران می کنند تا در چهار مثلثه قرانها تمام کنند و باز
باول حمل رسند در ان مدت که گفتیم پس قران اول حمل هم قران اعظم
است هم اکبر هم اوسط هم اصغر از ان جهت که چون اول قرانست در حمل
اعظم است و چون اغاز از مثلثه اتشی است اکبر است و چون نقل قران
در اول مثلثه است اوسط است و چون یک قران است از دوازده قران
اصغر است پس در هر یک قران اعظم سه قران اکبر است و دوازده قران
اوسط از مبلغ صد و چهل و هفت قران اصغر و این همه بحرکت اوسط
است اما انچه بحرکت تقویمی اعتبار کنند عدد قران و مدت ایشان بیشتر

وکمتر ازین واقع شود اما وقت باشد که سه یا چهار یا پنج یا شش کوکب در
برج باشند انرا اجتماع کواکب خوانند وممکن است که هر هفت جمع ایند
واما در یکدرجه سخت نادر بود واگر باشد در وقت قران اعظم بود وما
شش کوکب در میزان دیدیم غیر مریخ که او در جدی بود وشش در جدی
غیر قمر که او در سرطان منخسف بود وبکرات سه وچهار وپنج دیدیم در برج
نه یکدرجه ودر عهد استاد انوری اجتماع سداسی بوده است در سنه ۵۸۲
هجری در میزان هفت کوکب را وحکم ان بطوفان باد نهاده بوده است و
سهو عظیم رفته است پس اگر این اتفاق نزدیک تحویل دوری افتد یا فصلی
اثرش عظیم باشد بانچه را طالع ان برج افتد پادشاهی شود که اقالیم در
حکم اورد وقیاس انست که چنگیز خان در انوقت زاده است بر طالع
میزان وبدین حجت ودلایل بسیار راست که چنین است از روی تجربه و
قیاس وان [illegible] اجتماع معلوم میشود فصل سیم در تاثیر این چهار قران
اثر قران اعظم انست که طوفان حادث شود واحوال عالم متبدل گردد و
خرابها اباذان شود واباذانها خراب گردد وکمیات وخلقت ورسوم
مردم برنسق دیگر پدید اید مناسب صورت طالع قران اعظم ومستعلی
ومستولی ودلایل دیگر وبیرون ایند پادشاهان جبار ودعویهای
بزرگ کنند وکارهای قوی بر دست ایشان براید واثر این قران بماند
تا قران اعظم دیگر وان مدت دوهزار ونهصد وچهل سال شمسی
بود تقریبا اما اثر قران اکبر انست که بعضی از احوال عالم تبدیل پذیرد
وبیرون ایند کسانی که دعوی پیغمبری کنند وملت وشریعت نو نهند
وبیشتر اقالیم منقاد ایشان شوند وبعضی از رسوم وقواعد قران

اعظم

اعظم نگاهدارند واثر این قران نیز تا قران دیگر بماند وان مدت نهصد
وهشتاد سال بود تقریبا وچهل وهشت کس پادشاهی کنند تقریبا
اما اثر قران اوسط انست که بیرون ایند پادشاهانی که کمتر از اقالیم را
در حکم ارند ودر دین وشریعت صاحب قران کبری روند اگر چه رسوم
پادشاهی نهند بمقتضی قران اوسط وتاثیر ان قران دویست وچهل
پنج سال بود تقریبا ودوازده کس یا سیزده کس پادشاهی کنند اما اثر
قران اصغر انست که دولت وحکومت از خاندانی نقل کنند بهمان
قبیله که دولت او قایم بود چنانکه از برادر ببرادر وبعم وعم زاده و
مانند این چنانکه ما دیدیم در بیشتر قران ومدت تاثیر او در حوالی بیست
سال بود اما اگر قران اصغر قوی افتد ودر بعضی دلایل موافقت دلایل
اصل یا موافق دلایل شخصی بود دولت بران شخص قرار گیرد وانتقال
نکند بخویشی دیگر واگر ضد این باشد خارجیان غلبه کنند ودران قران
وبعضها خیزد وحربها افتد خاصه که مریخ دران قران دلیل حرب افتاده
بود وما احکام کرده ایم قرانی را که در برج دلو شد کرت دوم که ان
قران ششم است بامر اوسط وچهارم است بحکم تقویم ودرین مثلثه
فصل چهارم در طالع قران طالع زمان قران اصلست وطالع سال قران بدل اوپس
در هیچ وقت در هیچ چیز بدل بکار ندارند تا اصل متعذر نباشد پس
چون طالع وقت قران در یافتن ممکن نیست بسبب بسیار اسباب طالع
سالی را که در وی قرانی افتد طالع قران نهاده اند وهیچ شک نیست
که این طالع مستعار است اما خلاف بزرگان نتوان کردن وبر قول
ایشان اعتراض نمودن وان اینست که طالع زمان را در نتوان یافت

غرض است که بتحقیق در نتوان یافت پس اعتماد را نشاید و بنیاد بر
طالع سال قران باید نهاد اما چون قرانی واقع شود بنگرند که مستعلی
کدام است از مشتری و زحل پس او مدبر احوال قران بود و بنا بر قران مستعلی
باشد و مستولی بر جزو قران و صاحب برج قران چنانکه گفته شده است بعد
از ان بطالع بنگرند و دلایل او و مستعلی و مدبر و قابل تدبیر هر یک و امتزاج
دهند دلایل طالع را با دلایل قران و احکام کنند بر مقتضاء ان پس اگر
احوال ملک مضطرب بود البته انتقال دولت کند نسبت بمزاج قران و
اگر بر خلاف این بود حکم نشاید کردن بر نقل دولت و نیکو معلوم کند که
هر کدام کوکب را است از ین دو کوکب یعنی کدام در طرف شمال است از ان
دیگر بعرض و قبول و قوت هر یک بنگرند در برج قران و در طالع سال قران
و طالع اجتماع و استقبال مقدم بر هر یک بحسب این دلایل احکام کنند پس
اگر مستعلی زحل بود دلیل کند بر شدت و زحمت خلایق در مدت
ان قران خاصه در سال قران و نا ایمنی و تنگی و بیماریها و رنج و کش و
فساد حال کار بر وقت بود و اگر دلایل طالع سال موافقت کند بار زحل
کار بدتر باشد و اگر زحل مقبول باشد قحط پدید اید و وبا و اگر دلایل
طالع سال قوی افتاده بود فساد کمتر بود یا نباشد اگر مشتری مستعلی
بود دلیل کند بر بسیاری راحت و فراخی و سعادت حال مردم و امن
و فراغت و اگر دلایل طالع سال با او موافقت کند سعادت حال عالم
و مردم بکمال رسد اما تا قرانی دیگر واقع نشود حکم حالهاء عالم از ین
قران و دلایل او کنند و هر سال بنگرند برج انتها و سال چند و او را تا
چند برج است از برج قران و سال چند کجا افتاده است و قوت

ضعیف

یا ضعیف و در وقت قران چگونه افتاده است و از انجا احکام سال کنند
چنانکه گفته شود اما در اواخر هر قرانی احوال عالم روی بفساد نهند
و اضطراب احوال ملوک و سلاطین بود از انجهت که عالم کون و فساد
است و هیچ کونی بی فسادی نبود و هیچ فسادی بی فسادی نبود و چون
زحل دلیل فساد است و مشتری دلیل کون از امتزاج هر دو کون و فساد
واجب کند پس هر گاه که چیزی مستعد فساد شود چون اندک سببی پدید
اید بسیار ظاهر کردد و در ان چنان اثر کند چون او مستعد شده است
قبول ان از امثال شخصی که مزاج او مستعد مرض شده است اندک چیزی
که مقوی عارضه او بود بسیار زیاده کند از انست که هر گاه که قوت
قرانی باخر رسیده باشد و قرانی دیگر خواهد شد قوت ان قران بفساد
خواهد انجامید تا قوت ان قران دیگر موجود شود پس مستعد شده
باشد فساد را و سعادت ان کسان که دولت ایشان در ان قران قایم
بوده باشد درین وقت هم مستعد فساد شده باشد چون این قران خواهد
که قوت او ظاهر شود و کون یابد انچه مدلول او باشد پس هر چه روی
بفساد نهاده بود و ضعیف تر بود باطل کردد و انچه استعداد فسادم
او در وسط بود دیر تر باطل شود و انچه اندک تر باطل نشود مگر
بعد از ان وقت اسباب دیگر افتد که او را باطل کرداند و الا چنانکه
باشد بماند مثال انکه سه شخص رنجور شده باشند و فساد مزاج
یکی در حد کمال بود و از ان دیگری در حد وسط و از ان دیگر در حد
اقل چون فصل سال بکردد و هوا مخالف شود زودتر ان شخص باطل
کردد که فساد مزاج فصل خو کر شده باشد صحت پذیرد یا چنان ماند

وهر اینه اثر فساد انحطاط ظاهرتر بود که دولت آن قران پیشتر و قوی تر
بوده باشد و ازین جهت است که فساد انقلاب نخست بر پادشاهان
زند و بر نزدیکان او آنگاه بقوم دیگر و بدین سبب است که چون دولت
شخصی روی بترقی نهد هر حکم سعادت که بروی کنند راست اید و
چون روی بانحطاط نهد هر حکم فسادی که بروی کنند راست اید شعبه
دوم در احکام قرانات کواکب با زحل چهار اثمار ثمر اول در قران مشتری و زحل
دلیل کند بر خروج کسانی که در دین و شریعت سخن گویند و انتقال
دولت بود و فرو رفتن سفلگان و تشویش در اکابر و اشراف و حکام و
بدگشتن هوا و تفاوت نقود و تغیر بعضی عادتها و این تاثیر اغلب در
شرق بود و اقلیم دوم قران مریخ و زحل دلیل کند بر تشویش و جمعیت لشکرها
و افتادن حرب و بندک شدن فرومایگان و ساختن سلاحها و خرابی
جایها و موت بزرگان و زدن درم قلب و فلس و نقصان بارندگیها و
مکروه سلاطین و معارف و ظلم و تاریکی هوا و بدگشتن مزاجها و خوف
و هراس در خلایق و بیماریها و خونی و قتلها که تاثیر او بیشتر در مشرق
بود و اقلیم سیم قران زهره و زحل دلیل کند بر سرما در وقت و افتادن بیماریها
در زنان و خادمان و اصحاب طرب و بر آمدن نکاحها بزور و دشواری
وضع حمل و بودن خصومتها میان زنان و شوهران و تفاوت نرخها
و بودن ابرهای سیاه و فساد بعضی میوها و لهو و طرب در مشایخ
و اهل صحرا و آمدن کاروانها قران عطارد و زحل دلیل بود بر بدگشتن
احوال دبیران و اصحاب دواوین و نوشتن خطها بناحق و افتادن اراجیف
و زدن فلس و رنج صناعت وران و کساد بازارها و تا نه شدن سخنان

گذشته و آمدن کاروانها و بودن بارندگیهای بی منفعت و تغیر هوا و سرما
و رعد و برق در وقت و فساد کشت و زرع و تفاوت نرخها و بیماریها
از انواع صرع و بیع غلامان و عقاقیر ثمر دوم قران کواکب با زحل مثلثه خاکی قران مشتری و زحل
دلیل کند بر بزرگ شدن خداوندان ضیاع و عقار و قوت حال کیخ
و سعادت حال خاندانهای قدیم و فراخی طعام و رغبت خلق بزراعت
و عمارت و بودن انتقال دولت و افتادن زلزله و اراجیف و توسط
بارندگیها و فساد بعضی نباتات و اختلاف هوا و سرما در وقت و بیماریها
در آن کشور و این تاثیرات میان مشرق و جنوب باشد قران مریخ و زحل دلیل
کند بر بدی احوال امرا و لشکریان و ساختن آلتهاء حرب و برخواستن
فتنه و موت کردن فرومایگان و دزدان و راه داران و خاینان و
بیماریهای بد و قطع اعضا و قتلها و حرب و مصادره و موت اکابر
و شدت و هراس و نقصان بارندگیها و آبها و فساد اشجار و مزرعها و
حیوانات و بیم از زلزله و خسف باشد و پدید آمدن مور و ملخ و
بسیاری اراجیف و قصد همدیگر و اغلب این تاثیر در اقلیم سیم بود و
زمین دوم قران زهره و زحل دلیل کند بر رنج زنان و سختی و انبوه خادمان
و بیماری درین طایفه و دشواری وضع حمل و ناسازگاری زنان
با مردان و رغبت مشایخ بطرب و نکاح و زینت و فساد نباتات و
میوه و عمارتها و تفاوت نرخها و سرما در وقت و تاریکی هوا و کمی
بارندگی و ارزانی بوی و عطرها و تاثیر این در اقلیم پنجم بود و از زنان بجان
و وحشت عرب قران عطارد و زحل دلیل کند بر مکروه خاطر دبیران
و ارباب قلم و عمال و تجار و وکیلان و متصرفان و ارباب حرفه و افتادن

و اراجیف وسخنان دروغ وتهمت وغم وبودن بیع ضیاع وعقار وتفاوت
نرخها وبدی احوال قوافل وکسادی بازارها وفساد کشت وزرع وتغییر
هوا وسرما وباد در وقت وبیماریها از انواع صرع وموتها ناکاه **ثمن سیم**
قران کواکب در مثلثه بادی قران مشتری وزحل دلیل کند بر قوت حال اهل ادیان ورفتن سخنان در
دین ومذهب واگر در برج دلو بود بحث ومناظره بود در علوم دقیق وتفاوت
نرخها واگر برج جوزا باشد علم خط وبلاغت ونجوم فاش کردد وخروج
مدعیان بود وشعر وفضلیات بسیار شود وبادها وزد وبیماریها
افتد در اشجار واگر برج میزان بود تنکی پدید اید وخط وعلم موسیقی
وخواندن شعرها وقصها بسیار بود وعزت مردم شریف کم شود وبارندکیها
باندان بود وپادشاهان عادل پدید ایند وخانهای قدیم رونق پذیرد
واغلب این تاثیرات در مغرب بود **قران مریخ وزحل** دلیل کند بر فتنه
وحرب واراجیف وبدی کشتن هوا وبیماریها خونی وافتادن عداوتها
وخطا شدن معالجتها واحکام نجوم وخواست وظلم وهراس وبیم در
خلایق وضرب وقتل در معارف وبزرکان وخشکی سال ونقص اشتها
در هوا وامدن بادها بد وفساد اشجار وخرابی جایها وفساد حال
دزدان وبدکاران وسستی مردم در کار دین وبودن سرما در وقت
وتفاوت نرخها وکساد بازارها واغلب این تاثیر در زمین مغرب
بود واقلیم سیم **قران زهره وزحل** دلیل کند بر نکبت زنان وخادمان
وافسون کران وناسازکاری زنان با شوهران وفساد حال عطاران
وبزازان وبرامدن ابرهای سیاه در وقت وبارندکیها وسرما و
دشواری وضع حمل وفاش کشتن اصوات والحان وفساد اهل طرب

ورده

وبرده وعشق اوردن مشایخ وبرامدن نکاحها **قران عطارد وزحل** دلیل کند بر
بیماریهای بزرکان وعلما واهل فضل وموتهای ناکاه وشدت در اهل
دیوان ومتصرفان وعمال وتجار وبودن اراجیف وکواهی دروغ وکساد
بازارها وکرانی اطعمه وامدن کاروانها وفساد نباتات واشجار وبودن
سرما وبادها وبارندکیها در وقت ومیل مردم بعلوم دقیق وراست
وغش احکام **ثمن چهارم قران زحل با کواکب در مثلثه ابی اما قران مشتری وزحل**
دلیل کند بر رفعت مردم فرومایه وسفله ونقل دولت بمردم عوام وبودن
وخلاف کردن قومی با ملوک وبزرکان خود وبسیاری ابها وتفاوت
نرخها وفساد مسافران دریا وکشتیها وبودن سرما وبارندکیها وخرابی
انبارها وباران نهاد در وقت واغلب تاثیرات در جهت شمال بود **قران مریخ وزحل**
دلیل کند بر فتنه وشورش وخلاف قومی با بزرکان وجنبش مردم سفله
ودست بالایی کردن وکردن نانهادن وقتل بزرکان خود وافتادن
حرب وفتنه وترس خلایق وپریشانی مردم وخرابیها ونکث خاینان
ودزدان وفساد کشتیها ومسافران دریا وبدکاری لشکریان واکر
برج سرطان بود کار بدتر بود ومدعیان سفله خروج کنند وباطل
شوند واکر در عقرب بود از دزدان خرابی باشد ولشکرها بیکانه فرو
مانند وقوت کنند وزحمت رسد بخاندانهای قدیم وبزرکان مردم صحرا
وابها دریا قوت کند واکر در برج حوت بود وزرا وعلما وقضات را
زیانی رسد ومسافران دریا را بادها خراب کند وباران وفساد عام هم
ابی باشد واغلب تاثیر در اقلیم سیم بود وبطرف شمال **قران زهره وزحل**
دلیل کند بر غلبه کردن ابها وقوت سرما در وقت وشکستن کرها

وزیان میوها و گلها و نباتات و بیماریها از سردی و خراب گشتن جایها از
اب و علتها در زنان و بسیاری کشت و زرع و فراخ طعام و اگر برج حوت
بود زحمت خاتونان بود و فساد حال زنان و اهل نسب و عقوبت اهل طرب
و اگر عقرب بود فساد حال زنان و بدکاران باشد و در سرطان خلاص
محبوسان باشد و سفر دریا قران عطارد و زحل دلیل کند بر ابرهای سیاه و باد تندیها
و سرما در وقت و مجره و نباتات زیان شود و فساد مسافران دریا و
کشتیها و امدن کاروانها و کساد بازارها و افتادن اراجیف و رونق
ابکاران و دهاقین و بستان بانان و بیماریها در ارباب قلم و تجار
و نقمت این طایفه و باشد که خشک سال بود و بدیگر شواهد و نرخها
تفاوت کند و خطوط نویسند و گواهی بناحق دهند شعبه سیم در
احکام قرانات کواکب با مشتری چهار اثمار ثمر اول در احکام قرانات
با کواکب با مشتری در مثلثه اتشی دلیل کند بر قوت حال
ارباب سلاح و امرا و جمع شدن لشکرها و تعصب دینی و قصد
بر وزرا و قضات و ائمه و اشراف و توانگران و افتادن قتلها بوجه
قصاص و عدل پادشاه و زدن درمها و فراخ طعام و گرمی هوا و بیماریها
از حرارت و اغلب تاثیرات در مشرق بود و خراسان و عراق و اقلیم دوم
قران زهره و مشتری دلیل کند بر عفت و صلاح زنان و خاتونان و قوت اهل
طرب و بر امدن نکاحها و امانت در مردم و قوت دین و اسلام و بودن
لهو و طرب و زینت در علما و قضات و وزرا و راستی و عدل و اجابت
دعا و اعتدال هوا و تن درستی خلایق و فراخی طعام و میل مردم بخیرات
و امدن مسافران از اطراف قران عطارد و مشتری دلیل کند بر رونق

امور

امور ضرابان و صناعت وران و مستوفیان و دبیران و متصرفان و تجار
و راستی و امانت در طبقات و امدن کاروانها و بسیاری بیع جواهر
و افتادن اخبار خوش و نوشتن خطها و مثالها و بیع و شرا با نفع و ارزانی
و فراخی و راست رفتن معالجات و احکام و گفتن سخنها راست و حق
ثمر دوم قران کواکب با مشتری در مثلثه خاکی قران مریخ و مشتری دلیل کند بر فتنه و در بزرگان و اراجیف
و نکبت معارف و ائمه و قضات و فساد اطعمه و اشجار و بد گشتن هوا از
حرارت و زیان زرع از ملخ و دیگر حیوانات و بیماریها از گرمی و خشکی
و قوت ارباب سلاح و قوت حال زاهدان و اگر برج ثور بود فساد
نباتات بود و اگر سنبله باشد فساد اغوبه بود و زیان بزرگان و ائمه
قران زهره و مشتری دلیل کند بر نیکویی احوال اهل طرب و زینت در
علما و ائمه و فقها و میل این طایفه بلهو و طرب و بر امدن نکاحها و
جمعیتهای خیر و اجابت دعا بود و فراخی و بسیاری نعمتها و شیرینیها و
ملبوسات و اعتدال هوا و تندرستی خلایق و امن و نیکی کشت و زرع
و عمارتها خیر بود قران عطارد و مشتری دلیل کند بر روایی بازارها و فراخی و
ارزانی و نیکویی نباتات و قوت حال وزرا و دبیران و ائمه و اطبا و
اهل تنجیم و صناعت وران و بازرگانان و پیاعان و اهل بازار و رونق
کاروانها و اخبار خوش و سخنان حق و راستی در متصرفان و عمال و
مستوفیان و ایمنی راهها و بحثها در علوم و نقصان باشد کی ثمر سیم
قرانات کواکب با مشتری در مثلثه بادی قران مریخ و مشتری دلیل کند بر فتنه و اراجیف و
خصومتها میان اکابر و وزرا و علما و قضات و اشراف و بد گشتن هوا
و رفتن بادهای ناخوش و مضر و بیماریها از سرخ باد و آبله و مانند این

وافتادن قتلها و مصادره و میل قضاة وبسیاری خیانت وقتلها و
فساد اطعمه و رفتن اتشها در هوا و توسط بارندکی و خیانت عدول و
کاتبان بخطا نوشتن فتویها قران زهره و مشتری دلیل کند بر قوت حال
اهل ادیان خاصه اسلامیان و جمعیتها خیر و رفتن بمزارها متبرکه و
اجابت دعاها و راستی و امانت در مردم و لهو و طرب در اشراف خلق
وقیمت عطرها و ملبوسات و رفتن بادهاء خوش و تندرستی مردم و بسیاری
نباتات و میوه و اطعمه و فراخی و ارزانی و بارندکی در وقت قران عطارد
و مشتری دلیل کند بر سعادت حال وزرا و دبیران و مستوفیان و عمال و
تجار و اهل بازار و بسیاری بحث و مجادله و رونق درسها و امدن کاروانها
و اوردن مرده و رفتن بادها و اعتدال هوا و تندرستی خلایق و نیکی
اشجار و اطعمه و راست رفتن احکام و رونق فضلا و راستی در عدول
وکفتن سخنان حق و کواهی راست ثمره چهارم قران کواکب با یکدیکر در مثلثه الهی قران
مریخ و مشتری دلیل کند بر ضعف حال وزرا و دبیران و مستوفیان
وعمال و تجار و اهل بازار و بسیاری بحث در علوم و مجادله و بی رونقی
درسها و نقص کاروانها و اکر برج عقرب بود قوت حال لشکریان باشد
و راهداران و اکر سرطان بود خلاص محبوسان باشد و قصد بدکاران
وقوت فرومایکان و سفلکان و اکر حوت بود فساد حال قضات بود
و بدکشتن انها و دلیل کند بر مخالفت میان اکابر و ایمه و معارف و افتادن
فتنها قران زهره و مشتری دلیل کند بر قوت حال وزرا و ایمه و قضات و
اشراف و خاتونان و خادمان و بسیاری بارندکی و ابها و اعتدال هوا
و تندرستی خلایق و ایمنی و فراخی و ارزانی نرخها و نیکی سفرها و دریا

ونیکوئی نباتات و میوهها و در حوت دلیل کند بر جمعیتها خیر و نیکی حال
خاتونان و اهل نسب و اجابت دعاها بود و نکاحهاء بزرکان و رونق
دین و اسلام و اکر عقرب بود دلیل کند بر قوت بدکاران و خلاص محبوسان
و در سرطان دلیل کند بر صلاح وزرا و نیکی عوام و مسافران قران عطارد
و مشتری دلیل کند بر خوبی احوال مسافران دریا و راست رفتن معالجتها
مردمان و نیکوئی بازارها و بیع و شری نباتات و کاغذ و ادویه و جواهر
الجمد و رونق اطبا و خشکی هوا و بارندکی و ارزانی نرخها و فراخی طعامها
و میوهها و قوت نباتات و افتادن اخبار خوش و بیع ضیاع و ابکار و
اجتماع بزرکان بجهة صلاح کارها و بحث و مناظره و دعوتها و خلاص
محبوسان و نیکی حال مردم اب کار و دبیران شعبه چهارم در قرانات کواکب
با مریخ چهار اثمار ثمره اول قران کواکب با مریخ در مثلثه اتشی قران زهره و مریخ دلیل کند
بر فساد میان زنان و شوهران و غضب و ضرب و حرب و قتل و بودن
فسق و فجور و رغبت مردم بکارهاء ناستوده و اشکارا شدن فواحش
و بیماریها خونی و اسقاط حمل و نکاحها بی وزن و ناپسندیده و دلیری
زنان بدکار و نقصان بارندکی و بدکشتن هوا و غلبه دزدان خاصه
زنان و تغیر هوا قران عطارد و مریخ دلیل کند بر ساختن الت حرب و حرکت
لشکرها و غضب و سفاهت در مردم و زحمت ارباب قلم و تجار
و اهل بازار و غمز و تهمت و خیانت متصرفان و محاسبه و بسیاری
اراجیف و اخبار بد و فتنه و غوغا و زدن فلس و درم قلب و فساد
قلبکاران و طراران و ظهور کیمیا و داغ دواب و غلبه دزدان و
راهداران و خشکی و بدی هوا ثمره دوم قران کواکب و مریخ

در مثلثه خاکی قران زهره و مریخ دلیل کند بر دلیری کردن
دزدان و بسیاری فسق و فجور و فاش کردن لهو و طرب و فساد نباتات
و بد گشتن هوا و تاریکی و تغییر و تفاوت نرخها و بیماری زنان و
ناسازگاری با شوهران و طلاق و فراق بسبب عاشقی و اگر برج ثور بود
فساد دزدان بود و بدکاران و اگر جدی بود قوت حال امرا و لشکریان باشد
و گرفتن ولایتها و برده کردن و اگر سنبله باشد فساد اطعمه بود و رنج
زنان فاضله و خدم و دبیران و تجار قران عطارد و مریخ دلیل
کند بر خروج فضولان و بدی راهها و غلبه دزدان و طراران و فساد
حال تجار و مزرعها و اطعمه و نباتات و آمدن کاروانها و افتادن اراجیف
و بدی حال متصرفان و وکیلان و محاسب اهل دیوان و آفت در دواب
و نقصان بارندگی و اگر برج جدی بود دلیل ترتیب کارها باشد و
ظهور حکما و اگر سنبله بود ظلم و خواست بود و فساد حال زنان و نباتات
و دواب باشد ثمّ فصل سیم قران زهره و مریخ در مثلثه بادی دلیل باشد بر فساد حال مغنیات
و بسیاری فسق و خصومت میان ازواج و فساد خادمان و اشجار و
اثمار و بیماری در میان مردم و اسقاط حمل و برآوردن خون و
فساد بزرگان و نفاق و اختلاف هوا و آشکارا شدن فواحش و
دلیری زنان بدکار و بد بدیدن و اگر برج میزان بود فساد کمتر باشد
و بادها وزد قران عطارد و مریخ دلیل کند بر زحمت دبیران و مستوفیان و
و اهل بازار و متصرفان و عمال و تجار و اندوه اهل فضل و شعرا
و گفتن هجا و سخنان دروغ و بسیاری اراجیف و بیع دواب و برده
و بد گشتن هوا و بیماری در دواب و زحمت از سرخ باد و صرع و

را از ایمن

در انداختن خون و بودن دزدی و طراریها و نوشتن خطهای دروغ
و اگر برج جوزا بود بدی کمتر باشد و فساد حال خطاطان و نقاشان
باشد و اشجار و اگر دلو بود ظهور حیلها و طلسمات بود و اگر میزان بود
فساد حال اهل طرب بود و اهل فضل و زنان و خادمان و ندیمان
ثمّ فصل چهارم قران زهره و مریخ در مثلثه آبی دلیل کند بر فساد حال ابها و
حیوانات آبی و بدی حال زنان بدکاره و منفرط شدن کودکان و فساد
حال نکاحها و زنا شوهرها و بودن سرما و بارندگیها در وقت و اختلاف
هوا و نباتات و اگر برج سرطان بود خلاص محبوسان باشد و اگر عقرب
بود فساد حال زنان بدکاره و اگر حوت بود تهمت محارم باشد و اهل
و فساد مسافران دریا قران عطارد و مریخ دلیل کند بر فساد کشتیها
و متصرفان و فساد مسافران و راهها و افتادن اراجیف و خواستن کارها
و تاریکی و بیماریها از سست شدن اعضا و کندی زبان و رطوبت دماغ
و ظلم و خواست و غمز و تهمت و اگر برج حوت بود بدتر باشد خاصه کار
سفر دریا و رنج دبیران و ظلم و اگر عقرب باشد نیکی حال کشتیها بود و اگر
سرطان بود دزدیها و خیانتها بسیار افتد خاصه در سفرهای دریا ثمّ فصل پنجم
در قرانات عطارد با زهره و مریخ را تمام ثمّ فصل اول قران عطارد و زهره در مثلثه آتشی
دلیل کند بر رونق کار زرگران و پیرایه گران و نقاشان و عطاران
و بنازان و اهل بازار و بسیاری بیع برده و دواب و جواهر و اعتدال
هوا و بخارها و تاریکی و رعد و برق و افتادن عداوتها و فتنها و غضب
و خصومت میان خلایق و ارزانی گوشت و دواب ثمّ فصل دوم قران عطارد
و مریخ در مثلثه خاکی دلیل کند بر بسیاری بیع و شرای اطعمه و حبوبات

و شیرینها و حامها و نکویی نباتات و امدن غله و ارزانی و فراخی و نیکوئی
نباتات و امدن غله و ارزانی و فراخی و نیکویی کشت و زرع و امد شد
کاروانها و مسافران و افتادن اخبار خوش و بسیاری خصومت و عداوت
و بدی حال وکیلان و متصرفان و بودن مشعبد و بازیگران و بارندگی
کم باشد و سرما بود در وقت و اگر در سنبله بود اطعمه سخت ارزان شود
ثمر سیم قران عطارد و زهره در مثلثه بادی دلیل کند بر دوقوف امور مستوفیان
و دبیران و عمال و تجار و بسیاری بحث علوم و تیزی بازار برده و عطر
و جامه و رواج کار شعرا و اهل فضل و اجتماع زنان و کودکان و نوشتن
عشق نامها و نکویی احوال اشجار و میوها و رفتن بادهاء خوش در بهارها
و بارندگی و امدن کاروانها و بیع برده و قوت دین و اسلام و رونق
معسات و تیزی خاطرها و طلب صحبت کودکان ثمر چهارم قران
عطارد و زهره در مثلثه ابی دلیل کند بر امدن مسافران دریا و بسیاری بیع جواهر
ابی و ساختن جایها از باغ و بوستان و سرداب و تغیر هوا و بسیاری
ابها و بارندگی و سرما در وقت و رونق کار شراب داران و ملاحان
و غواصان و خمر فروشان و لهو و طرب میان عوام و مردم فرومایه
و عداوت انگیزی مردم و اگر برج عقرب بود لواطه و فواحشه بود و
اگر برج سرطان بود بیع جواهر ابی بود و طرب عوام و اگر برج حوت
بود نیکی حال کشتیها بود و صلاح حال درماندگان و سلیطه شدن
زنان و بارندگیها شعبه ششم در احوال دو ثمر [قران نحسین و سعدین] ثمر اول در قران نحسین
این قرانات دو قران موثرتر است بعد از قران علویین یکی قران
مریخ و زحل در سرطان دوم قران زهره و مشتری در حوت اما قران

نحسین

نحسین اتفاق در هر دو سال یکبار واقع شود و در هر برج و باشد که
در هر برج و باشد که در هر برج سه قران کنند بوقتی که مریخ راجع گردد
و بدترین قران این دو نحس ان باشد که در سرطان کنند در حوالی هر سی
سال یکبار و بدی او جهت ان بود که هر دو در سرطان بدحال و نامقبول اند
که یکی در هبوط است و یکی در وبال و ما از هر دو نحس نحسی دیگر مبتلا
شود و اثر فساد نحس وقتی ظاهرتر است که ضعیف و بدحال و نامقبول
بود از نجا گفته اند که نحس بدحال مار دم بریده ماند و نحس مقبول گرگ
اموخته را پس تاثیر قران این دو نحس در سرطان ان باشد که مدعیان
بیرون ایند و مردم دون و سفله و قوت کنند و غلوی عام شود و مردم
بزرگ و شریف را نکبت رسانند و فتنهای عظیم انگیزند و زود باطل
شوند و اضطراب ملوک و سلاطین باشد و اکابر و معارف و جرحها
و قتلها رود و خرابیها شود و ان قران در حد هر کوکب که افتد فتنه از
قومی خیزد که بدان صاحب حد منسوب بوند و بدان کسان نکبت رسد
اما اگر این قران نزدیک انتقال دولتی یا نزدیک قران علویین او اثر
عظیمتر باشد و سبب او جرحها بسیار افتد در ان وقت و ما الحکا
کرده ایم قران نحسین را که در شهور ثمان و تسعین و ستمائه هجریه
خواهد شد در اخر احکام قران علویین را در دلو خواهد شد ثمر دوم در
قران سعدین این قران در حوالی هر سی سال یکبار اتفاق افتد در هر برج و
باشد که در هر برج سه کرت اتفاق افتد و قوی ان قران انست که در
حوت بود و ان هر دوازده سال یکبار بود و بهترین قرانها از انجهت است
که هر دو سعد در حوت مقبولند که یکی را خانه است و یکی را شرف و اگر

این قران نزدیک انتقال دوره یا فصل باشد یا انتقال دولتی یا اخر قرانی
اتفاق افتد دلیل راحت و اسایش خلایق بود **شعبه هفتم** در احکام
تثلیثات و تسدیسات چهار انماط **نمط اول در اتصالات کواکب با زحل**
تثلیث و تسدیس مشتری با زحل دلیل کند بر الفت میان ملوك و اعیان
دولت و وزرا و صلاح پذیرفتن امور و رغبت پادشاهان بعدل و
خلایق بخیرات و فراخی طعام و امن و راحت مشایخ و خاندانهای قدیم
تثلیث و تسدیس مریخ با زحل دلیل کند بر ترحم ملوك و سرهنگان و اکابر
بر زیردستان و ضعفا و رعیت و فقرا و رونق کار احتساب و پدید امدن
حق از باطل و عمارت حصنها و دوستی کردن اهل شر و فتنه با مشایخ
و گوشه نشینان و خشکی هوا و توسط حال خوردنیها **تثلیث و تسدیس**
زهره با زحل دلیل کند بر یافتن ریاست مردم فرومایه و اهل صحرا و رونق
خاندانهای قدیم و نیکی حال مزارعان و نقصان جور و ستم و فراخی طعام
و میوها و عنایت ملوك با اکابر و تغیر هوا و سرما و گرما در وقت **تثلیث**
و تسدیس عطارد هم با زحل دلیل کند بر موافقت زنان و شوهران و فرح مشایخ
و دهاقین و بیع بردگان و فراخی طعام و ارزانی لباسها و اعتدال هوا
در تابستان و سرما در زمستان و بارندگیها در وقت **تثلیث و تسدیس**
عطارد با زحل دلیل کند بر قرار کارها و بستن عهدنامها و رونق اهل بازار
ودو حالات و بیع املاك و غلامان و رونق کار حکما و تغیر هوا و
سرما و باد و بارندگی **نمط دوم در اتصالات کواکب با مشتری تثلیث و تسدیس مریخ با مشتری**
دلیل کند بر قوت حال ارباب سلاح و قوت اهل شر و فتنه و ساختن
مصالح میان وزرا و ارباب سلاح و امرا و رغبت نمودن بخیرات و

ایمنی

ایمنی و راندن قضا و ساختن مصالح میان وزرا و ارزانی نرخها و گرمی
هوا و شکستن سرما **تثلیث و تسدیس افتاب و مشتری** دلیل کند بر
قوت حال ملوك و سلاطین و سرداران و افزودن جاه و حرمت وزرا
و نزدیکان پادشاه و ائمه و قضات و حکام و اشراف و داد و عدل و روایی
نقود و بسیاری خیرات از پادشاه و اکابر و فراخی و ارزانی و گرمی هوا
تثلیث و تسدیس زهره و مشتری دلیل کند بر رونق اهل ادیان و
فرح در ائمه و قضات و اشراف و قوت اهل طرب و سعادت حال زنان
و خادمان و عزت پیرایه و ملبوسات و خوشی معیشت خلایق و ارزانی
نرخها و اعتدال هوا و نهادها در وقت **تثلیث و تسدیس زهره و مشتری** دلیل
کند بر رونق اهل فضل و علما و قوت دبیران و مستوفیان و مشاوران
و تجار و عمال و راستی مردم در کارها و بارندگیها و تیزی بازارها
و ایمنی راهها و افتادن اخبار خوش و گفتن سخنهای حق و نوشتن
مثالها و خطها و راستی در عدل و راست رفتن احکام و ارزانی
نرخها و رفتن بادهای خوش **نمط سیم اتصالات کواکب با مریخ تثلیث و تسدیس افتاب با مریخ**
دلیل کند بر عنایت پادشاه با امرا و ساختن کار لشکرها و عزت
الت حرب و امن و فراغت و قوت حرارت و یبوست در مزاج بندگان
و گرمی هوا و فراخی و رونق دار الضرب و روایی نقود **تثلیث و تسدیس**
زهره و مریخ دلیل کند بر نکاحها و شرکتها و دوستی میان اهل طرب و
امرا و لشکریان و بسیاری لهو و طرب و بودن سورها و ضیافتها و
زفاف و قوت بر شکستن اهل زهد و اعتدال هوا و بارندگی در وقت
و عزت گوشت و ارزانی طعام **تثلیث و تسدیس عطارد و مریخ** دلیل

کند بر رونق دیوانها و عمل متصرفان و عمال و ظهور کیمیاگران و ساختن آلت
حرب و اخبار نیک و قوت حال داهداران و تیزی بازار سلاح و دواب
و دردها و ترک و فسق اهل فضل و عدو اج دستکاران و اصحاب احکام ثمن
چهارم تسدیس عطارد و زهره دلیل کند بر لهو و طرب در روزنامه و اصحاب
دواوین و متصرفان و اهل بازار و تجار و تیزی بازار برده و عطر و لباس و
مجادله و معامله میان زنان و امردان و رونق کار مزامیر و ساز موسیقی و
فرح در حکما و اهل فضل و ندما و شعرا شعبه هشتم در تربیعات و مقابلات
سر اثمار ثمن اول تربیع و مقابله مشتری و زحل دلیل کند بر
مخالفت میان علما و مشایخ و قضاة و اندوه سلاطین و فاش کشتن خیانتها
و نمودن عداوتها میان بزرگان و ظلم و جور از ناکسان بر شرفا و بیماری
معارف و توانگران در خانجایها و تغیر حال ممالک و تعصب میان
اکابر و بدگشتن هوا و تفاوت نرخها تربیع و مقابله مریخ و زحل
دلیل کند بر فتنه و قتلها و افتادن عداوتها و بدی حال دردان و فصدها
و در بزرگان و حیرت خلایق و بدی احوال صحرانشینان و اهل سلاح و
بیماریها و مهلکات و ناایمنی راهها و قطع فساد و دواب و مزرعهها و
اندوه خاندانهای قدیم و ظلم و جور و بدگشتن هوا تربیع و مقابله آفتاب و زحل
دلیل کند بر غضب ملوک و اکابر و معارف و ظلم و ستم و خواست و خیانت
ملوک و اکابر و فساد نقود و رنج رعیت و مهتران و حیرت خلایق و تغیر
هوا و سرما و نه نامناسب وقت تربیع و مقابله زهره و زحل
دلیل کند بر مخالفت میان زنان و شوهران و بیماری و موت زنان و
دشواری وضع حمل و فاش کشتن سرها و خیانتها و افتادن عداوتها

و بودن فتنه و تشویش در امر معروف و بدی بازار برده و تهمت بر مشایخ و
فساد طعام و میوهها و تغیر هوا و ابرهای سیاه و سرما و بارندگی و بیحد و
ظلم بر اهل طرب تربیع و مقابله عطارد و زحل دلیل کند
بر دعویها باطل و خطها دروغ و گواهی ناحق و فاش کشتن خیانتها و علما و فقها
و زحمت اهل دیوان و متصرفان و مرهم بازاری و تجار و افتادن از رجف
و تهمت بر غلامان و خیانت و محاسبه و کیلان و متصرفان و بیماریها در اولو کرد
و خشکی هوا و سرما و بارندگی و فساد بعضی نباتات در وقت ثمن دوم تربیع
و مقابله مریخ و مشتری دلیل کند بر قصد امرا و لشکریان و ترکان و غمز بر وزرا و
ائمه و قضات و خلافها میان اکابر و اشراف و اعیان ملک و توانگران
و شدت و غدر و قتل و ظهور عداوتها و خصومتها و حرب و فتنه و غدر در
حق بزرگان و مصادره و فساد حال ضرابان و نقود و بدی نرخها و میل
قضات و حکام و بدگشتن هوا و بیماریها و فساد اطعمه تربیع و مقابله
آفتاب و مشتری دلیل کند بر غضب ملوک بر وزرا و معارف و مصادره
توانگران و اندوه علما و میل قضات و حیرت اکابر و اشراف و تفاوت
نرخها و طعام و فساد دار الضرب و خواست و گرمی هوا و ظلم بر صوفیان
عدل و طلب اسرار اکابر و ظاهر شدن خیانتها تربیع و مقابله زهره و مشتری
دلیل کند بر آشفتگی میان زنان و شوهران و رغبت و ورع و علما بطرب
و زینت صحرا شدن و راز پارسایان و طلب حقوق شرعی و تهمت بر ائمه
و قضات و وزرا و افتادن مصیبت و تفاوت نرخ طعام و شیرینیها
و اعتدال هوا و رفتن بادها خوش و تنگی نباتات تربیع و مقابله
عطارد و مشتری دلیل کند بر جدل و مناظره و تعصب اهل ادیان و

نفاق بزرگان و نوشتن فتواها تزویر و دوری کردن اهل ورع و تفاوت
نرخها و در میان افتادن خطها بوجه رخصت و تزویر و خیانت متصرفان
در صورت راستی و رفتن بادها و بودن ملتها ثمره سیم در تربیع و مقابله [illegible]
دلیل کند بر خلاف لشکریان و امرا و افتادن عداوتها و جرئت مفسدان و
فاش گشتن خیانتها و افتادن حرب و مقاتله و بسیاری اراجیف و هراس در
مردم و دزدیها و خرابی جایها و در آمدن دزدان و خاینان و نکبت ملوک و
بد گشتن و خشکی سال و بیماری اکابر و موت بزرگان و فساد نقود و جوهریان
و صرافان و کیمیاگران تربیع و مقابله زهره و مریخ دلیل کند بر فاش شدن
اهل فسق و فجور و بودن نفاق و تهمت بر زنان و خاتونان و خدم و فراق
و طلاق میان دوستان و زنان شوهران و اسقاط و وضع حمل و در مادران
زنان بدکار و غمز و تهمت بر محارم و امردان و بودن بیماریها در زنان
و تفاوت نرخها و علتها در میوهها و تغیر هوا و کدورت و بادهای مضطرب
تربیع و مقابله عطارد و مریخ دلیل کند بر عداوتها و غمزها میان نامراد و
ارباب قلم و متصرفان و طلب آلت حرب و ظلم لشکریان بر ارباب حرفه
و اهل بازار و تجار و خیانت عمال و بسیاری دزدیها و بدی راهها و
ضرب و بند و مصادره و خطا شدن علاجها و فساد کیمیاگران و ساحران
و بسیاری اراجیف و نوشتن خطها دروغ و اندوه دبیران و اهل فضل
و لوطیان و دروغگویان شعبه نهم در احتراقات پنج اثمار ثمره اول احتراق
زحل در مثلثه آتشی دلیل کند بر نکبت ملوک و سلاطین در مشرق و
اقلیم چهارم و قتل و زحمت بزرگان در پنهان و فساد نقود و اضطراب
احوال خاندانهای قدیم و مزارعان و بیماریها در انکش و تغیر هوا و اگر مشتری

انجا

انجا بود یا ناظر فراخی طعام بود و خشکی هوا و نقصان فسادها و اگر مریخ
بود خلاف لشکرها باشد و موت حیوانات و فساد دار الضرب و اگر زحل
بود بیماریها و موت زنان باشد و بارندگیها و سرما و اگر عطارد بود اندوه اهل
قلم باشد و اتشکاران و کیمیاگران و تغیر هوا و سرما و این همه احکام مناسب
وقت باشد در سال و فصل و مناسب کواکب دیگر با او و نظرها از سعد و
نحس و قبول و رد چون در مثلثه خاکی بود دلیل کند بر فساد حال ملوک و اکابر
در جهت جنوب و زمین خراسان و فساد حال نباتات و خوردنیها و بیماری
در مردم و حیوانات و بدی حال مزارعان و سرما و تغیر هوا و اگر مشتری انجا
باشد یا ناظر بود فساد کمتر بود و خراسان خوش بود و هوا معتدل و میوهها
و نباتها نیکو و فراخی باشد و اگر مریخ باشد خشک سال بود و هوا معتدل
و میوهها و نباتها نیکو و فراخی باشد و اگر مریخ باشد خشک سال بود و
فساد اطعمه و بودن فتنه و خرابی کاریزها و اگر زهره بود بیماریها باشد
در زنان و ناسازگاری با شوهران اما نباتات نیکو بود و تغیر هوا و
سرما بود و اگر عطارد بود اشجار بیمارناک بود و فساد خوردنیها بود و خوف
از سرما و ملخ و بیم زلزله و خسف باشد و اگر قمر بود بارندگی باشد و رنج
مسافران و پیکان و آمدن اخبار و کاروانها چون در مثلثه بادی بود
دلیل کند بر فتنه بر ملوک و اکابر مغرب و علما و بد گشتن هوا و بیماریها
در خلایق و رفتن بادهای ناخوش و بودن سرما و فساد اشجار و اگر مشتری
انجا بود یا ناظر بادها خوش و بودن سرما و فساد اشجار و قوی و زود
و میوه و اطعمه نیکو باشد و مردم آسوده تن بوند و اگر مریخ بود در زمین
مغرب و اقلیم سیم شورش افتد و در خراسان و اگر زهره بود اهل طرب و

نباتات زیان رسد و میوه ها کم آفت تر باشد مگر قران زحل بود که فساد اشجار
و نباتات بود از سرما و تفاوت نرخ اطعمه پدید آید و اگر عطارد بود علوم
دقیق رواج یابد و اهل ناموس و ادیان را اعتبار شود و تغیر هوا باشد و
اراجیف افتد و اگر قمر بود بارندگی بود و قوت نباتات و خوف سرما در وقت
و در بحوریها چون در مثلثه آبی بود دلیل کند بر علت و رنج ملوک طرف شمال
و اقلیم چهارم و فساد مسافران دریا باشد و بارندگی و سرما در وقت و
فرود رفتن و اگر مشتری انجا بود یا ناظر باشد سفر دریا بهتر باشد و بارندگی
نیکوتر و بارندگی نافع بود و اگر مریخ بود خوف باشد از غرقها و قید و قتل
و بدکشتن ابها و هوا و اگر زهره بود بارندگی و سرما باشد و کشتن هوا و
میغ و علتها از ماده بلغم و سلامتی بزرگان و اعتدال هوا و خوبی حال
مسافران دریا و بسیاری ابها و فراخی مردم سفله و اگر مریخ انجا بود یا
ناظر باشد فساد کشتیها بود و اگر عطارد بود مازاد جواهر آبی تیزی کند
و کارها نهاسند و تغیر حال قوی تر بود و اگر قمر باشد سیلها اید
خراب کند و سرما سخت تر بود و امد شد مسافران باشد ثمن دوم در
مشتری در مثلثه آتشی احتراق بود دلیل کند بر قوت حال ملوک و سلاطین در مشرق
و اقلیم چهارم و نکبت توانگران و وزرا و ائمه و قضات بود در اقلیم چهارم
دوم و فقها نوشیده افتد و عزت نقود و کرمی هوا بود و داد و عدل و
فراخی طعام باشد و اگر مریخ انجا بود یا ناظر باشد قتل افتد در مشرق
و خراسان و اقلیم سیم بود دوم و بسیاری غضب ملوک بود و خصومتها
و فساد دار الضرب و ساختن آلت حرب و اگر زهره بود هوا معتدل باشد
و فساد اطعمه و میوه بود و اگر عطارد باشد مازاد جواهر بود و آب تیزی

کند

کند و باشد که سکه بر کار کرده و هوا متغیر شود و بازارها بارونق بود و اگر
قمر بود نمها و ابرها باشد و هوا با اعتدال گردد چون در مثلثه خاکی بود دلیل
نیکی حال ملوک جنوب بود و انصاف و عدل نمودن و باشد که مکروه رسد
بوزرا و اهل ورع و ائمه و قضات و فراخی طعام بود و شیرینها و اگر مریخ
انجا بود یا ناظر باشد دزدی و خیانت و ظلم و خواست پدید آید و خشکی هوا
بود و فساد اطعمه و حرکت لشکرها و اگر زهره بود اطعمه نیکو باشد و میوه
و خوف سرما بود در وقت و اگر عطارد بود سرما سخت تر باشد و تغیر هوا
قوی تر بود و تفاوت در نباتات بودن و بیع جواهر آبی بود و آب و اگر
قمر باشد سرما و نم بود و فساد حیوانات و زحمت مسافران و اندوه عوام
چون در مثلثه بادی بود دلیل کند بر توسط حال ملوک مغرب و بکار داشتن
ناموس و نفاق در اکابر و فراخی خورش و نیکی اشجار و میوه ها و صحت
خلائق و بودن انصاف و میل بطاعت و خیرات و رفتن بادها خوش
و حرارت هوا و اگر مریخ انجا بود یا ناظر بود فساد اشجار بود و بیماری
در مردم از باد گرم و علامات شهب افتد و شورش خیزد و اگر زهره بود
نکاحها بود و معاش ارزانی کند خاصه میوه ها و تغیر هوا و نمها باشد در
وقت و اگر عطارد بود بادها سخت وزد و رونق اهل فضل باشد و
رونق حکما بود و دبیران و تیزی بازارها و خاطرها و اگر قمر بود باد و
بارندگی بود بوقت و میوه ها نیکو باشد و صحت مردم بود چون در مثلثه آبی بود
دلیل کند بر نیکی احوال ملوک شمال و بزرگان و اعتدال هوا و خوبی احوال
مسافران دریا و کثرت ابها و فراخی معاش و قوت مردم و اگر مریخ انجا
بود یا ناظر فساد کشتیها بود و حشر اهل شهر فتنه و نقصان ابها و فساد

حیوانات ابی واکر زهره بود ابرها وبارندکیها شود وجواهر ارزان کردد
وفراخی پدید اید وابرهای سیاه وسرما بود واکر عطارد بود بسیار بیع
شود وامدن کشتیها وکاروان بود وبارندکی وتغیر هوا باشد واکر قمر بود
سیلها اید که خرابی بود ونباتات نیکو روید ومسافران مستعجل باشند ثمّ
سیم احتراق مریخ در مثلثه اتشی دلیل کند بر غضب ملوک وافتادن مقاتله
در مشرق واقلیم سیم وچهارم وبودن خونها پنهان ونکبت اکابر وخلاف
لشکرها وتندی کردن وبودن مرک حیوانات وفساد جواهر ودار الضرب
وضرابان واکر زهره انجا بود یا ناظر باشد هوا معتدل بود ونرخها ارزان
فرح باشد در بندکان اما فساد حال زنان باشد واکر عطارد بود صدمه
برق باشد ورفتن اتشها در هوا وبیع جواهر شود وزدن درم وتیزی بازار
سلاح واکر قمر بود نمها وبخارها باشد وبیع مهرها وچیزی از سلاحها
در مثلثه خاکی دلیل نکبت ملوک واکابر بود درجهت جنوب وقتلها وفرو
رفتن قومی وکشتن در نهان وباشد که لشکرها خلاف کنند ودزدی
ودروغ پدید اید وخرابی مزرعها بود وجایهای عالی واکر زهره انجا بود
یا ناظر باشد میوها نیکو باشد وپنبه وکتان وانواع لباسها وشیرینها
وسرما شود در وقت واکر عطارد باشد اختلاف هوا باشد وسرما
خشک وبیماریها بود در بهایم وبیع وشری نباتات وحیوانات باشد
واکر قمر بود بارندکی وسرما باشد در وقت وقوت نباتات بود وامدن
ورفتن مسافران در مثلثه بادی دلیل کند بر قتل وبیماری مغرب وافتادن
تشویش واراجیف وبیماری وموی سرخ باد واختلاف هوا بود وخشکی
وبدی حال امرا ولشکریان ومخالفان پادشاه وفرو رفتن بدکاران

دزدان

دزدان واکر زهره انجا بود یا ناظر بادها خوش بود وبارندکیها واعتدال
هوا وتندرستی خلایق وفراخی طعام وارزانی ثواب وبرده وبودن
علامات شهب وبازار برده وقوت دستکاران واطبا واکر قمر بود
بارندکیها باشد وبادها مخالف وغلبه مردم در مثلثه ابی دلیل قحط بود و
خلاف در جهت شمال وقوت کردن سفلکان وشبیخون بردن وفساد ابها
ودر ماندن خاینان واکر زهره انجا بود یا ناظر باشد ابرهای سیاه بسیار
اید وبارندکی بود وسرما در وقت ونیکی نباتات وفراخی واکر عطارد
بود نیکو باشد حال مسافران دریا وبارندکی بود وسرما ورونق دستکاران
وکشتن هوا بود وکساد بازارها واکر قمر بود سیل باشد وبارانهای تیز
وازانها زیان رسد ثمّ چهارم احتراق زهره در مثلثه اتشی دلیل
بیماریهای زنان وخادمان وبندکان در جهت مشرق واقلیم پنجم وافتادن
قتلها بود وانداختن تهمتها ونکاحها براید وطرب بود در ملوک ولباسها
سند وقیمتی حاصل اید وهوا معتدل باشد واکر عطارد انجا باشد زدن
سکه باشد ونقش بستن کارها ونقصان بارندکی وبسیاری بیع جواهر
ودواب واکر قمر بود هوا کردان باشد ونم بود در وقت وخشکی بود ثمّ
در مثلثه خاکی باشد دلیل فساد نباتات بود وخاتونان
واهل طرب وخدام بود وبیماری در جهت مغرب واقلیم پنجم وفساد برج
ورفتن بادهای ناخوش بحسب وقت وبسیاری نکاحها وسودها واکر زهره
وبرامدن نکاحها وبیماری در زنان ودواب در وقت وفساد اطعمه و میوه
وشکوفه واکر عطارد انجا بود تشویش واراجیف وسرما باشد وبیماری
در نباتات وحیوانات سم شکافته وتفاوت نرخها بود وافتادن علتها

واکر قمر باشد باندکی باشد و فراخی طعام و سرما در وقت و نیکی حال
مسافران دلیل مثلثه بادی دلیل رنج خواتین و حکام بود و بیماری در جهة
مغرب و اقلیم پنجم و فساد سرده و رفتن بادها خوش بحسب وقت و بیاری
نکاحها و سورها و اکر عطارد انجا بود بیع و شری برده بسیار شود و
رونق کار مزامیر و اوتار بود و قوت حال حکما و اهل فضل و دبیران و
متصرفان و بیاعان و اکر قمر بود تنها باشد و هوا خوش کند و فراخی
بود و میوها نیکو بود احتراق زهره دلیل توالد و تناسل بسیار بود و رنج
زنان حامله و اکر برج عقرب بود فساد زنان ملکا بود و تهمت و در سلطان
ارزانی جواهر ابی باشد و اکر حوت بود نکاحها بزرکان و مستوران برآید
و کار سفر دریا نیکو بود و قوت اکابر بود در جهة شمال و اکر عطارد انجا
بود باران که بها قوی تر باشد و امدن و رفتن مسافران دریا و بیع جواهر
ابی و شری حوض و جوی و مانند این باشد و اکر قمر بود سیلها اید و ابها
چنان بود که خرابی کند در وقت ثمن پنجم احتراق عطارد در مثلثه اتشی
دلیل کند بر رونق دواوین و نهادن خراج و خواست در جهة مشرق
و اقلیم ششم و رنج متصرفان و عمال و نوشتن مثالها بود و بیع جواهر
و مرصعات و بیماری در طبقات و اکر قمر انجا بود یا ناظر باشد تنها
بود و کدورت هوا در وقت و بیع جواهر بی قیمت و مهرها و ابکینه و مینا
چون در مثلثه خاکی بود دلیل کند بر تغیر هوا مناسب و فساد
طعام و نباتات و رنج کارها و بیماری دواب و اهل قلم خاصه در
جهة جنوب و خشکی هوا بود و اکر قمر انجا بود یا ناظر هم بود و سرما و تغیر هوا
مناسب وقت چون در مثلثه بادی باشد دلیل قوت اکابر مغرب بود و قوت

حال وزرا و تیزی بازارها و رونق کار تجار و رفتن بادهای سرد و عمل متصرفان
و اهل فضل و دبیران و بیاعان و اکر قمر انجا بود یا ناظر باشد باوندک
مشتری بود و میوها نیکو باشد و اخبار خوش رسد و فراخی بود چون در
مثلثه ابی بود دلیل فساد کشتیها بود و غلبه ابها و ابرها و تغیر هوا و بیع جواهر
ابی و افت میوها در وقت و اکر قمر انجا بود یا ناظر باشد سیلها اید و
ابها بسیار شود و نیکی نباتات بود و عمارت باغها و جویها کند شعبه دوم
در احکام مجاسدات شش ثمار ثمن اول زحل با راس دلیل کند بر قوت
حال مشایخ و خاندانهای قدیم و افزونی عمر و جاه ایشان و تازه شدن
دولتها قدیم و خروج مدعیان در کرامت و سخنان غیبی و تسخیر جن
و جمع اوردن بریان در جام و فراخی معاش و تربیه حیوانات و میل مردم
بزهد و ناموس و زیارتها و نیکویی کار ملوک قدیم مجاسدت زحل با ذنب
دلیل کند بر ضد انچه کفته شد و بد کشتن احوال دواب بارکش و بیماریها
در مشایخ و اهل جبال و اکابر از جنس جنون و دعوتها از زهر و فساد در غلها
و رنج کودکان از دیو و هراس مردم ثمن دوم مشتری با راس دلیل
کند بر بسیاری خیرات و طاعات و قوت حال ادیان و میل خلایق بزیارتها
و رفتن کعبه و اجابت دعاها باشد و داد و عدل پادشاه و حاکمان و قضاة
و فراخی و ایمنی در اقلیم دوم و خوشی عیش خلایق دادن و صدقات مشتری
با ذنب دلیل کند بر ضد انچه کفته شد و بد کشتن هوا و کم دیانتی مردم و
بیماریهای اکابر و نفاق و رمود و دوروی کردن بزرکان و تزویر
مفتیان و باطل کردن حقوق شرعی و محروم شدن مستحقان ثمن سیم مریخ با راس
دلیل کند بر قوت بدکاران و خیانتها و پدید امدن پارسایان و علم

از ترکان و لشکریان و مردم خویشتن ستای و رونق لشکریان و اطبا و بهتر
شدن بیماران رنجمند در اقلیم سیم و سوداهای بد افتادن در سر مردمان
و پدید آمدن عزیمت خوانان و جمع آمدن پریان **مریخ با ذنب** دلیل کند
بر ضد آنچه گفته شد و بودن خیانتها و قصد بزرگان و بیماریهای سوداوی
و زدن دیو و مصروع شدن و پدید آمدن عیبها و افتادن قتلها و ناایمنی
و آفت در ترکان و لشکریان و بدی حال ایشان بود **ثمره چهارم آفتاب با رأس**
دلیل کند بر داد و عدل ملوک و سروران و افزونی در رحم الله و بیرون
آوردن جواهر نیکو از کانها و میل بزرگان بخیرات و طاعات و زیادتی
عز و جاه مهتران خاصه در اقلیم چهارم و تندرستی خلایق **چون آفتاب با
ذنب باشد** دلیل کند بر ضد آنچه گفته شد و بخوری معارف و درد
چشم و مکروه بزرگان از مردم معیوب و ناکس و هراس و خشک شدن
بعضی جایها و چشمها و فساد چرندگان **ثمره پنجم زهره با رأس** دلیل کند بر
حکومت خاتونان و خادمان و توبه اهل طرب و رونق دین اسلام
و افزونی اعتقاد و بیرون آمدن زنان ناظر بکرامت و رونق بازار عطر
و مروارید و برده و رفتن بادهای خوش و فراخی و اجابت دعاها **زهره با
ذنب** دلیل کند بر ضد آنچه گفته شد و اسقاط حمل و بیماریها از
دمیدگی در ریشها و آبله و بیرون آمدن زنان ساحر و افسون ساز
و بدی کار و فساد مغنیان و بد گشتن هوا **ثمره ششم عطارد با رأس** دلیل
کند بر قوت حال اصحاب دواوین و عمال و متصرفان و تجار و اصحاب
حرفه و ظهور مردم فصیح و فاضل و رغبت خلایق بخواندن اخبار
و راست رفتن احکام نجوم و طب و نیکی معاملات مردم و راستی فرزها

ومحاسبات

و محاسبات و امانت و عدل و قیمت کتاب و آلت کتابت **عطارد با ذنب**
دلیل کند بر ضد آنچه گفته شد و بیرون آمدن مردم منافق و دروغ گوی
و زموده کنند خاصه میان اهل دیوان و حکما و فضلا و گفتن هجاها
و بیماریها از بادها بد و دیوانگی و در رفتن زبان و زدن دیو کودکان را
و نوشتن خطها تزویر و کساد بازارها و زیان صناعت وران و
نوشتن خاتمها و هیکلها تزویر **شعبه یازدهم** در قرانات قمر با کواکب
هفت اثمار **ثمره اول قران قمر با زحل در حمل** دلیل کند بر تغیر هوا
و بخارها و فساد حیوانات و بدی حال عوام و زحمت لشکریان **در ثور**
دلیل کند بر اندوه خلایق و بیرون زادگان و زیان محترفه و فساد نبات
و دواب و سرما **در جوزا** رفتن بادها مضطرب بود و مکروه مردم
فاضل و مسافران و عوام و سستی بازارها و تیرگی هوا **در سرطان** سرما
بود در وقت و بارندگی و مکروه بزرگان بود و بدی حال مسافران
صحرا و دریا و بادهای سرد **در اسد** فرو بستن کار عوام و مکروه
بزرگان بود و بدی حال مسافران و جاسوسان **در سنبله** نکبت
مسافران بود و زحمت متصرفان و سرما در وقت و فساد طعام
و اخبار بد **در میزان** بادهای مختلف و زود فرستادن رسولان جهت
نکاح و بیع بده و نم بود **در عقرب** فرو ماندن مسافران بود و
در ماندن جاسوسان و بارندگیها و سرما و گرفتار شدن بدکاران
در قوس بیماری افتد در مردم و حیوانات و مکروه بزرگان و ابرها
و بخارها باشد **در جدی** بدی حال مسافران بود و جاسوسان و فساد
زرع و حیوانات و درشتی هوا و سرما **در دلو** رفتن بادها باشد و

مکروه بزرگان ومشایخ وحکما وباریدگی وسرما وهراس عوام درحوت
ابرها بود وبخارها وباریدگی دروقت وفساد مسافران دریا ومکروه
علما ثمن دوم قران قمر با مشتری در حمل کشادگی هوا بود وگرمی
وامن ونیکی حال مسافران وبیع وشرای حیوانات در ثور قوت حال
عوام وبزرگان ودهقانان ورسیدن کاروان ودواب در جوزا رسیدن
اخبار خوش بود واجتماع خیر واعتدال هوا ونوشتن خطها در سرطان
نیکی حال عوام بود وفرح بزرگان وجمعیت خیر وبیع جواهرات وامدن
مسافران خاصه مسافران دریا در اسد عزت عوام باشد وبیع جواهر کانی
وطاعت ملوک وروان شدن نقود در سنبله بسیاری جمعیت
بزرگان بود واهل دیوان وحکما ونیکی زراعتها وبیع خریدنها وامدن
کاروان ومسافران در میزان رفتن بادها خوش بود ونیکویی هواها
واخبار راست وخوش وجمعیت اشراف وعلما در عقرب امدن بارانها
بود وتو... بدکاران واعتدال هوا وسکونت مسافران در قوس جمعیت
امد باشد ودواب ونیکی حال عوام وگرمی هوا وطلب علوم دینی در جدی
ایمن شدن مسافران باشد وامدن ایشان واعتدال هوا واجتماع
بزرگان بضرورت در دلو رفتن بادها بود وبودن جمعیتها مشایخ
وحکما وساختن طلسمات وخواندن عزیمه در حوت منصب عوام
وجمعیتها خیر در علما وقضاة وامدن مسافران وباریدگی ثمن سیم قران
قمر ومریخ در حمل هوا گرم شود وخصومتها افتد میان عوام ورنود
ولشکریان وتشنیعها بود وفساد حیوانات بود در ثور غلبه عوام
بود ولشکریان وتشنیعها بود ودرماندگی خاینان وتشنیع مسافران

از ظلم دزدان در جوزا اخبار دروغ افتد وفتنه بود میان عوام واهل
فضل وارباب قلم وتجار وبادها افتد در سرطان غوغای عوام بود ود
فساد بدکاران وزحمت مسافران دریا وبخارها در اسد فرستادن رسول
وجاسوس وگرمی هوا وفساد حیوانات وانده ملوک در سنبله اخبار
دروغ بود وظلم بر اهل دیوان وتجار وزحمت بازاریان از لشکریان
در میزان خطر مسافران بود ورنج مسافران واهل طرب ورفتن بادها
بد وتشنیع زنان از شوهران در عقرب فساد مسافران وقتل وبند و
خواستن بخارها وکدورت هوا در قوس گرمی هوا بود وفراغ دواب
خصومت میان مردم وگرفتن کار اتشی وکاهلی عوام در دین در جدی
گرفتار شدن پیکان وجاسوسان بود وزحمت عوام از لشکریان
خصومتها در دلو رفتن بلاها باشد وبیماری مشایخ وبدی هوا و
توقف مسافران در حوت فساد کشتیها بود وحیوانات ابی ومسافران
دریا وانده عوام وابرها وبخارها ومکروه علما واشراف ثمن چهارم در
قران قمر با افتاب در حمل تغیر هوا بود وانده ملوک وامرا وتشویش در
عوام وغضب بر زیردستان در ثور فساد نباتات بود وحیوانات
ومسافران ونهادن بناها وزحمت مطربان وبستان بانان در جوزا
بادها بود ونوشتن فرمان وامثله وفساد اشجار وموها وگرمی
وتغیر هوا در سرطان بزرگ کردن عوام بود وباریدگی وتیرگی هوا و
امدن مسافران خاصه مسافران دریا در اسد اجتماع ملوک و
بزرگان بود وگفتن اسرار وگرمی هوا وامدن مسافران وقاصدان
ملوک در سنبله حضور مسافران باشد وامدن نامها ونوشتن مثالها

وبکار رسیدن عوام در دیوانها و بازارها در میزان اندوه عوام بود و آمدن
رسولان و رفتن بادها و برآمدن نکاحها و تاریکی و نم در عقرب بارندگی
بود و سرما و درماندن جاسوسان و مسافران و تیرگی هوا و فسادها
و کشتیها در قوس اختلاف هوا بود و مکروه بزرگان و فقها و بیع و شرای
برده و حیوانات و کار آتشی در جدی دلیل سرما بود و درماندن جاسوسان
و سکان و فساد حیوانات و اندوه عوام در دلو اندوه ملوک باشد و
اکابر و سروران و رفتن بادها و سرما و نم و بدی حال مسافران و رحمت
مشایخ و حکما در حوت بارندگی بود و بزرگی طلب کردن عوام و رسیدن
مسافران خاصه از دریا ثمن پنجم قران قمر با زهره در حمل بارندگی بود
و بیع پیرایه و زدن زنها و مهمانی و زفاف و معاشرت در ثور دلیل
قوت بزرگزادگان و خاتونان و اهل طرب و اجتماع زنان و آمدن
مسافران و سرما در وقت در جوزا بادها خوش وزند و نوشتن خطوط
بود و آمدن نامها و نیکی حال دبیران و طرب ایشان در سرطان فراوانی
جواهر آبی و نیکی حال مسافران و طرب در عوام و بارندگی و نیکی احوال
کشتیها و سود و مهمانی در اسد اعتدال هوا بود و برآمدن نکاحها
و طرب در ملوک و خواتین و زدن پیرایه و ساختن حلیها در سنبله نیکی
حال مسافران باشد و پیکان و جاسوسان و نکاحها بزرگ و طرب
در وزرا و ارباب قلم و بیع برده و عطرها و جامها در میزان رونق اهل
طرب بود و برآمدن نکاحها و فرح در زنان و مجلسهای عشرت و رفتن
بادها خوش و دلخوشی مسافران در عقرب بارندگی بود و درماندن
مسافران و مکروه زنان و اهل طرب و جذام در قوس طرب علما بود و

میل عوام بزهد بود و راستی خلایق و زحمت و خوف و بودن سرما و شدت
بادها بود و راستی و خلاص از زحمتها و بیع برده و دواب و دوالی و دراهم
و فلوس در جدی آمدن مسافران بود و راستی خلایق و زحمت و خوف
و بودن سرما در دلو بادها بود و راستی و خلاص از زحمت و خوف و نم
و عشرت در مشایخ و حکما و بودن نظرها در حوت بارندگی بود و سیلها
و جمعیت خواتین و طرب در بزرگان و اشراف و ائمه و قضاة و فرح عوام
ثمن ششم قران قمر با عطارد در حمل بیع دواب بود و سلاحها و کشش هوا و
بخارها و اخبار و ثمنها در ثور سرما بود و بیع طعام و ستور و عمارت
و کشت و زرع و آمدن مسافران در جوزا رونق دبیران بود و نقاشان و
نوشتن خطوط و آمدن نامها و اخبار و رفتن بادها و بیع برده در سرطان
فرستادن رسولان بود و آمدن و رفتن کشتیها و مسافران دریا و بیع
جواهر آبی و بارندگی و تاریکی در وقت و دلخوشی عوام در اسد حرکت
ملوک باشد و سلاطین و رسیدن قاصدان پادشاه و اخبار ملکی
و رفتن شکار و بیع جواهر کانی و طلب مال در سنبله رفتن و آمدن پیکان
و جاسوسان بود و رونق دیوانها و بازارها و بیع غله و حبوبات و برده
و کتاب در میزان رفتن بادها بود و بیع برده و نم و آمدن اخبار خوش و
دلخوشی و رونق شعرا و اهل طرب و ندما در عقرب ابرها برآید و کدورت
هوا بود و افتادن اراجیف و فتنه و مسافران و درماندن جاسوسان در قوس
بیع برده و حیوانات بود و حرارت هوا در وقت و بخارها و خلاص
محبوسان و مناظره در جدی فرو ماندن مسافران بود و پیکان و بیع ستور
و برده و اختلاف هوا و سرما و بحث حکومت در دلو بادهای مخالف وزد

ومردم عالم خایف شوند از اخبار وغم باشد وبحث علوم دقیق وطلب طلسمات
ونوشتن حرزها وهیکلها درحوت امدن ورفتن کشتیها ومسافران دریا
بود وتیرگی هوا وبارندگی وبدو بودن صیادان دریا بود وبودن کارهای
شرعی وخلاص ازحبس قاضی ثمن هفتم دربودن قمر با دو عقدین قمر با راس
دلیل کند بنیکی احوال عالم وبزرگ شدن عوام ویافتن تربیت از ملوک
واکابر واشراف وروایی کارها ونهاوبازرگانیها واخبار خوش ورفتن
بمزارها ومیل عوام بخیرات وطاعات واجابت دعا بود قمر باذنب دلیل
کند مضاینچه گفته شد وبیماریها بود در کودکان وزنان حامله وگفتگوی
ونموده میان عوام وافتادن اراجیف وفساد میوها در وقت ثمر و
وتهمت وفساد مسافران وسکان وبد شدن احوال نرخها وحانوران
ودرد چشم وزدن دیو شعبه دوازدهم در اتصالات قمر با کواکب ششم
اثمار ثمن اول تثلیث وتسدیس قمر با زحل دلیل دلخوشی بود میان زنان ومردان وفرزندان
وتغیر هوا بود ونیکی حال اهل صحرا ومشایخ ومزارعان وسعادت حال
صیادان تربیع ومقابله دلیل افتادن خصومتها بود میان عوام ودیدن
شدت ورنج مسافران ومکروه میان پدران وفرزندان وتغیر هوا
وسرما وبیماریهای خاصه در کودکان وتفاوت نرخها ثمن دوم تثلیث و
تسدیس قمر با مشتری دلیل رغبت عوام بود بخیرات ونیکی احوال مسافران
وعدل وامانت وایمنی وفراخی وبرامدن کارها وحاجتها باسانی میان
خلایق وپیش بزرگان تربیع ومقابله دلیل مکر وخاطر ائمه وقضات بود
ازعوام الناس وظهور دعواهای شرعی وافتادن خصومتها ومناظره
ومجادله وانبوه توانگران واشراف ووزرا ثمن سیم تثلیث وتسدیس قمر با مریخ

حرارت

حرارت هوا بود وحرکت لشکرها وفرح در مردم اوباش وشکار کردن
وسواری وبکار انواع سلاحها وخلاص محبوسان تربیع ومقابله دلیل مکر و
عوام بود وظلم لشکریان وخصومتها زندان وعوام وقصد یکدیگر و
بیماری کودکان وبدی راه ومقابلی وعلاجها بداغ وشق ثمن چهارم تثلیث و
تسدیس قمر با افتاب دلیل عدل ملوک بود با رعیت وعوام خلق وعنایت بزرگان
باخردان وگرمی هوا ودلخوشی میان پدران وفرزندان وشوهران و
زنان وروایی کارها ونهاو برامدن حاجتها وشکستن سرما ورونق خلفا
تربیع ومقابله دلیل غضب ملوک بود وقهر وسیاست فرمودن وفاش گشتن
بدیهای مردم فرومایه وعوام وتغیر هوا وشکستن سرما وبودن بیماریها
ثمن پنجم تثلیث وتسدیس قمر با زهره بسیاری فرح بود وطرب در مردم و
سورها ومهمانی وبرامدن نکاحها ونیکی حال اهل طرب وزنان وخادمان
ومسافران وعوام واعتدال هوا تربیع ومقابله تیزی بازار عطر بود ومکروه
خاطر زنان وفاش گشتن خیانت زنان واعتدال هوا ثمن ششم تثلیث وتسدیس
قمر با عطارد دلیل تیزی بازار میوه بود وکاغذ وغلامان ونوشتن نامها
وفرستادن رسولان وامدن اخبار خوش وراست رفتن علاجها و
اخبار نجوم وبسیاری برامدن بیعها وفرح متصرفان وتجار ودبیران
واهل بازار تربیع ومقابله دلیل کساد بازارها بود واخبار دروغ وخیانت
رسولان وبسیاری مجادله میان عوام واهل بازار ومحاسبه وکیلان
ومتصرفان وپیدا شدن خیانتهاء ایشان وتغیر هوا ونوشتن خطها
دروغ اما اصلی دیگر انست که چون امتزاج کواکب ودافع تدبیر وقابل
تدبیر واحوال اتصالات معلوم گشت وقت باشد که دو کوکب یا سه بیش

همدیگر جمع اید یا در شکل نظر باشد انرا امتزاج باید داد چنانکه یاد
کردیم در ثمره ششم از شعبه که شجره اول منسوبست و سخن بر طبیعت ان کوکب
باید گفت که قوی تر باشد و انچه در شرایط منجم گفته شده است از انجای ارند
و معطی بشناسند و نظرهای قبول و رد و انچه یاد کرده ایم نگاه دارند و از ان
میان حکمی بیرون ارند و بدانند که جمیع اتصالات و مواضع کواکب و حالت
هریك در وقت تحویل سال یا فصل اثری قوی تر کند خاصه که در اوتاد
افتد و مدت اثر ان سال یا فصل بر دارد و حکم طالع اجتماعات و استقبالات
همین باشد که در سال و فصل گفته شد **اما اصل دیگر** انست که قمر چون از
اجتماع بیرون اید بهر کوکب که پیوندد طبیعت ان کوکب گیرد تا با استقبال
رسد همه احوال بر مزاج ان کوکب کنند در تغیر هوا و احوال مردم و
رنجها همه بحسب نظر ان کوکب بود از سعد و نحس و حکم بیرون از استقبال
همین بود در هر اجتماع و استقبال اینرا نگاه دارند و با نظرات علوی
و سفلی بیامیزند و احکام گویند و اگر هیچ کواکب نه پیوندد از طبیعت
برج سخن گویند **شجره ثالث** در احکام عالم شش شعبات **شعبه اول** در احکام
طالع عالم یازده اثمار **شعبه دوم** در گرانی و ارزانی چیزها ده اثمار
شعبه سیم در اثار علوی چهارده اثمار **شعبه چهارم** در فتنها و حربها
دوازده اثمار **شعبه پنجم** در احکام انها طالع قران و برج قران پنج
اثمار **شعبه ششم** در کسوفات هفت اثمار **شجره ثالث** در احکام طالع
سال عالم و فصول و احوال و نیکی و بدی سال و فصول و عوارضات
که حادث شود و راحت و رنج ایشان که اصناف خلایق اند و کیفیت
حال هر کس **شعبه اول** در احکام طالع سال عالم و فصول یازده اثمار

ثمره

ثمره اول در معرفت این شعبه طالع استخراج درجه طالع سال عالم در همه زیجات استاذان
اورده اند و ما نیز در زیج علایی بچند نوع یاد کرده ایم مشرح اما هرگاه طالع
سال برج ثابت افتد همه سال از ان طالع کند و اوضاع کواکب و دیگر
دلایل و اگر برج ذو جسدین افتد حکم دو فصل بهار و تابستان از ان
طالع کند و در تحویل سر میزان طالع استخراج کند و حکم دو فصل تیر
ماه و زمستان از ان طالع کند و دلایل او و اگر طالع برج منقلب افتد
طالع همه فصل دیگر استخراج باید کرد تا هر فصلی را علیحده طالعی
باشد و حکم از طالع او کنند و اگر طالع برج ثابت یا ذو جسدین نبود
حکم چهار فصل بچهار طالع کند و انصراف قمر از اجتماع با استقبال
و اتصال او با کوکبی بنظر مودت و عداوت چنانکه گفته شد در حکم
بیک طریق بود اما بدانند که طالع دو نسبت باشد یکی بشهری که طالع
بر افق او بیرون اورده باشند و احکام در ان شهر از ان طالع کنند دوم
انکه طالع بعرض منتصف عمارت استخراج کنند و تقویمات کواکب
بر طول بود و بر ان احکام نهند و این حکم عام باشد **ثمره دوم در احکام**
کلیات عالم احکام شناختن احوال موجودات است باثر تحریك اجرام
علوی و متاثر شدن اجسام سفلی بدان تحریك جهت کون و فساد و
بنا شناختن ان احوال بر دلایل باشد پس واجب ان کند که بر هر چیزی
اول دلیل طلب دارند و در ضعف و قوت او نیك تامل کنند و اگر
دلایل بیشتر بود امتزاج دهند چنانکه نموده ایم و احوال هر یك از
اصناف مردم را در صورت طالع از ان برج بنگرند که بدان قوم
منسوب بود و صاحب و مستولی او و ان کوکب که دلیل ان صنف

مردم باشد چنانکه احوال پادشاه را از برج عاشر و صاحب و مستولی او کر
طالع روزی بود افتاب را شریك او کنند واکر شبی بود قمر را و مناسب
سعادت و نحوست هر یك احکام نهد و احوال وزرا و نزدیکان پادشاه
و مال و لشکر او را از برج یازدهم نکرند و صاحب و مستولی او و مشتری
و عطارد و مریخ را شریك او کنند و رای و تدبیر و اعتقاد و عدل و ظلم
اعدا از سهم الغیب و صاحب و مستولی او نکرند و احوال رعیت را از
درجه طالع و صاحب و مستولی او نکرند و احوال مال و کسب و معاش را
از برج دوم و صاحب او و سهم السعاده و صاحب و مستولی بروی و از
مشتری و صاحب سهم المال نکرند و احوال شرکت و خصومتها و تهمت
و دعویها از خانه هفتم نکرند و احوال شرکت و صاحب و مستولی
بروی و زهره و شمس و سهم التزویج و صاحب او نکرند و احوال فرزندان
و طرب و فرح احبا و اخبار و لباسها را از خانه پنجم و صاحب و مستولی
او نکرند و از سهم الاولاد و صاحب او و زهره و عطارد را شریك
ان کنند و احوال سفر و مسافران و دین و مذهب را از خانه نهم و
صاحب و مستولی بروی و سهم الاسفار و صاحب او و قمر و عطارد
نکرند و احوال ارتفاعات و اطعمه و زراعت و عمارت و عواقب
کارها از خانه چهارم و صاحب و مستولی بروی و از سهم هر جنس
که خواهند او و زحل و مشتری نکرند و احوال قرض و دواب و
عداوتها از خانه دوازدهم و صاحب و مستولی و سهم هر یك و صاحب
وی و زحل نکرند و احوال بیماریها و بزرکان از خانه ششم و صاحب
و مستولی او و زحل و عطارد و قمر نکرند و سهم هر یك و احوال

باد قرض و اندوه و نکبت و موت از خانه هشتم را و دلایل وی و
مشتری و زحل نکرند و از سهم خوف و صاحب وی و همچنین هر خانه را و
دلایل وی و قوت و ضعف او میکرند و نظرها سعد و نحس و قبول و
رد را اعتبار میکنند پس هر کدام خانه که دلایل او قوی باشد بقوتهای
ذاتی و عرضی و بهمدیکر ناظر باشند خاصه از اوتاد حکم بر سعادت ان
قوم کنند که بران دلایل منسوب بوند و انچه مدلول او باشد از اجناس
واکر خلاف این بود حکم بطرف ضد افتد واکر افتاب در وقت تحویل
قوی حال بود و بمشتری نکرد بنظر مودت دلیل عدل پادشاه بود و امانت
و انصاف و نیکی احوال خزاین واکر بنظر عداوت بود عدل و انصاف
او نماند اما موجود بنا شد واکر بزحل ناظر بود بمودت ظلم کند در
صورت عدل واکر نظر عداوت بود ظلم و جور صریح باشد و چون
طالع شبی بود و والی قمر باشد حکم او همین بود اما کمتر از افتاب و
اکر بر سهم الغیب سعد مستولی باشد رایهای پادشاه صواب بود و
نظر بر عدل و مرحمت دارد و خیرات واکر نحس مستولی افتد حکم بر ضد
افتد واکر زحل نیکو حال بود کشت و زرع بسیار بود واکر مشتری
قوی حال بود خوردنیها نیکو باشد واکر بدحال بود عکس این بود قیاس
کواکب دیکر همین است با منسوبات هر یك اما از ین کواکب هر کدام
که روی بخانه شرف خود دارند یا در شرف خود بوند ان قوم را
کار بالا کیرد واکر بخانه یا حظوظ دیکر همچنین اتفاق افتد سعادت
مناسب ان رسد اما اکر روی از جایها نیکو بجایها بد دارد یا در ان
جایها دلیل افتادن بود از سعادت مناسب جایکاه اما نحس بیان

دو نیز زیان کم کند مگر متصل شود که بد باشد از سعادت مناسب جایگاه
اما نحس میان دو نیز و نیز میان دو نحس دلیل امور پنهان بود مناسب
برج اما اتصال و انصراف هر کوکبی را از سعود و نحوس حکم همین باشد
و این همه حالات را در وقت تحویل سال یا فصل اعتبار کند که اثر آن
عظیمتر باشد و مدت او مدیدتر ثمره سیم در احکام جزویات هر گاه
کوکبی راجع بود دلیل حرب و پشیمانی و فرو ماندن کارها و رایها
خطا و کم ثباتی در منسوبات او اما اگر محترق بود دلیل بر بیماری باشد
و موت و نکبت و اندوه در منسوبات او و زیان در مدلولات او ثمره چهارم
اگر آفتاب در عاشر طالع سال یا فصل باشد قوت حال پادشاه بود
و اگر در خانه نهم افتد سفری کند پادشاه و اگر در خانه چهارم بود ساکن
باشد در مملکت خود و اگر در خانه ساقط بود از رعیت دور افتد و هم
خانه را قیاس همین است و اگر طالع شبی باشد حکم قمر همچنین باشد ثمره پنجم
اگر صاحب دهم در طالع بود قوت حال مردم باشد و اگر رابع بود و مقبول
مردم در آن شهر بد بخوشی باشند و اگر نا مقبول بود بی رضا باشند و
اگر در هفتم باشد مردم بگریزند از خصمان و اگر در عاشر بود در طلب
صحبت پادشاه یا اکابر باشند و جستن پادشاه و حرمت و اگر در
هشتم بود خایف باشند و نکبتها بینند و اگر در ششم بود بیماریها
حادث شود و قیاس خانهای دیگر همین باشد ثمره ششم اگر صاحب
دوم در عاشر بود یا مسعود باشد بلطف از رعیت خواهند و اگر
خانهای نحس بود یا نحس باشد بعنف بستانند و مال و معاش ایشان
بربایند ثمره هفتم اگر صاحب نهم صاحب طالع شوند بنظر مودت

مردم سفر کنند برضا و بخوشی و اگر نظر عداوت بود سفرها ضروری
افتد اما اگر صاحب طالع صاحب نهم شوند بنظر مودت مردم مایل
شوند بسفر و اگر بنظر عداوت بود بگریزند اما این کوکب اگر زحل بود
از شدت و قحط و تنگی بگریزند و اگر مریخ بود از لشکرها و خواست
و ناایمنی و دزدی بگریزند و اگر کوکب سعد آن باشند سفرها با راحت
بود و با خیر و نفع و بمقامها متبرک روند خاصه که نظر نیز سعد بود و
همچنین اگر صاحب طالع صاحب پنجم شوند و مردم طلب فرزند کنند
و اگر نظر مودت بود فرزندان نیک زایند و بینند و اگر صاحب پنجم بصاحب
طالع شوند حکم همان باشد و اگر ناظر شوند دلیل بسیاری توالد
و تناسل باشد خاصه که کواکب نیکوحال بوند و در برج بسیار فرزند
و اگر بر خلاف این بود حکم برضد نشیند و حکم طرب و لباس و احباب
همین بود ثمره هشتم سلامتی صاحب ششم دلیل سلامتی مردم بود
و اگر خانه نحس بود یا نحس شده باشد بیماریها پدید آید از مزاج کوکب
نحس یا نحس کننده پس اگر مشتری و عطارد و ماه در صعود طالع
نیکوحال بوند خاصه عطارد و در اوتاد باشد حاضر در عشر بیماران
علاج پذیرند ثمره نهم اگر صاحب ثامن محترق بود یا در نظر نحسان
افتاده باشد موتها بود خاصه که صاحب سادس ناظر بود و بنظر عداوت
و صاحب طالع و قمر هر دو بدحال بوند و هر کوکب که صاحب ثامن بود
منحوس یا محترق شود موت از طبیعت آن کوکب حادث شود اگر
آن کوکب زحل بود موت از تنگی و قحط و ظلم باشد و بیماریهای مستقر
و درازکش و آنچه بزحل منسوبست و اگر مریخ بود قتلها بود و بیماریها

بکرند بصاحب طالع اجتماع یا استقبال مقدم بر تحویل سال یا فصل

و بطالع و قمر و اگر این سه دلیل مسعود بوند و هر سه در کوکب بجایگاه نیکو

افتاده باشند و نایند باشند در سیر و صاعد در افلاک خود نرخها

گرانی کند و اگر این دلایل بکوکبی ناظر بوند که در وسط السما باشند

کار قوی تر بود و اگر احوال دلایل بر خلاف این باشد نرخها ارزان گردد

ثمرهٔ سوم در صورت طالع هر کوکب که بقوتهای ذاتی قوی بود منسوبات

او قیمت گیرد و منسوبات آن برج که کوکب در و بود ثمرهٔ چهارم اگر مستولی

بر نحو اجتماع یا استقبال مقدم بر طالع سال افتاده باشد یا فصل

در ثالث بود یا تاسع و مقبول باشد آنچه بدو منسوب بود ارزان گردد

ثمرهٔ پنجم اگر مشتری را در طالع مقدم بر تحویل حظی بود و صاحب

طالع بمشتری ناظر باشد یا بزهره و صاحب ثانی نظر دارد بطالع یا

بصاحب طالع در آن سال یا فصل فراخی باشد خاصه که صاحب رابع

سعد بود یا سعد شاهد باشد و اما بکرات بتجربه افتاد که چون مشتری

راجع شد طعام نایافت گشت و چون مستقیم شد فراخی پدید آمد

خاصه در بروج ارضی ثمرهٔ ششم اگر قمر از اجتماع بیرون آید یا از استقبال

و بزحل پیوندد صاعد بود در فلک تدویر و آن بعد از استقامت باشد

دلیل گرانی بود و اگر عطارد با زحل بود یا ناظر موکد تر باشد و آن چیز

که گران شود از منسوبات زحل باشد یا عطارد و موضع او ثمرهٔ هفتم

صاحب ثانی اگر در سیر زیاده بود و صاعد در افلاک خود و دیگر

از او تاد بود آنچه غذا را شاید گران شود ثمرهٔ هشتم زحل چون در سنبله

بود او نهم بود یا دهم از طالع سال یا فصل گرانی خوردنیها باشد و اگر

خونی و طاعون و آنچه بمریخ منسوبست و اگر محترق بود بیماریها از حرارت

و سوست و قتل پیدا شود اما اگر برج ثامن خانهٔ زهره بود بیشتر مرگ

زنان بود و حیوانات و اگر خانهٔ عطارد بود طبقات عطارد قیاس

بروج دیگر همین است اما اگر برج حمل باشد بیماریها در سر و دماغ

و اطراف او باشد و در کو سفندان و بزان بود و اگر ثور باشد بیماریها

در گاو باشد و اطراف او و گاو و گاومیش و اگر جوزا بود بیماریها در

بغل باشد و دستها و باقی بروج را همین قیاس است ثمرهٔ دهم در صورت

طالع هر کوکب بقوتهای ذاتی و عرضی آراسته بود حکم هر سال یا

فصل از طبیعت او کنند و اگر بیشتر کواکب نیکو حال بوند احوال عالم

در آن سال یا فصل بر سعادت بود و ایمنی و تندرستی و فراخی

و بسیاری کسب و مال و معاش و نیکی ارتفاعات و میوها و بودن

داد و عدل و سازکاری خلایق و توالد و تناسل و بودن فرزندان

مقبل و افتادن سفرها با خیر و اگر احوال کوکب ضد این بود حکم

بر عکس افتد ثمرهٔ یازدهم اثر اتصال نیکو در اوقات امن و آرام عالم

عظیم تر بود از آن جهت که مقوی آن دلایل شود پس در افزاید در حق

و فراغت و خوشی پادشاه و خلایق و اثر اتصالات در وقت خوف

و تشویش باشد قوی تر و ظاهر تر بود که فتنه را عام کرده اند جهه آنکه

عالم مستعد فساد شده باشد چنانکه در پیش ذکر رفته است شعبهٔ دوم

در احوال ارزانی و گرانی چهارده اثمار ثمرهٔ اول در مقدمه پیوسته گرانی

و تنگی از زحل بود خاصه که قوی حال بود و ارزانی و فراخی از مشتری

بود خاصه که بدحال بود و اثر هر دو وقت قران ظاهر گردد ثمرهٔ دوم

نکرد.

در میزان باشد قوی‌تر بود و بیشتر طلب کنند **ثمره نهم** صاحب طالع
چون در وتدی بود و صاعد در افلاک و زاید در سیر و صعد و حسا
دلیل گرانی نرخها بود امّا وقت پدید آمدن گرانی را بدانند در سال
چنانکه اگر کوکب دلیل در طالع بود اول سال گرانی کند یعنی بهار
و اگر در وسط السما بود تابستان گرانی کند و اگر در سابع بود در
تیرماه و اگر در رابع بود در زمستان و اگر در مایل الوتد اندک تفاوت
کند **ثمره دهم** قوت دلیل که از صعود بود و سیر و بودن او در اوتاد
دلیل عزیزی باشد و بودن او در حظوظ خود دلیل طلب باشد و
بهمین سبب است که چون زحل بمیزان رسد طلب معاش کنند از
خوف قحط و گرانی که شود صاعد است در فلک خارج مرکز و طریقه
وقتی گرانی بکمال رسد که زاید بود در سیر امّا ضعف دلیل که
از هابط شدن باشد و نقصان در سیر و بودن او در زایل الوتد
یا ساقط دلیل ارزانی و خواری بود و بودن او در وبال یا در هبوط
دلیل کم التفاتی مردم باشد **شعبه سیم از اصول آثار علوی** چهارده
اثمار **ثمره اول در بیان مقدمه** دلیل بادها بروج بادی اند و شمس و مشتری و
عطارد دلیل باران و ابها بروج ابی اند و زهره و عطارد و قمر
پس اگر بوقت تحویل سال یا فصل این کواکب درین برجها باشند در آن
سال یا فصل بادهای خنک وزند بسیار خاصه از جهتی که عرض کواکب
بود و بارانها بارد بحساب خاصه که قمر زاید النور بود پس اگر مریخ
با دلایل بادها بود باد سخت باشد و با سرخیها بود و اگر زحل بود بادها
خراب کننده باشد و سرد و اگر زهره بود بادها خوش وزند و معتدل

و باشد

و باشد که خنک بود و با نم و حکم قمر همچنین بود و اگر زحل با دلیلهای باد
بود باران آهسته آید و سرد شود و بخارها ان بود و اگر مشتری باشد بارانها
با نفع بود و بزرگ‌تر و هوا معتدل بود و بادهای خوش وزند و اگر
مریخ باشد بخارها خیزد و رعد و برق باشد و مریخ در بروج بادی و
ابی نقصان ابها بود و زیادتی بادها و در تابستان سمومها وزند و اگر
عطارد انجا بود باد و باران باشد و رعد و برق بود **ثمره دوم** وقت
فتح الباب انست که دو کوکب بهم بنگرند که خانهاشان در مقابله همدیگر
بود اگر فتح الباب از عطارد و مشتری بود بادها وزند و خوش و نرم
و اگر یکی ازینها در برج ابی بود باد و باران باشد و اگر در برج خاکی بود
باد و سرما باشد و اگر در برج آتشی بود ابرها پریشان باشد و باد گرم
و تاریکی و ابدم و گرفتگی هوا بود مناسب وقت امّا اگر قمر از زهره منصرف
شود و بمریخ پیوندد تغیر هوا باشد بهمان سبب که گفته شد انباد و نم
و تغیر هوا و سرما مناسب بروج امّا اگر قمر از آفتاب منصرف شود و
بزحل پیوندد سرما بود و تغیر هوا و اگر یکی در بروج ابی بود بارندگی
باشد و در برج بادی باد وزد و چون در برج خاکی بود سرما سخت‌تر
باشد و اگر در برج آتشی بود تاریکی بود و شکستن گرما در وقت او اگر
در برج ابی بود بارندگی یا سرما بود و باد و در زمستان برف و اگر آفتاب
در برج آتشی بود کمتر باشد و اگر در برج بادی بود بادهای گرم وزند و
اگر در برج ابی بود ابرها و بخارها بر آید و زود متلاشی شود و اگر در برج
خاکی بود سرما بشکند و در تابستان هوا باعتدال شود امّا اگر قمر در برج
ابی بود سیلها آرد و در برج خاکی سرما خشک در وقت و در برج بادی

باد و در برج آتشی تاریکی و این همه احوال بحسب وقت و زمان بود و لذلك
هر چیزی از باد و باران و سرما و گرما اما پیوستن قمر بزحل بقران در
برج آتشی دلیل تاریکی بود و در برج خاکی سرما باشد و در برج آبی
باران بود و سردی اما اگر دلایل دیگر درین میان افتد در مدلول
زیاده کند مناسب طبیعت اگر فتح الباب نزدیك اجتماع یا استقبال
افتد یا نزدیك و تربیع قمر با شمس که از مرکز خوانند دلیل تغیر هوا بود
و بارندگی بسیار خاصه که آن دو کوکب یکی صاحب طالع اجتماع یا
استقبال بود و طالع برج آبی یا بادی و اگر برج خاکی بود سرما سخت تر
شود و اگر آن کوکب راجع بود تغیر هوا و بارندگی بغایت بود اما عطارد
چون در برج بسیار ماند هر کجا که بود ابرها انگیزد و علتها در هوا پیدا
شود قمر در بادی ابرها دلیل است چون زاید بود در مسیر و نزدیك
بود باجتماع یا باستقبال و صاعد بود در فلك اوج خود و آن از پس
تربیع اول بود با آفتاب با مقابله و از پس تربیع ثانی با اجتماع چون
این احوال قمر را نزدیك تحویل سال یا فصل اتفاق افتد و قمر میان
طالع و وسط السما بود و یا در ربع که مقابله اوست دلیل بهار بسیار
بود در آن سال یا فصل و اگر کواکب جمع شوند در بروج آبی باران
بسیار باشد و آبها فراوان بود خاصه در حوت بوقت و در برج بادی
دلیل بادهای مخالف شوند چون زهره مغربی بود در وقت باران
و در برج آبی بود دلیل باران بسیار بود **ثم سیم** صاحب طالع
سال یا فصل و اگر کواکب جمع شوند در برج آبی باران بسیار باشد
و آبها فراوان بود خاصه در حوت بوقت و در برج بادی دلیل بادهای

مخالف

مخالف شوند چون زهره مغربی بود در وقت باران و در برج بادی دلیل
آبی بود دلیل باران بسیار بود **ثم سوم** صاحب طالع سال یا فصل
با اجتماع یا استقبال چون از کوکب باران بود و کواکب دیگر از برج
آبی بدو ناظر بوند دلیل بارانهای بسیار بود در وقت خاصه که طالع
برج آبی بود پس اگر آن کوکب قمر بود سیلها باشد و بارانهای تیز و
اگر زهره بود ابرها سیاه برآید و تاریکی شود و بارندگی باندازه بود
و اگر عطارد باشد رعد و برق بیشتر باشد و تاریکی شود و بارندگی کمتر
بود و اگر زحل بود باران ریزه باشد آهسته و دایم و اگر مشتری
بود تغیر هوا بود و بخارها و گرمی و بارندگی نرم **ثم چهارم** عطارد چون
از برج سرعت نقل کند هوا متغیر شود مناسب وقت و برج از گرما و
سرما و باد و نم اما هر کوکب را اثری بود در وقت تحویل بهر برج ولیکن
اثر عطارد ظاهرتر بود چون در وقت تحویل سال زهره و عطارد و
قمر در حوت باشند دلیل آبها و بارانها بسیار بود در آن بهار و سال
و سردی هوا باشد **ثم پنجم** پیوستن قمر با زهره از خانها عطارد
ابرها و بارانها باشد و باد و اگر عطارد با زهره بود یا ناظر سخت تر باشد
ثم ششم اتصال عطارد با زحل یا زهره دلیل سرما بود و بارندگی و دمه و
رعد و برق در هنگام و در غیر آن دلیل شکستن گرما بود و از تغیر هوا و
تاریکی خالی نباشد **ثم هفتم** اگر زهره تابستان مشرقی باشد گرما شکند
و ابرهای پریشان برآید و اگر نزدیك تحویل آفتاب بجدی بود خاصه در
غایت تشریق بود زمستان سرد بود و بارندگی و دمه و یخ بندها و اگر
در فصل تیرماه مشرقی بود زود سرد گردد و غمها باشد اگر رجوع بود با احتراق

که اثر کمتر کند و اکر نزدیک افتاب بسرطان مریخ در حد تشریق بود کرمای
قوی شود در تابستان و علامات شهب افتد و اکر در وقت تحویل افتاب
بجدی در حوالی افتاب شرقی یا مغربی بود ان سرما بشکند **ثمن هشتم**
زحل در بروج ابی دلیل خشکی سال و نقصان چشمها و رودها و کم شدن
تابستان باعتدال بود پس اکر مریخ در بروج ابی بود دلیل خشکی سال
بود و در بروج اتشی در تابستان دلیل سمومها باشد و در زمستان دلیل
شکستن سرما بود و در بروج بادی همین حکم بود اما کمتر و در بروج
بادی حکم همین بود اما کمتر و در بروج خاکی دلیل شکستن سرما بعینه
در وقت سرما و خشکی و در تابستان دلیل شکستن کرما بود **ثمن نهم**
نظر افتاب با مشتری یا مریخ دلیل کرما بود خاصه از بروج اتشی یا بادی
و شکستن سرما بود و نظر مریخ با مشتری یا قمر با این دو کوکب حکم همان دارد
ثمن دهم اکر بوقت تحویل سال یا فصل مشتری و زحل بجرم با هم بوند
در برج هوایی بادها وزد و در برج خاکی سرما شود و خشک و در برج
ابی سرما بود و باران کم و در برج اتشی شکستن سرما بود و کم دوست هوا
و کرفتکی و در تابستان کرما باعتدال بود **ثمن یازدهم** زحل در رابع طالع
سال یا فصل یا اجتماع یا استقبال دلیل خسف و زلزله باشد خاصه که
در برج خاکی و قران نحسین هر دو همین حکم دارد **ثمن دوازدهم** مریخ
در عاشر طالعها دلیل نمودن اتشها بود در هوا خاصه که ان برج بادی بود
یا اتشی و منحوس شده باشد و اکر عطارد با قمر انجا بود یا ناظر نظر عداوت
سخت تر باشد و ذوذوابه پدید اید و ذو ذنب و چون یکی ازین علامات پدید
اید و جرم شمس سیاه لون یا سرخ نماید اثر غضب زود تر و قوی تر بود پس اکر

دودوابه

ذو ذوابه از طرف مشرق پدید اید فتنه و تشویش از ان طرف ظاهر تر شود
و زود تر و در ان جهت اثر عظیم کند و حکم جهت دیکر همین باشد اما کهنه اید
و ذو ذنب اکر در مغرب ظاهر شود اثر او بیشتر پدید اید از جهتی که مردم
او بود ان جهت خراب کرده و لشکرها بیکانه از ان طرف در ایند و
پادشاه و بزرکان و اکابر ولایت را نکبتها رسد و بها دران بلاد نقصان
کند و قحط شود و هوا تباه کرده و بیماریهای صعب پدید اید و وبا افتد
و مرکهای فجاه و دزدیها و خیانتها اشکارا کرده و حربها شود چنانکه
در پیش ذکر رفته است مشرح اما اثر او در ان اقلیم و ناحیه و بلد ظاهر تر
بود که او بر سمت او بکذرد یا او را ببینند و در شهرها که منسوب بود بدان
برج که در وی طالع شده باشد و مثلثات او یا در عاشر ان شهرها
که منسوب بود بدان برج و اثر او را عظیم باید دانستن در فساد عالم
اما ان بدلیل که ثمن بطلیموس را شرح کرده است غیر خواجه حکایت
میکند در اخر کتاب که وقتی ذوذوابه نمود در مصر و قریب یکساعت
بداشت سلطان عهد بقتل رفت و رود نیل بسیار نقصان کرد و
لشکرها بیکانه در امدند و مبالغه فسادها میکنند که انواع قحط
و حرب و خیانتها شد اما انچه ما دیدیم ان بود که در صبح بیست و هفتم
شهر رمضان سنه اثنی و ستین و ستمایه هجریه ذوذوابه پدید امد در
در مشرق از مطلع اسد بوقتی که افتاب در اواسط اسد بود و در ان
شب کسوف بود تحت الارض قریب مانده اصبع و بزرکی ذوذوابه
مقدار سر ادمی بود و از وی دودی سر بالا کرده چنان می نمود که میسوزد
و دود او بالا میرود و میکشد و متلاشی میشود و حرکت او احساس میشود

دو شبانه روز غیر ازخط آفتاب از وی دور میشد و او بر زمین تبت و بلاد مشرق
و اقلیم ترکستان و ختن و کاشغر و فرغانه و ماوراء النهر و خراسان بگذشت
و هر شب خروج تر می‌نمود تا از طرف جنوب قبله غایب گشت شب پنجشنبه دوم
ماه ذی الحجه و مدت مکث او هشتاد و پنج شبانروز بود و چون در اسد
پیدا شده بود اثر او آن بود که در مشرق خلافها و حربها قوی شد و
پادشاهان انکبت رسند و هلاک شدند و قحط شد و بیماریها بدید و وبا شد
و آن زمین چنان شد که گفتند گیاه در او نیست از خشکی و از پادشاهان
انچه زنده مانده بودند در مشرق روی بترکستان نهادند که بخشند و ما
بماه فروتر می‌آمدند تا بما وراء النهر هم عاجز و گرسنه از وبا و قحط
و حرب و ولایتها خراب میکردند و از مردم انچه قوت داشتند همچنین گریخته
می‌آمدند تا در شهر بخارا جمع گشتند و دزدی و خیانت اشکارا شد و
راهها در بند آمد و شفقت برخاست تا حدی که مادر از فرزند بدزدیدی
و خیانت اشکارا شد و راهها در بند آمد کردی و امکان آن نبود که کسی
از دروازه شهر بیرون آید و خواست و ظلم و حرب عوان برسر و انچه
از مردم از ولایتها بالا آنجا آمده بودند بعضی بخراسان آمدند و
بعراق رفتند و هر کجا رسیدند بلا و شآمت دیدند و چون لشکرها
بیگانه که آمده بودند در ماوراء النهر خرابی میکردند ملوک و اکابر
او بقتل آمدند و بعضی از و باطل گشتند و توانگران درویش شدند
و در شهور سنه ست و ستین قران نحسین شد در سرطان نحوست این
بان ضم شد همچنین هر سال وبا و قحط و فتنه می‌بود و در خراسان
آن اثر کرد که عراق از جیحون بگذشت و شهرها غارت کرده و قتل و اسیر فرمودن

اورد

اورد و حرب قوی رفت و او شکسته و نومید بازرفت و بماوراء النهر رسید
و بعلت فالج باطل شد و در نیشابور زلزله و خسف چنان افتاد که خشت
از خشت جدا شد و آب سیاه از زمین او برآمد و قریب هفت سال آن
زلزله در خراسان می‌شد و این شهر نیشابور که اکنون است از آن سوی
نیشابور نیم فرسنگی دورتر از نو بنا کرده اند و بعد از آن سال که این
حالات میرفت در ماوراء النهر مردم ولایتها الا انچه در بخارا بودند
لشکر از خراسان درآمد در اواخر سلخ جمادی الاخر سنه احدی و سبعین
و ستمائه و قتلی عظیم کردند و همه عالمیان و بزرگان و جوانان را بکشتند
و باقی خلایق را یکبار بیرون آوردند و بطرف خراسان روان کردند
و چون خلایق بسیار بودند ضبط نمی‌توانستند عدد از مردم همی
بگریخت و باز گشت انچه را از جیحون بگذرانیدند طفلان و جوانان را
بفروختند و باقی را گرسنه و برهنه بر زمین ایران رها دادند از این اثر
که از در خطای تا به بخارا خلایق را از ولایتها ایران همه بخاری میخواندند
و بعد از آن غارت بزرگ چون مردم جمع شدند در بخارا سیزده کرت
دیگر غارت کردن تا چنان شد که در وی خر و حوش نبوده و قصیده گفته ایم
و چون این حالت را و ذکر غایب شدن فرزند خود نیز در آن یاد کرده ایم
و چون او را در سیاه کوه یافتیم بعد از دو سال و بخریدیم و بسر روضه
مقدسه امیر المومنین علی علیه السلم بردیم و قصیده دیگر در مدح او گفتیم
و بر سر تربت بخواندیم شب آدینه که اصحاب بغداد حاضر بودند و هر دو
قصیده در دیوان اشعار بنده ثبت است و ذکر غایب شدن این سر در
دیباچه زیج که ساخته ایم هم رفته است و ما که درین اقالیم افتاده ایم و سرگردان

مانند این سبب است و پانزده سال از ان واقعه غارت بخارا گذشته است
و هنوز جمع نمی‌اییم و ارام نمی‌یابیم بکوشش و هر چه و چیزی بستن و دل ما بسید
که سبب هر ادهم و اندیشه میشود و تمنا هر که میپرسیم در تدبیر کار خود عاجز
مانده چیست تدبیر که تدبیر بدست کس نیست اللهم احفظنا من هذه
الشدائد والبلایا **شرح دیگر هم در تغیر حال هوا بسبب قرب و بعد کواکب از افتاب**
چون قمر از اجتماع بیرون اید تا بتربیع افتاب نرسد تری کند و از
تربیع تا استقبال گرمی کند و از انجا تا تربیع دیگر خشکی کند و از تربیع
ثانی تا اجتماع سردی کند اما قمر از اجتماع تا استقبال زاید النور است
و از استقبال تا اجتماع ناقص النور و قول دیگر است که قمر از تربیع اول
زاید النور است تا تربیع ثانی و از انجا ناقص النور است تا تربیع اول جهة
انکه نور و ظلمت بوقت هر دو تربیع در جرم متساوی است و چون از تربیع
اول بگذرد نور غالب شود بر ظلمت تا تربیع ثانی و از انجا ظلمت غالب
شود تا تربیع اول اما سه کوکب علوی چون از احتراق بیرون ایند تا بمقام
اول تری کنند و از انجا تا بمقابله شمس گرمی کنند و از انجا تا مقام ثانی
خشکی کنند و از انجا تا احتراق سردی کنند مثل قمر اما زهره و عطارد
از احتراق تا بمقام اول تری کنند و چون راجع شوند باز تا احتراق
در رجعت گرمی کنند و از احتراق تا باز مستقیم شوند خشکی کنند و از انجا
تا احتراق باز سردی کنند اما اگر کوکبی دلیل سردی شود و دیگری
دلیل تری و دیگری دلیل خشکی حالها مختلف در هوا پدید اید و
نخست قوت و ضعف هر کوکبی و امتزاج ایشان پس در ان وقت احتیاط
باید کردن و احکام مناسب امتزاجات کواکب کردن و تفریق کردن دقت

هریکی

هر یکی را از دیگری تا احکام صواب بود و نگاه باید داشت هوا تا جای
چنانچه در دیباجه یاد کرده‌ایم و امتزاج کواکب را چنانکه گفته‌ایم و فصول
سال را و هو اعلم **شرح چهارم هم در تغیر حال هوا از وجه طبیعی**
اگر هوا صافی باشد وقت طلوع و غروب افتاب و دایرها نماید گرد
او بهر لونی و رنگ او سرخ اتش ماند و شعاع او کشیده نماید دلیل
بادها بود و اگر سیاه لون نماید یا سبزی زند یا در پیش او سپیدی
نماید یا گرد او دایره باشد دلیل بارندگی باشد و سردی هوا اما پیش
از اجتماع یا استقبال سه روز بنگرند در موضع قمر و همان صفتها که
در شمس گفته شد در قمر طلب دارند اگر موجود بود حکم همان است
که در شمس گفته‌ایم و اگر گرد او دایره نماید که پنداری حرکت میکند
و یا می جنبد اثر او قوی تر باشد اما اگر افتاب از نقطه جدی بگذرد
در همه عالم سرما شود جهة انکه هر برودت در هوا بود چون افتاب
میل بشمال کند از حرارت او ان برودت منهزم شود و روی بشمال
کرده سردی در عالم پدید امد در هر موضع بحسب قابلیت او و اندک
برودتی که در هر صبح پیدا شود علت همان حرارت افتاب است که چون
طالع شود برودت شب از اثر حرارت او روی بمغرب نهد سردی
در عالم پیدا شود مناسب هر موضع اما اگر کواکب ثابته از انچه باشند
بزرگتر نمایند دلیل بادها باشد و بارندگی و اگر اتشها در راه بینند
که ان را شهاب خوانند دلیل بادها بود و بارندگی از ان جهة که او
برود و اگر از هر جهتی سند بادها مضطرب جهد و بی ترتیب اما
نمودن قوس و قزح در مغرب بوقتی که هوا صافی بود دلیل سرما

باشد و اگر هوا صافی نبود دلیل صفای هوا باشد و در مشرق دلیل سرما بود
در هوا صافی **شعبهٔ چهاردهم در احوال فتنه و حروب** دوازده
اثمار **ثمرهٔ اول در دلایل حروب و جهات کلیات** دلیل حروب و فتنها مریخ است و زحل
و عطارد و اتصالات نحس میان این دلایل و موضع مریخ و زحل و ذنب و
سهم حروب اما آفتاب دلیل پادشاه است و مشتری دلیل مدعی و
خارجی و زهره دلیل مصالحه و قمر دلیل رسول پس اگر در وقت قران میان
این دلایل نظرها افتاده باشد در مدت آن قران حربها و فتنها افتد
پس اگر مشتری مستعلی بوده باشد در قران مدعی و خارجی را وجود باشد
و اگر مریخ وقت تحویل سال قران یا زمان قران در خانهای مشتری باشد
مدعی و خارجی را لشکر جمع آید اما وقت پدید آمدن این احوال آنگاه بود
که انتها طالع قران یا انتها برج قران بیکی از دو خانه مشتری رسد پس اگر
مریخ در برج انتها یا طالع بود رعیت و عوام یار مدعی و خارجی باشند
و اگر مریخ بمشتری ناظر بود قوت بیشتر کند و اگر مشتری در عاشر طالع
بود خارجی بر تخت مملکت رسد و اگر در دیگر خانها بود قوت بیابد
و اگر در خانه نهم بود بگریزد و اگر در چهارم بود در آن بلد یا ناحیه باشد
و اگر در دوازدهم بود درماند و بگیرندش و اگر در هشتم بود باطل
گردد اما اگر مریخ درین وقت بمشتری نظر کند بزحل و عطارد بد
حال بود و زهره ساقط فتنها عام گردد و حرب و قتل افتد اما اگر مشتری
ضعیف بوده باشد در وقت قران و مستعلی زحل افتاده مدعی
بناشد و خروج بدکاران و فرومایگان بود زود باطل شوند اما
اگر مریخ در خانهای زحل بوده باشد بوقت قران مدعی و خارجی را

زود باطل کند مگر در جدی که اندک قوت دارد اما در وقت خروج مدعی
اگر زهره نیکو حال بود صلح رود و اگر در آن وقت نظر علویین باشد
هم دلیل صلح و خیر بود و اگر زهره و قمر نیکو حال بود رسول فایده دهد و الا
نه دهد و اگر بدحال بود سبب فساد شود و اگر در طالع سال قران یا در
زمان قران مریخ قوی حال بود و مقبول در موضع خود در مدت آن قران
فتنها و قتلها کم شود و اگر ضعیف و نامقبول بود قتلها و حربها شود خاصه
که نظر نحس آفتاب با زحل باشد و مستولی بر موضع او هم بدحال بود خاصه
بعداوت با و ناظر بود و اگر مریخ در هشتم بود لشکرها دل بد کنند و اگر
راجع بود در هراس و حیرت منهزم باشند **ثمرهٔ دوم در دلایل جزویات**
تربیع و مقابله مریخ و زحل در وقت تحویل سال یا فصل دلیل حرب
باشد در آن سال یا فصل و اثر تربیع کمتر باشد و این احوال وقتی پدید
آید که تسییر مریخ بزحل رسد یا بشعاع تربیع یا مقابله او و بوتدی از اوتاد
طالع هر روز پنجاه و نه دقیقه و هشت ثانیه مثل حرکت وسط آفتاب بر
توالی و بدتر آن بود که بعد میان مریخ و زحل همان قدر بود که میان وتدی
یا نحسی یا بشعاع نحسی بر توالی پس اگر چنین باشد بدان مدت که تسییر
مریخ بزحل رسد تسییر آن وتد بدان نحس رسیده باشد یا بشعاع نحس
پس فساد شهر درین وقت ظاهرتر شود و اثر قران نحسین زودتر ظاهر
شود و دیرتر بر دارد خاصه در اول سال یا فصل و قوت مدعیان و
خوارج بود **ثمرهٔ سیم** مریخ تحت الشعاع در ابتداء سال یا فصل
فتنها و حربها انگیزد و شبیخون رود و قتلها در نهان و اگر در وتدی بود
از اوتاد طالع ابتداء آن و آن وتد برج منقلب باشد و سخت تر بود خاصه

که رونده بود مریخ بشعاع و بدتر آنگاه بود که این اتفاق در انتها برج
قران افتد **ثمره چهارم** اگر مریخ در تربیع آفتاب بود بوقت تحویل سال
یا فصل قومی با پادشاه خلاف کنند و عداوت اندیشند و اگر مقابله
آفتاب بود دشمنی و مخالفت آشکارا شود و حربها و قتلها و فتنها افتد
خاصه که برج مریخ منقلب باشد و هر انگه مریخ درین وقت راجع بود پس
اگر مقابله آفتاب از حمل باشد و مریخ در میزان بود مخالفان بدی کنند
و خرابی جایها بود و در خوف باشند و پشیمان شوند و بگریزند یا مراجعت
کنند در وقت استقامت مریخ و پشیمان شوند اما اگر مریخ سال حلول
بود بر انتهاء برج قران یا خداوند طالع سال بود و دشمنان سر کنند بر
پادشاه خاصه که در موضع بد بود و دلیر کرده اند و حربها انگیزند پس اگر
مریخ تربیع آفتاب از برج آتشی نکرد دشمنان پادشاه از قبل مشرق
بیرون آیند و سه جهت دیگر را حکم همین است و اگر مریخ تربیع خداوند
خانه آفتاب بود قیاس چنین دانند و مریخ را از خانها غرب سنج خانه
بدتر نحوستر باشد چون از وبال بیرون آید و هبوطی کند در وی
بهبوط میارد و هیچ خانه را از خانها غرب بهتر از قوس نیست از آن
که از آن خانه بیرون نمی آید در وی بشرف ما رفی الجمله است که ضعف
مریخ در ابتداء سال و فصل از زحل دلیل فتنها و شورش و قتلها بود
ثمره پنجم چون مریخ بوقت تحویلهاء سال و فصل بسهم السعاده یا بسهم
الغیب نگرد بعداوت دلیل دزدیها و خیانتها بود و کشتن و دروزدن
و فتنه و حرب و اگر زحل بجای مریخ و با افتد و تنگی بود و خواست و ظلم
ثمره ششم در مبدا سال و فصل بنگرند در برج انتها طالع ولادت پادشاه

یا انتهای عاشر او یا انتهاء طالع جلوس او هر کدام از اینها موجود بود و
مریخ در وتدی باشد از آن طالع خاصه در عاشر دلیل فتنه و اضطراب
احوال پادشاه بود و بدتران باشد که آن وتد موافق افتاد طالع سال
افتاده باشد **ثمره هفتم** اما مریخ اگر در وقت حرب در ربع مشرق
بود از طالع پادشاه ظفر او را باشد و اگر در ربع مقابل او باشد
ظفر خصم را بود و اگر در برجها شرقی بود ظفر لشکر مشرق را بود و سه جهت
دیگر را حکم همین است و اگر چند مریخ ضعیف بود و او را پس پشت دارد
ظفر باشد و این قول ابو معشر است اما ابو نصر ظفری که اصحاب احکام
است میگوید که مریخ از ده درجه ثور تا ده درجه اسد شرقی بود و از انجا
تا ده درجه عقرب جنوبی باشد و از انجا تا ده درجه دلو مغربی بود و از انجا
تا ده درجه ثور شمالی باشد پس مریخ در هر ربع بود از این ارباع ظفر لشکر
ان طرف را باشد و نظر کنند بطول بلد و عرض او و بعرض مریخ اگر شمالی
باشد قوت اهل مشرق و شمال را باشد و اگر عرض جنوبی باشد قوت
اهل مغرب باشد و این قول را از اسرار هرمس شمرند و ابو معشر و ابو المحامد
غزنوی در کفایه آورده است **ثمره هشتم** اگر وقت آن که مریخ دلیل فتنه
و حرب خواهد گشت در اول سال یا فصل سعدی بوی نگرد خاصه نظر
مودت فتنها بقوت بود اما بفعل نیاید و اگر بفعل آید ما لا انگیز و اگر
بفعل آید آن سعد مقبول بود و قوت دارد و مانع از طبیعت آن سعد بود
و موضع او و اگر مریخ در خانها سعدی بود چون آن سعد راجع گردد
مفسدان از فساد باز مانند و اما ظاهر شود بدخواهی ایشان و اگر مستقیم
ماند ظاهر نشود و اگر شود بجایی نرسد **ثمره نهم** در استخراج سهم

دو سهم است که دلیل جنگ یکی را بروز و شب از درجه آفتاب بگیرند تا درجهٔ
هفتم و از طالع بیفکنند و دوم را بروز و شب از درجه مریخ بگیرند تا قمر و
از موضع شمس بیفکنند و دوم را بروز و شب از درجه مریخ گیرند تا قمر و از
پس اگر مریخ با یکی ازین دو سهم بود بنگرد بنظر عداوت فتنه و حرب ظاهر
شود خاصه که در وتد بود و آن وتد برج آتشی باشد **ثمره دهم** اتصال
شمس با مریخ بمودت از حظوظ سعدان نصرت پادشاه باشد و لشکر
و نظر عطارد با مشتری بمودت دلیل بسیار شدن خزانه پادشاه بود و
راستی مستوفیان **ثمره یازدهم** قوت ذاتی تا مستولی بر موضع سهم السعادة
و سهم الغیب دلیل تندرستی ملوک و سلاطین و خلایق باشد و قمر
با راس در وسط السماء دلیل زیادتی دولت و ملک پادشاه بود خاصه
که قمر مقبول باشد و فرزندان آن سال مقبول نمایند و با دولت و آفتاب
در وسط السماء دلیل ظفر ملوک بود بر اعدا خاصه که در نظر مشتری باشد
ثمره دوازدهم قمر چون از اجتماع یا استقبال مقدم باز گردد و اگر بسعدی
پیوندد دلیل خیر و سعادت بود و تندرستی خلایق باشد خاصه که
نظر مودت بود و مقبول و اگر بنحسی پیوندد حکم برضد آن باشد در آن
سال یا فصل اما این عمل در هر اجتماع و استقبال نگاه دارند و حکم
هر پانزده روزی از طبیعت آن کوکب کنند و سعادت و نحوست
نظر قمر با او چنانکه مذکور است در پیش اما پیوستن قمر با عطارد و قمر
که از آفتاب منصرف شود بهر نظر که باشد دلیل اراجیف باشد و اخبار
بد و کساد بازارها خاصه که نظر عطارد بنحس بود و عطارد اگر از
نحسی منصرف شود و قمر بعطارد پیوندد دلیل شدت بود بر خلایق و

تفاوت نرخها خاصه که نظر نحس بود اما اگر بسعدی منصرف شود و بعطارد
پیوندد دلیل اخبار خوش بود و تیزی بازارها و فرح عوام و ارزانی
نرخها و هو اعلم **شعبه پنجم در احکام انتهاء طالع قران و برج قران**
نتیجه اثمار **ثمره اول در دلایل کلی** دلایل قران اصل است و دلایل طالع سال
فرع او و دلایل فصول فرع سال و دلایل اجتماعات و استقبالات فرع
فصول و معظم‌ترین دلایل در احکام سال عالم انتهاء طالع قران و برج
قران است و صاحب او که سالخداه است و صاحب دور از آن جهت که طالع
قران و برج قران و دلایل دیگر بهر چه دعوی کرده باشند در وقت قران آن
چیز در قوت بود و چون نوبت بدان دلیل رسد اخراج آن از قوه بفعل آید و
هنگام موجود شدن آن مواعید است که انتها برج قران یا طالع قران
بموضع آن چیز رسد و دلایل دیگر همچنین پس واجب آن کند که هر سال
نگاه کنند در انتهاآت و سالخداه و بعد از آن بصاحب دور از کواکب
هفتگانه و احکام کلیات سال ازین دلایل کنند از قران قران اصغر
میخواهیم که حکم بیست سال از وی باشد که قران انتهاء دیگر تحقیق در ضبط
نباید چون این مقدمه معلوم گشت در اول سال برج انتها معلوم کنند
از برج قران که بروی اعتماد بیش است و سالخداه و صاحب او اما
اگر سالخداه کوکب مستعلی اتفاق افتد یا مستولی بر جزو قران یا
صاحب دور دلیل قوت حال پادشاه بود و اکابر و خداوندان دولت و
مضاعف شود دولت پادشاه و عالمیان خاصه که سعدان ناظر باشند
بسالخداه و برج انتها یا صاحب دور خاصه که مستعلی یا مستولی یا صاحب
دور مشتری بوده باشد یا انتها ببرج قران رسیده بود اما اگر زحل

مستعلی یا مستولی بوده باشد ودرین وقت مریخ بدو نکرد بعداوت ان
طبیعت برج که زحل ومریخ دران باشد فسادها ظاهر شود از مقاتله و
محاربه خاصه که نظر عداوت بود وتنکی پدید اید وشدت خلایق وایذوه
پادشاه امّا اکر زحل در وقت قران قوی بوده باشد ودرین سال ضعیف
ونقصان حال صاحب دولتان بود وانچه بدو منسوب بود بدکه در امّا
اکر در ان وقت ضعیف بوده باشد ودرین وقت قوی بود احوال پادشاه
وخداوندان جاه بالا کیرد وفراخی بود خاصه که انتها باصل باز رسیده
بود واکر سعدان ناظر بوند کار قوی تر بود امّا اکر این دلایل در فراخی
وسطی نکاه دارند حکمش همین طریق بود امّا ان قوی تر باشد واحوال
خلفا نیکوتر بود وقیاس در قران دیکر همین است ثم دوم دلالت باخر وبا
جون انتها طالع قران با برج قران بدوم رسید صاحب دوران کوکب
بود که فلک او تحت فلک صاحب طالع قران یا صاحب برج قران بود و
سال سیم ان کوکب که فلکش تحت فلک ان باشد وقیاس همین است تا سال
هشتم صاحب دور باز کوکب اول شود پس اکر برج انتها دوم برج قران
باشد واو مسعود بود وسالخداه قوی حال وصاحب دور سعد دلیل
فراخی باشد دران سال وبسیاری کسب ونیکی معاش وتیزی بازار
وروایی معاملتها ومعاونت مردم با همدیکر واین سه دلیل بد حال
بوند حکم برضد بود امّا جون انتها بخانه سیم رسد وسالخداه قوی حال
حال بود وصاحب دور سعد دلیل سازکاری مردم باشد با خویش
وپیوند وبسیاری حرکتها وطلب علم وطاعات ونیکی اعتقاد وزندکانیها
با نفع واکر دلایل بد حال باشند حکم برعکس بود وانتقالات افتد

بی اختیار

بی اختیار امّا جون انتها بخانه جهارم رسد وسالخداه وصاحب دور سعد
یا مسعود بوند دلیل ابادانیها بود ونیکی ضیاع وعقار وبسیاری کشت
وزرع وقوت کارو هقنت وبسیاری ارتفاعات وعواقب امور محمود
بود واسودکی خلایق در اوطان واکر دلایل بد حال بوند مردم جایها خراب
کنند بامید ابادانی وخرابیها پدید اید وکشت وزرع بد بود قیاس هر قران
برج همینست وسالخداه واصحاب ادوار وجون منسوبات برج معلوم
شده است واوتاد طالعها مناسب ان برج نهند که انتها بدو رسیده
بود جنانکه مثالش تا برج جهارم نمودیم تا بان سال سیزدهم ببرج اصل
رسد وما در نوبت انتها همه برجها وکواکب این اصل نکاه دارند که
این برج انتها در وقت قران قوی بوده است یا ضعیف وصاحب او
همچنین اثر خود ظاهر کند مناسب طبیعت خود امّا اکر مسعود بوده
باشد ودرین وقت نحس بود فسادا افتد در منسوبات او از مردم و
اجناس واکر سعد بوده باشد ودرین وقت نیز سعد بود سعادت
وعزت مدلولات او بکمال رسد امّا اکر برج منحوس بوده باشد ودرین وقت
نیز نحس بود احوال منسوبات او بدتر بود واکر سعد بود درین وقت
کار منسوبات او بهتر شود وقوت کیرد وحکم کواکب همین باشد امّا
هر سال که برج انتها مسعود باشد وسالخداه دلیل سعادت احوال
خلایق بود وایمنی وفراخی وتیزی بازارها وروانی بازرکانیها
امّا اکر در برج انتها کوکبی بود نحس فساد حال منسوبات او بود از
طبیعت ان کوکب واز مردم واجناس واحوال هوا ونظرها سعد
بود عزت مدلولات ان برج بکوید وان کوکب ونیکی حال خلایق و

هواو اکر نظرها سعد بخس کواکب در برج انتها بوقت قران افتاده است
نکو اعتبار کنند درین وقت **ثمره سیم** اکر برج انتها طالع قران یا برج
قران موافقت کند با طالع پادشاه یا با تنها طالع یا عاشر او یا با طالع تحویل
او دلیل قوت پادشاه بود و افزونی ممالك و خزاین و اکر دلایل سعد بود
بوجه احسن باشد و نظر پادشاه بر عدل و انصاف بود و اکر نحس بود جور
و ظلم کند و مکروهات بمردم رسد **ثمره چهارم** اکر در برج قران یا طالع
قران یا برج کدخدای بوقت قران سعدی بوده باشد خسوف کلی یا کسوف
کلی اتفاق افتد درین وقت یا ان موضع طالع کسوفات افتد یا در انجا
قران نحسین شود یا از دو نحس یکی بدنب رسد بد احوال پادشاه و
خداوندان دولت و خوف و مکروهات خلایق و اکر این احوال در اواخر
قران واقع شود پادشاه را نکبت رسد و فساد اکابر بود و تغیر احوال
صاحب دولتان و توانکران باشد **ثمره پنجم** در هر برج که سعدی
بوده باشد در وقت قران یا نظر سعدی چون نوبت انتها بدان برج رسد
سعادت پدید امد از جوهران سعد و اکر نحسی بوده باشد شقاوت
و بلا از جوهران نحس و حکم احوال پادشاه از ان برج همان بود اما
در برجی که یکی از دو نیر بوده باشد بوقت قران خاصه نیر اعظم چون
انتها بدان برج رسد زیادتی قوت حال پادشاه بود و حکم سهم السعادت
همین است و اکر سهم الغیب بود تدبیرها کند در کار ممالك و سعادت
او دلیل رایهاء نیك باشد و نحوست او دلیل رایهای بد بود **شعبه ششم**
در احکام خسوف و کسوف هفت ثمار **ثمره اول در دلایل کلی** کسوف را اثر عظیم
باشد در احوال عالم خاصه انکه در وسط السما بود و کسوف مدت

خود مضرت رساند بملوك و سلاطین و اکابر و حاکمان و مقربان ملوك
و توانکران و جواهر و نقود و منسوبات برج کسوف و طالع او و خسوف
بذات خود مضرت رساند بخلفا و خاتونان و خادمان و زنان خاصه
زنان حامله و محکان و مسافران و بنات و امها و منسوبات برج خسوف
و طالع خسوف و کمیت مضرت کسوفات بقدر کمیت کسوفات بود مثلا
اکر کسوف یا خسوف کل باشد اثر او عظیم بود و اکر کمتر باشد کمتر بود
و در افاق چندان موثر نبود اما فاعل مضرت کوکب مستولی بود بر
طالع کسوف و خسوف و برج هر دو و اقوی تر باشد با حوال کسوفات
پس وقت باشد که مدبر یك کوکب بود یا بیشتر حکم بر مدبر قوی تر کنند
و دیکر انرا در مزاج شریك او باید کرد اما از کواکب ثابته وقت باشد
که بتدبیر شایسته بود و فعل او ظاهر تر باشد و باز فعل دو کوکب علوی
از سفلی قوی تر بود و کیفیت و مضرت بر صفت مدبر باشد اما کواکب
ثابته شاید که مدبر بود اکر کسوف یا خسوف در درجه طلوع او اتفاق
افتد یا در درجه ممر او یا این دو درجه طالع کسوفات شود اما اکر مدبر
زحل بود مضرت او ظلم بود و تنکی و هراس و فساد اشیا از مردم
زحلی بود و زحلیان مستولی شوند و از ایشان مشقت و رنج رسد
اما اکر مدبر مشتری بود مضرت از امر معروف بود و نهی منکر و راندن
حد و قصاص و طلب حقوق شرعی و ارزانی چیزها خاصه اطعمه و
بسختی و زور از نان کنند و طبقات مشتری مستولی کردند اما اکر
این هر دو کوکب علوی و مستولی باشد ظلمی پدید اید در صورت
عدل و خوفی پدید اید بر صفت امن و قحطی بر مزاج خصب و قیاس

کواکب دیگر همین است اما اگر هیچ کوکب مستولی نبود کیفیت مضرت
از مزاج این نیر بود واز ذات کسوف یا خسوف وامکان دارد که چون
کسوف کل باشد یا بیشتر او منکشف گردد در برج آتشی از ذوات الاذناب
چیزی ظاهر شود ومضرت آن کسوف بافراط گردد وفسادها افتد
وحرب ومقاتله شود وپادشاهان را نکبت رسد وتبدیل احوال دولتها
چنانکه در مقدمه گفته شد خاصه که شمس بدحال بود یا منحوس نحسی
خاصه در آخر قرانی یا آخر دولتی یا وقتی که جهان مستعد فتنه شده
باشد **تمهید دوم** اگر کسوفی یا خسوفی بدرجه طالع شخصی اتفاق
افتد زیان رساند بتن وجان آن شخص وهم نقصان بصر بود ورفتن
چشم خاصه که در عقده ذنب باشد واگر بدرجه عاشر افتد بدی احوال
عمل ودولت بود وعالم از پادشاه واکابر واگر در بیت المال افتد فساد
حال مال بود ومعاش وخوردن چیزها مفرد حکم بیوت دیگر همین
است واگر خسوف یا کسوف در موضع نیرین یا سهم السعاده اتفاق
افتد مولود را خوف علتها باشد وفسادها ومهلکات وفسادها از رحم
واگر در موضع سهم الغیب افتد فساد قوتهای باطنی بود ورفتن
عقل ونقصان رای وتدبیر **تمهید سوم** قابل مضرت در کسوفات
برج دو بود وطالع او وموضع مدبر در هر دو برج پس اگر مدبر در
برجهاء هوائی بود مضرت او در مردم بود ودر هوا وحیوانات
وانواع طیور ورفتن بادها زیان کار وبودن غمها واگر در برجها
خاکی بود مضرت در حیوانات سم شکافته بود ونباتات وعمارتها
وخوردنیها وبیم زلزله وخسف باشد وسرما وبدی راهها واگر در

برجهاء آبی بود مضرت در آبها بود ومسافران دریا وحیوانات آبی وهجوم
آبی وباران کی بسیار چنانکه خرابیها کند واگر در برجهاء آتشی بود مضرت
در معادن پدید آید وجواهر وفساد زر وسیم وبودن گرما وشکستن
سرما در وقت هر یک وفساد در گوسفند وبز واسب وچهارپایان
پس اگر مدبر در حمل بود فساد شکوفها باشد وآنچه در بهار رسد از
میوها واگر در میزان بود فساد میوهای تر ماهی بود وتغیر هوا واگر
در دو برج انقلاب افتد خرابی جایها بود وتغیر عادتهاء مردم و
مضرت از سرما وگرما **تمهید چهارم** اگر مدبر زحل باشد فساد از انواع
بیماریها بود از آنچه بزحل منسوبست وپدید آید در هوا دود شبه و
وسرما وابرها ومیغها وبیم وبا بود ومضرت در حیوانات بزرگ
وبارکش وفساد حال مشایخ ودهاقین وخاندانهای قدیم وفقرا وگوشه
نشینان واگر مشتری مدبر بود مردم را برانگیزد بطلب مال ومعاش
وحرمت وجاه وفراخی پدید آید وتناسل حیوانات بسیار بود و
هوا باعتدال گذرد ونمها باشد وبادهاء خوش وزد واگر مریخ بود
فسادها پدید آید از خشکی هوا وافتادن خصومتها وقتلها وبیماریها
که بمریخ منسوبست چون تبهاء دایم ووبا وبردن خون واسقاط حمل
وآنچه یاد کرده ایم وبودن دزدیها وخیانتها وخوف سموم بود در
وقت ونقصان بارندگی ونمودن آتشها در هوا وفساد حال اشجار
وتغیر هوا وحال لشکرها وبیماریها در گوسفند واسب وبز وشکستن
سرها در هنگام او وبودن اراجیف واگر زهره مدبر بود فعل او
مناسب فعل مشتری بود در مردم ظاهر شود طلب تزویج وطرب

ومعاشرت وتندرستی مردم ودوری مضرت نباشد وکر سلیطه شدن
زنان وناسازکاری کردن وارزانی برده وملبوسات وخوردنیها واکر
عطارد مدبر بود مزاج ان کوکب کیرد که سرد ویبوستر باشد یا مزاج موضع
خود ظاهر شود از وی مثل ان کوکب وان برج وتغیر حال هوا باشد و
بادهاء مضطرب وکرد باد ومردم تیز خاطر شوند وحیلها سازند و
اراجیف بسیار افکنند وخطها ونامها وچیزها نویسند وخیانتها کنند اما
حکم کلی انست که چون مدبر کسوف وخسوف سعد بود مواضع خود را
سعد کرده اند وتاثیر او بخیری مایل بود واکر نحس بود موضع خود را نحس
کرده اند وتاثیرش بشر مایل باشد واکر مدبران بنظر سعدان مسعود
بوند فساد ومضرت کمتر باشد واکر بنظر نحسان منحوس باشند تاثیر
ایشان در شر زیاده کرده اند از طبیعت آن خود ثمره پنجم در تاثیر مکان
اثر کسوف وخسوف دران شهرها بیش باشد که منسوبات باشند ببرج
کسوف وخسوف وطالع هر دو ومثلثات هر یک وانرا ایراد نموده ایم
در مقدمه پس بنکرند در برج کسوف وخسوف وطالع هر یک تا از کدام
مثلثه است وان مثلثه دلیل کدام ربع است از ارباع عالم وبدانند
که تاثیرات دران ربع بیشتر بود وبلاد ودیار کنند ما وان شهرها
که ببرج کسوف وخسوف وطالع هر یک منسوب بود ثمره ششم در مدت
تاثیر کسوف وخسوف مدت تاثیر کسوفات از ساعت مستوی تمام هر یک
معلوم میشود یعنی از ساعات ابتدا تا انتها هر ساعتی را در
در کسوف شمس یکسال حساب کنند وهر دقیقه را روزی مثلا
اگر ساعات تمام کسوف یکساعت بود ودو دقیقه مدت تاثیر او

یکسال

یکسال ودوازده روز وانر خسوف قمر یکماه بود ویکروز ثمره هفتم در
معظم تاثیرات این تاثیرات را وقتی است که اثر او دران وقت قوی تر است و
دانستن ان از وجه علی انست که ساعات زمانی که میان موضع کسوف
وطالع کسوف است استخراج کنند بدان طریق که بکیرند درجات مطلع
میان موضع کسوف وطالع کسوف ببلد وان ساعات معوجه کنند و
بنکرند که از دوازده درجه نسبت دارد پس هر نسبت که این ساعات
معوجه را بود بدوازده همان نسبت بود وقت معظم را با ساعات
تمام کسوف مثلا اکر ساعات زمانی سه حاصل شده باشد نسبت او
با دوازده ربع بود پس معظم تاثیر کسوف بعد از کذشتن ربعی بود از
تمام ساعات کسوف ودر خسوف حکم همین باشد واکر کسوف یا
خسوف بر افق مشرق واقع شود معظم تاثیرش اول حال بظهور رسد
شجره رابع در هفده شعبات شعبه اول در کیفیت احوال موالید
اثمار شعبه دوم در اخلاق مولود شش اثمار شعبه سیم در صورت
مزاج مولود سه اثمار شعبه چهارم در احوال حواس وقوتهاء نفسانی
مولود یازده اثمار شعبه پنجم در احوال عمر مولود هفت اثمار شعبه ششم
در احکام بیت طالع شانزده اثمار شعبه هفتم در احکام بیت ثانی
شش اثمار شعبه هشتم در احکام بیت ثالث چهار اثمار شعبه نهم
در احکام بیت رابع پنج اثمار شعبه دهم در احکام بیت خامس هشت
اثمار شعبه یازدهم در احکام بیت سادس پنج اثمار شعبه دوازدهم در
احکام بیت سابع شانزده اثمار شعبه سیزدهم در احکام بیت ثامن
سیزده اثمار شعبه چهاردهم در احکام بیت تاسع پانزده اثمار شعبه

پانزدهم در احکام بیت عاشر هشت اثمار شعبهٔ شانزدهم در احکام بیت حادی عشر
پنج اثمار شعبهٔ هفدهم در احکام بیت ثانی عشر پانزده اثمار شجرهٔ رابع
در احکام طالعها مولود بدلایل کلیات وجزویات ومفردات ومرکبات
وعام وخاص در سعادت وشقاوت خارجی وداخلی دوازده خانه
شعبهٔ اول در کیفیت احکام موالید پنج اثمار ثمرهٔ اول در مقدمهٔ این شعبه
طالع مولود عبارت ازان برج است که بر خط افق مشرقی بود بزمان
ولادت دران وقت که بچه از مادر جدا شود ودانستن درجهٔ ان برج را
بالت رصد حاجت باشد هیچ التی بهتر از اسطرلاب نیست تا اگر ولادت
بروز بود ارتفاع شمس گیرند واگر بشب بود ارتفاع کوکبی که بر اسطرلاب
رسم کرده باشند اما بعد از اسطرلاب الات دیگر هست که بدان ارتفاع
کوکبی که بر اسطرلاب رسم کرده باشند اما بعد از اسطرلاب الات
دیگر هست که بدان ارتفاع گیرند وساعات معلوم کنند از روز یا شب
وازانجا طالع استخراج کنند وما عمل این همه را در زیج عمده شرح یاد
کرده ایم اما اگر منجم حاضر نبود والتی نبوده باشد که ان زمان فوت
شود ودریافتن ان ممکن نبود پس استادان این صناعت طریقها
اورده اند وانها را نمودار خوانند تا بدان عملها درجهٔ طالع محقق
شود بوقتی که منجم را خبر داده بودند از زمان ولادت پس منجم ان
زمان را تخمین کند وبگوید که از روز یا شب چند ساعت گذشته
باشد وازان ساعت درجهٔ طالع وا وتاد ثبت کند وبر نمودار عرضه
دارد اگر موافق افتد طالع تخمین بران طالع اعتماد نماید والا از ان
نمودار که خواهد طالع درست کند که تفاوت پیش از نیم ساعت

ویاکم

ویاکم از نیم ساعت نبود که اگر تفاوت پیش ازین بود اصلاح دشوار
پذیرد اما در طالع تخمین عمل نمودارات چون میزان ومعیاری است
ونمودارات بسیار است انچه بروی اعتماد است نمودار سقط النطفه
است که منسوب است بهرمس حکیم ودر نسخهٔ روایات این هرمس را
ادریس پیغمبر علیه السلام گفته اند پس قول او انست که موضع قمر در
وقت سقطهٔ نطفه طالع مولود گردد وطالع سقط نطفه موضع قمر
باشد در وقت ولادت وبعد ازوی نمودار بطلیموس است پس
قول او انست که هرگاه درجهٔ طالع وقت مثال تقویم کوکبی شود که
مستولی بود بر خود مقدم اجتماعی یا استقبالی شخصی از انسان در
وجود اید وبعد ازوی نمودار تیر است وازابر زدشت وارخوس
ودیگر بزرگان ارو الس اسکندرانی وماشاء الله مصری واهل
هند وغیر ایشان هر کسی نموداری یاد کرده اند وما این اعمال را جهت
ان ثبت نکردیم که مطلوب ازین مسوده احکام است ولیکن همه
یات را در زیج عمده روشن مثالها نموده ایم وطالعها ارتفاع لیلی
ونهاری وانچه بکار شود اورده چنانچه هیچ کتاب دیگر حاجت
نباشد کسی را که ان زیج در نظر باشد ثمرهٔ دوم در کیفیت احوال مولود وقت ولادت
قول بطلیموس انست که بناء افرینش ادمی بر هفت قوت است و
هر قوتی منسوب است بکوکبی اول قوت طبیعی است واو بقمر
منسوب است ثانی قوت حیوانی است واو بشمس منسوب است
ثالث قوت شهوانی است واو بزهره منسوب است رابع قوت
تفکر وتذکر است واو بعطارد منسوب است خامس قوت تفکر

و تذکر است عصبی است و او بمریخ منسوب است **سادس** قوت عصبی است
نفسانی است و او بمشتری منسوب است **سابع** قوت ماسکه است
و او بزحل منسوب است پس اگر کواکب بر اسمان بر مثال هفت چشمه اند
بر روی زمین و چنانکه ثمره هفت چشمه زمین که هفت بحر است در
جوف زمین میرود و انجا باصل و عروق اشجار میرسد و هر شجری
بقدر استعداد نصیب خود میگیرد و از ان رسیدن و قبول کردن
نشو و نما حاصل می اید همچنان اثر قوت نفس کلی هفت کوکب می بودند
بواسطه فلک ثوابت و از کدرا انوار کواکب بارکان اربعه میرسد و از ان
اثر موالید موجود می شود و مولود را این استعداد قبولیت ان قوتها
در زمان تولد کسب میگردد بقدر هیات فلک و اشکال کواکب و
حالات هر یک در ان زمان و ثمرات ان بمرور ایام بترتیب ان اجرام
از قوه بفعل می اید هر یک در وقت خویش بمقدار قوت موثر در
مبدا حال و استعداد قبولیت متاثر که مولود است پس چون حقیقت
معلوم شد که حیات و ممات و سعادت و شقاوت و خیر و شر
و نفع و ضر و امثال این که از صفات انسان است ادمی را بدین
قوتهاست و این قوتها اثر انوار هفت کوکب است واجب ان کند
که در ابتداء حال احوال کواکب در قوت و ضعف و موافقت و مخالفت
معلوم کنند تا از انجا حالات مولود را استدلال کنند و حقیقت
انست که سعادت مولود از قوت و موافقت کواکب و شقاوت
از ضعف و مخالفت پس هر کدام کوکب که با قوت تر بود در مبدا
ان حال اثار او در مولود ظاهر تر باشد اما اگر مریخ در وقت طالع نادر

نادر بود وان برج مذکر باشد وضع حمل او اسان بود و اگر مولود مذکر بود
و نیرین در برج مذکر خاصه شمس ان مولود بسلامت ماند و اگر مولود
مونث بود و نیرین در برج مونث باشد خاصه قمر حکم همان است اما اگر
زحل در وقت طالع مادر بود دلیل دشواری وضع حمل باشد و تباه شدن
مولود و اگر در پنجم بود حکم همین باشد و اگر در ششم باشد مادر بعد از
وضع حمل بیمار شود و عجب که معلول ماند و اگر در هشتم بود معلول
ماند و خوف مرگ باشد و مریخ و ذنب درین سه بیت بد باشند **تتمه سیم در**
صحت طالع ولادت حکم هر مولودی از طالع اغاز وجود او کنند و اغاز وجود مولود
زمان سقوط نطفه باید که باشد و بعد یافتن از زمان در وسع منجم نیاید
اگرچه بهوا زمسقط نطفه معلوم میشود اما اعتماد بر طالع ولادتش
باشد جهت انکه احکام بر قوتهای نفسانی است و ان قوتها درین وقت
حاصل است و طالع سقوط نطفه را اثر بود بی شبهه اما تا وقتی که مولود
در رحم بود و چون موجود گشت از حالی بحالی دیگر گشت که از ان عظیمتر
است پس حکم از ان برخواست و برین نشست چون اینجا صورت خلقت او
تمام است پس درین وقت باید شناختن کیفیت و کمیت حالات مولود
و قابلیت صفتهاء حمیده و ذمیمه او درین وقت ضروری باشد چون این
اصل معلوم است واجب کند بر هر عاقل که بمزیت عقل و فضل اراسته
بود دانستن احوال کواکب و بروج در زمان ولادت تا از انجا دلیل کند
بر سعادت و شقاوت مولود از داخلی و خارجی و حیات و ممات و
هر صفت که ادمی زاد را بود **تتمه چهارم در احوال مولود بعد ولادت** بچه
بعد از انکه از مادر جدا شود بمنزله عقده بود از ان جهت که ادمی بر مثال

بنات است مرقوبهای طبیعی پس چنانکه بر غوره حکم انگوری نتوان کرد تا انگاه که در وی صفتهای وی تمام نشود بر مولود نیز هیچ حکمی نشاید کردن تا در وقتی که در وی پیشتر خلقت انسانی بتمام نشود و چون حرکات و سکنات و بر امدن دندان و قوت نطق و امثال این و این در مدت چهار سال شمسی بود و ان چهار سال را مدت تربیت قمر اما دلیلهای تربیت مولود درین مدت دو نوع است خاص و عام خاص درجه طالع است و صاحب و مستولی او و ارباب مثلثات و عام شمس است بروز و قمر بشب از ان جهة که بقای شخص بقوت این دو نیر است و قمر خود مخصوص است باحوال کودکان از ان روی که بچه مزاج قمر دارد که سریع التغیرات خاصه که صاحب نوبت قمر باشد و اگر بروزی بود و صاحب نوبت شمس باشد اندوی هم رعایت پس اگر طالع و صاحب او و هر دو نیر و ارباب مثلثات طالع خاصه که رب اول مسعود باشد و بهمدیگر ناظر خاصه کرد اوتاد بود و هر یک در جایگاه خود مقبول مولود پیوسته تندرست بود و با اقرباء ود از عمر و عزیز در میان عشایر گرم و تربیت تمام یابد اما اگر بعضی دلایل نیکحال بوند یا همه میانه حال باشند تربیت مولود و احوال او بر وسط کرد مناسب ان دلایل و مواضع هر یک اما اگر وقت ولادت یکی از نیرین خاصه نیر نوبت بکسوف یا خسوف منحوس گردد یا نحس او ند بیت ثامن یا رابع اگر ان کوکب نحس بود یا منحوس گردد خاصه در وتد طالع ان مولود زود میرد اما اگر صاحب طالع یا رب مثلثه اول محترق بود یا منحوس گردد یا خداوند ثامن یا رابع خاصه که ان کوکب نحس بود مولود زود میرد خاصه که صاحب ثامن یا رابع مریخ بود اما

اگر نحسی

اگر نحسی در دوم طالع باشد مولود غذا دشوار پذیرد و اگر قمر پس از اجتماع یا استقبال مقدم بر طالع یا بعد از ولادت منحوس گردد ضرر او قوی باشد و اگر مسعود بود نفع او قوی بود اما اگر دلایل یا بیشتر او در وبال باشند یا در هبوط یا راجع یا ساقط یا محترق مولود بیمار ماند و اگر قوی ترین دلایل یا قمر محصور بود بمیان دو نحس در یک برج یا دو برج خاصه که در وتد باشند مولود زود میرد یا بدست و پای او بد ماند و معیوب گردد و عیب او در ان عضو پدید گردد که بدان برج منسوب باشد خاصه که برج قمر معوج الطلوع بود و بدتر ان بود که در بیت ششم بود اما اگر قمر با دلیل دیگر در میان سعدان افتد بسیار کسان تربیت او کنند بشفقت و یابد تربیت تمام اما اگر زهره و قمر از طالع ساقط باشند مولود از مادر تربیت نیابد و بدتر انگاه بود که بیت عاشر یا رابع و صاحب هر دو بد حال بوند و منصرف از صاحب طالع یا ان طالع ساقط باشند اما اگر قمر بعد از سه روز بسعدی پیوندد و بوند خاصه که ان سعد زهره بود مادر یا دایه او را شیر بسیار بود و نیکو باشد و مولود غذا نیکو قبول کند و اگر بنحسی پیوندد یا بذنب رسد شیر نقصان کند و مولود غذا قبول نتواند کرد

شرح حکم در اقسام تربیت مولود تا مدت چهار سال

رب مثلثه اول از طالع دلیل تربیت مولود است از وقت ولادت تا مدت یکسال و چهار ماه و رب ثانی دلیل تربیت اوسط است و بعد از یکسال و چهار ماه است تا دو سال و هشت ماه و رب ثالث دلیل تربیت او اخر است و ان بعد از دو سال و هشت ماه است تا تمام چهار سال پس هر کدام ازین ارباب مثلثات

که قوی حال و سالم بود از مناحس مولود در نوبت تربیت او تندرست
باشد و تربیت نیکو یابد و اگر بدحال بود حکم برضد نشیند خاصه که این
کوکب صاحب سادس یا ثامن بود و اگر راجع بود مادر یا دایه ترک او
کند و اما اگر این کوکب در عاشر بود و نحس یا منحوس باشد یا هابط
بود در افلاک خود یا نحسی دیگر بود بدین صفت مولود از جایی بلند
در افتد خاصه که آن کوکب زحل باشد و اگر آن برج آبی بود در آب افتد
یا در چاه و اگر برج بادی باشد از روزن خانه یا دریچه در افتد اگر برج
آتشی بود در آتش افتد و اگر خاکی بود از دیوار یا از بام خوف باشد
و اگر آن کوکب صاحب ثامن باشد مولود بمیرد و اگر صاحب سادس باشد
عیبی در وی پدید آید در آن عضو که بدان برج یا کوکب نسبت دارد و
اینرا نمودیم که حمل دلیل سر است و اطراف او و برج طالع مثل اوتاد
دوازده خانه اما اگر آن کوکب مسعود بود یا نظر سعدی مسعود باشد و
باشد و صاحب طالع بمودت ناظر بود مولود از آفت نرسد و اگر برسد
صحت یابد و اگر سعدی از اوتاد بود یا ششم یا هشتم مولود بسلامت
ماند و زحمت نیابد **شعبهٔ دوم** در اخلاق مولود شش ثمار **ثمرهٔ اول** در دل
دلالت کلی بر اخلاق مولود خلق مردم خوی بود مردم را و خوها بسیار است و هر یک
خلاف یکدیگر چنانکه صورتهای مردم و لیکن اصل همه از سه قوت
است یکی عقل که منسوب است بعطارد دوم غضبی که منسوب است
بمریخ سیم شهوانی که منسوب است بزهره و فروعات این سه اصل
حد ندارد بسبب ممازجات این سه کوکب با همدیگر و با کواکب دیگر و
بودن ایشان در بروج هر یک اما امتزاج عطارد با مشتری دلیل

قوت

قوت عقل باشد و رایهای صواب و طلب علوم نافع و نمودن دیانت
و خیانت و امانت گذاری و عدل و انصاف و نظر بحقایق اشیا و امور
اخروی و مانند این اما امتزاج عطارد با زحل دلیل رایهای بد باشد و
خطا و جستن علوم مطعون و ناپسندیده بود بغور معانی و باریک اندیش
باشد در کارها و چیزها و اگر امتزاج با مریخ کند رایهای او بمکر و حیلت
باشد و طلب حروب کند و خدیعت و نیرنجات و سیمیا و مانند این و سخن
دلیر بود و موذی باشد و بسیار غضب اما اگر امتزاج با شمس کند رای
او بسروری بود و ملکی و امارت و داشتن علم سهامت و زود کننده
باشد و متکبر و نظر او بکارهای حکومت بود اما اگر امتزاج با زهره
کند رای او بمناکحت و معاشرت بود و طلب موسیقی و شعر و اصوات و
الحان و مزامیر و اوتار و تلطف و خوش سخنی و نیکخواهی خلایق و نظر
با امور دین و اسلام دارد و اما اگر امتزاج با قمر کند رای او بسفر بود و
سیاحت و حرکت و علم مساحت و ملاحی و نظر با سود اسفار دارد
اما اگر همانج دو یا سه کوکب اتفاق افتد با عطارد مزاج همه را بر کب
باید دادن چنانکه در اول کتاب نموده ایم و غالب را از مغلوب جدا کردن
و معطی را از مانع و بنای احکام بران نهادن و دیگرانرا شریک او
ساختن و بر حسب آن اتفاق سخن راندن اما اگر عطارد بخود بذات
قوی حال بود در صورت طالع مولود پیشوای قومی گردد و مردم
رای و تدبیر او تمسک سازند و قول او حجت سازند اما اگر او ضعیف
باشد مولود کم تدبیر بود و از شاگردان یکی باشد اما اگر قوت عرضی
دارد مولود قوی حال بود در علمی که باشد و دران مشهور گردد و محترم

باجاره بود واما اگر بسعدی مسعود بود از هر علمی و روشی که دارد
منفعتها گیرد واگر منحوس بود بنحسی مضرت پیند از انچه بداند **فصل دوم در**
دلایل خاص و عام بر اخلاق دلایل خاص و عام درین قضیه دو نوعست اما عام
دلیل کواکبست و بروج و کواکب عطارد است و زهره و مریخ و قمر
شریک ایشان اما از بروج جوزا و سنبله و میزان دلیل فکرت اند
اما اسد و عقرب و جدی دلیل غمند اما سنبله و میزان و قوس دلیل
عقلند و اما ثور و عقرب و حوت دلیل حمقند و دلایل خاص طالع
است و صاحب و مستولی او و کواکب سعد و قابل تدبیر قمر و قوی تر
همه کواکب سعد است خاصه که در وتد طالع یا عاشر بود و ان موضع خانه
یا شرف او باشد و بعد ازین کواکب مستولی خاصه که صاحب طالع
بود و بعد از ان تدبیر قمر پس هرگاه که کوکبی در صورت طالع سعد بود
مدار خلق ان مولود بر مزاج ان سعد باشد و موضع او اما اگر سعد نبود
مدار خلق بر مزاج مستولی باشد بر طالع اما اگر مستولی نبود مدار
خلق بر قابل تدبیر قمر باشد و موضع او اما اگر قابل تدبیر قمر هم نبود
مدار خلق او بر طالع بود و صاحب او اگرچه ساقط باشد پس بنگرند
اگر دلیلهاء خلق مولود که عامند در برج که باشد که موافق مزاج ایشان
بود از وجه عام پس حکم اخلاق ان مولود از وجه خاص و عام کنند مثلا
چنانکه عطارد سعد است از دیگر کواکب بعقل و او در برج بود که
بعقل منسوبست از انچه گفته ایم مولود را عقل بکمال باشد خاصه
که عطارد مشرف افتاده باشد پس هر کجا دلیل خاص و عام جمع اید
مدلولات ان بکمال رسد چنانکه در مبحث امتزاج شرح داده ایم

پس از

پس از دلایل خاص و عام هر کدام که بذات قوی تر باشند اثر ایشان در خلق مولود
ظاهرتر بود و ضعیفتر اثرش نهان تر بود **فصل سیم در دلایل جزوی**
اخلاق دلیل جزوی بر اخلاق بسیار است انچه قریب است انست که اگر
دلایل خلق یا بیشتر ان در برج ثابت باشند مولود ساکن بود در کارها
و با وقار و اهسته و بر رای خود ایستاده و متواضع بود اما اگر در برج
ذوجسدین بوند مولود رنگ امیز بود و مضع و خوض کند در کارها
و فتان اما اگر در برج منقلب افتند مدح و ثنا دوست دارد و بنزدیک
باش بود و بجا التفات و خواهد که هر صنفی و علمی بداند و امیزنده بود با مردم
اما اگر دلیلها خلق یا بیشتر او در برج بهیمی باشد مولود خلوت جوید و متنفر
بود از خلایق و اگر دلیل راجع بود رای که دران باشد و بر یکچیز قرار نکند
و در کارها متحیر ماند اما اگر بر موضع دلایل خلق نحسان مستولی بوند مولود
چیزها بطعم و بدمزه دوست دارد و بویهای ناخوش را خوش کند و فعلها
و شیوهاء ناپسندیده را قبول کند اگر عطارد و زهره و مریخ از طالع
ساقط بوند خاصه که در برج بهیمی بوند مولود احمق بود و بد کوی
و بدخلق و تهمت نهند و دروغ سان اما مریخ اگر قوی بود و زهره
شریک او مولود مایل بود بطرب و فسق و فجور و لهو و زینت ساختن
بطریق عنف و زور و عربده کننده باشد اما اگر قوت زهره را بود و
مریخ شریک او دلیل همان کند اما با لطف و شیرین سخنی و مزاج و بازی
اما اگر قوت مریخ را بود بشرکت عطارد دروغ گوی بود بحجت و خصومت
و خلاف کننده سخن خود باشد و بران حجتها ارد و در سخن تند و تیز
باشد اما اگر عطارد قوی بود و مریخ شریک او مولود خم کننده بود

ومزدور و منافق پیشه و نمام و راغب بتهمت و تضرب و اما اگر قوت زهره را
بود و شریک او عطارد مولود جوینده عزلت باشد و خلوت و طالب
حکمت و حق گفتن و سخنان خوش و شیرین و معنوی و شعر و غزل و ندیم
موسیقی و زدن ساز اما اگر قوت عطارد را بود و زهره شریک او
مولود شاعر بود و بمشاعره و بمناظره و منادمت مایل و سخنان نیک
و خوش گوید و طرب انگیز باشد و با موسیقی آشنا و رقاص بود خاصه که
دلایل در برج میزان باشد یا طالع برج میزان بود اما اگر عطارد در
برج بااو انبود مولود شعرخوان باشد و بنظر مشتری مقری شود و اگر
زهره در برج بااو انبود مولود قوال شود خاصه در میزان اما این قوتها
از روی ذاتی و عرضی تفاوت پیدا کند احتیاط باید کردن در معارضه
و تفریق آن مستحضر باید بودن بوقت احکام **ثمره چهارم در حکم مفردات** باید
دانستن که مهارت طبع در کارها از قوت دلایل خلق است و حماقت طبع
از ضعف دلایل خلق و منفعت از چیزها بسعادت دلیل است و مضرت
از نحوست او و شهرت یافتن از وتد و رفعت از صعود در افلاک و
خمول و کم نامی از سقوط دلایل و حضیض و تحت الارض و تحت الشعاع
و عزت از شرف و ذلت از هبوط و راحت و صحت از خانه و بیخ و رنجش
از وبال و شادی از فرح و اندوه از طرح و حیرت و تعویق در کارها
و پشیمانی از رجعت و بیماری از احتراق اما اگر در صورت طالع دلایل
موصوف باشند بصفات پسندیده و در مواضع نیکو و قوتها ذاتی
و عرضی دارند مولود نادره جهان بود و آراسته بصفات و اخلاق
که شرف کمال و فضیلت انسان راست از خارجی و داخلی اما اگر

این

این دلایل منحوس و ضعیف و ساقط بود و تحت الشعاع و هابط یا در
موضع بد باشند خاصه که هیچ کوکبی ناظر نبود بطالع مولود در مرتبه
بهایم بود و بیقدر و خسیس ماند و بدتر آن بود که دلایل در برج بهیمی
بوند یا برج گنگ که نه گفتن داند و نه اشنیدن خاصه که طالع یکی
ازین بروج بود **ثمره پنجم** در مواضع عطارد اگر عطارد در خانهای
زحل بود خاصه در دلو مولود فکرهای صواب کند و طلب علم فلسفه
و طلسمات و هندسه و مانند این دارد اما اگر در خانهای مریخ بود مولود
دشنام دهنده بود و بداندیش خاصه در حمل و عیب ساز و کینه کننده
بود و خدیعت دوست دارد اما اگر در خانهای زهره بود خاصه در ثور
مولود هزل گوی بود و دروغ زن و تهمت نهنده و بخود مغرور و عجب
آرنده و در میزان لطیف طبع بود و زیرک و بسیار مزاح و اگر در خانهای
مشتری بود خاصه در قوس مولود دبیر بود و مدرس و منشی و فقیه
و در حوت حکیم و داننده علوم دقیق و اگر در خانه قمر بود مولود معامله
ساز بود میان عوام و کافی و عمارت دوست و مدقق در معیشت و
معجب و مدبر خود و اگر در خانه آفتاب بود مولود تیزچشم بود و تند و
بزرگ باش و قهار و اگر در سنبله بود صاحب رای بود پیش بزرگان و
مستوفی و فاضل و دبیر و اگر در جوزا بود داننده حکمت بود و کم ثبات
و زیرک و فاضل و نویسنده یا نقاش **ثمره ششم در دلایل برج مفرد**
هرگاه که طالع شخصی سنبله افتد آن شخص مصالح خود را نکو سازد چنانکه
بمرتبهای عالی رساند خود را بعقل و کفایت چون وزارت و نیابت و
مانند این و اگر طالع حوت بود حکم همین باشد و لیکن مولود خود را

بمنصب قضا وحکومت رساند اما اگر طالع جوزا بود در کارها تعطیل
کند وزیان آورد وخود را از مرتبهاء عالی پندارند واگر طالع قوس بود
حکم همین باشد ولیکن خود را بیقدر کند نزد عالمان ومفتیان اما اگر
طالع حمل باشد مولود خود را بدست خود هلاک کند بسبب مبارزت و
دلیری وخیانت وکارهای لشکریان واگر طالع میزان بود حکم همین باشد
ولیکن بسبب زنان وراندن شهوت اما اگر طالع ثور بود مولود خود را
رنجه دارد وستیزه کار بود ودر زحمت اندازد وسبب بیماری وعلت خود
شود ومکروه از زنان وشهوات ودواب دارد وحیوانات پرورد
وقرض دوست بود وبدکار باشد وطلب طلسمات دارد وخادمان و
دروغ گفتن وکاهلی نمودن پسند وخود را معالجات بد کند وطالع
عقرب مثل او باشد ولیکن بسبب مبارزت وخیانت ومکروه از
فساد وشر اما اگر طالع دلو بود مولود دشمن انگیز باشد ودواب
دارد وحیوانات پرورد وقرض دوست بود وبدکار باشد وطلب
طلسمات دارد ومکار ودروغ گشد واگر جدی بود مولود کاسب باشد
وسخت کوش در جمع مال ونگاهدارنده بود اما اگر طالع سرطان
بود مولود رسالت دوست دارد وسیاحت والفت گیرد با عوام اما
اگر طالع اسد بود مولود ریاست طلبد وسروری وپیشوایی وصحبت
ملوک واکابر اما این حکم مفرد است وطبیعی در مرکبات تفاوت کند
شعبه سیم در صورت مزاج مولود سه اقسام **قسم اول در [illegible] دلایل او**
صورت ومزاج مولود از روی کلیات چنانکه بران اعتماد افتد
بر طبیعت متز بود ویا بر طبیعت مستولی وطالع یا مستولی بر موضع

قمر یا بر صاحب طالع پس اگر در صورت طالع کوکبی مسعود بود او قوی
ترین دلیل بود برین احوال اگر مسعود مستولی بر طالع مدبر این احوال
باشد واگر این هر دو حاصل نیاید حکم بر مستولی موضع قمر بود واگر
او نیز باشد مدبر صاحب طالع بود واگر این چهار دلیل حاصل آیند
آنکه قوی تر بود مقدم دارند ودیگران شریک او باشند چنانکه
نمودیم چون این مقدمه معلوم شد دلایل مفرده نیز یاد کنیم **قسم دوم در صورت**
مزاج مولود بدلایل مفرده اگر مدبر برین حال زحل بود واو مشرقی باشد مولود
سیاه چرده بود یا انگبین رنگ وبادان تن وسیاه موی وسینه او موی
ناک باشد وبدبار بود ومعتدل بالا وگران طبع بود وغالب بر مزاج
او سردی باشد اما اگر مغربی باشد مولود گندم گون بود وسیاه چشم
ولاغر تن وخورد اندام واندک موی وغالب بر مزاج او سردی وخشکی
بود واگر مشتری مدبر افتد واو مشرقی باشد سپید اندام بود وپاکیزه
وبسیار موی وبزرگ چشم ودراز بالا وساکن وکم سخن وکم آزار و
غالب بر مزاج او گرمی وتری باشد اما اگر مغربی بود رنگ او سپید
بود ونیکو لون نباشد وموی کمتر دارد وشهلا چشم وخورد اندام
بود وغالب بر مزاج او تری باشد واگر مریخ بود ومشرقی باشد رنگ
مولود سرخ وسفید بود وازرق چشم بود ونیکو قامت وبادان تن
ومیانه موی وغالب بر مزاج او گرمی وخشکی باشد اما اگر مغربی
بود خرد اندام باشد وخرد چشم وسرخ موی وسرخ رنگ واندک
موی وکوتاه گردن وغالب بر مزاج او خشکی بود واگر زهره مدبر باشد
واو مشرقی باشد مولود پاکیزه روی وکوتاه گردن وغالب بر مزاج

او خشکی بود و اگر زهره مدبر باشد و او مشرقی باشد مولود پاکیزه روی و شیرین
اندام بود و خوب صورت و معتدل قامت و نازک تن و سیاه موی و دراز
موی و اندام او بر تابان مانند بود و مقبول بود و نیکو شکل و خوش حرکات
بود و سیاه چشم و شهلا چشم و تیز شهوت بود و مزاج او معتدل بود میان گرمی
و تری اما اگر مغربی باشد رنگ و سپیدی بود که بزردی زند و معاشرت
دوست دارد و جامه زیب و لطیف طبع بود و نیکو قد و بسیار موی و سیاه
چشم و مولع براندن شهوت ناپاک و غالب بر مزاج او تری بود و اگر عطارد
مدبر بود و مشرقی رنگ مولود گندم گون باشد مایل بسیاهی و معتدل
اندام و باریک تن و نیکو الفت و خود چشم و میانه موی و غالب بر مزاج
او خشکی بود اما اگر مغربی بود رنگ او بسبزی زند از گندم گونی و لاغر تن
بود و خوب اندام و باریک اواز و چشم او در مغاک رفته بود و حدقه او
مانند حدقه بز بود و تیز فهم بود و غالب بر مزاج او گرمی و خشکی باشد
و اگر شمس مدبر بود مولود لاغر تن باشد و رنگ او بزردی زند و بزرگ
سر بود و قوی بصر و معتدل قامت و با شکوه و همت و غالب بر مزاج
او گرمی و خشکی بود و اگر قمر مدبر بود و در مشرق باشد مولود سپید
رنگ بود که بسبزی زند و نیکو منظر بود و متحرک و پاکیزه اندام و غالب
بر مزاج او سردی بود اما اگر در مغرب بود فربه باشد و سست اندام
و نیکو معیشت و بسیار رنگ و رنگ او مایل بزردی و روشن و در ان
موی و اعضای او در حرکت و تیز کام باشد و غالب بر مزاج او تری
بود اما یاری دهند بزین کواکب را چنانکه افتاب یاری دهد در
هیات و جمال و فربهی و بزرگی قامت و در گرمی و خشکی مزاجها

اما قمر یاری دهد در اعتدال هر صفتی و تری مزاجها و حرکت **ثم سیم**
در احکام کوکب [illegible] خمسه متحیره چون در اول تشریق بوند مولود تن اور بود و
توانا و قوی جثه و چون مقیم و راجع بوند مولود قوی تن و معتدل قامت
بود و جلد و چون راجع بود تن مولود خورد بود و ضعیف و چون
مقیم استقامت بود مولود معتدل تن باشد و چون در شعاع شمس
بود مولود خسیس باشد و دون همت و تار و افتها بدو رسد و رسیده
بود اما صاحب طالع در ذروه فلک تدویر بود مولود کثیف بالا باشد و
تن اور و طرف بالای او قوی تر بود اما اگر در حضیض بود مولود
کوتاه قامت بود و خورد اندام و طرف زیر او قوی تر بود اما اگر در
بعد اوسط یعنی درمیان ذروه و حضیض باشد یعنی در نزدیک یکی
از دو مقام مولود معتدل اندام بود و میان قوی و کمرگاه اما اگر
اتفاق چنان افتد که صاحب طالع در اوج بود یا نزدیک باوج خاصه
که ذروه تدویر باشد و در ان وقت هم بر ذروه تدویر باشد بالاء مولود از
حد اعتدال بگذرد بدرازی و اگر این اتفاق در حضیض افتد بالاء
او در غایت کوتاهی باشد اما اگر درجه طالع او اوایل برج افتد مولود
دراز بالا بود و اگر از اواخر برج افتد کوتاه بالا و اگر از اوسط بود باعتدال
باشد اما اگر بشهر دلایل درازی یا کوتاهی و فربهی و لاغری و قوت
و ضعف رنگ و مزاج حوت با همدیگر موافقت کنند مولود را از حد
اعتدال بگذرانند از ان صفت در هیات و مزاج و رنگ در وقت
احکام ملاحظه تمام باید کرد **شعبهٔ چهارم در احوال حواس و قوتهای نفسانی**
یازده اثمار **اول در حواس ظاهره** پنج حس است اول حاسه سمع است یعنی

شنودن آوازها و لحنها بتوسط هوا کلی و حدوث آن از گوش است و تربیت
کننده آن زحل است بشرکت مریخ ثانی حاسه بصر است یعنی دیدن الوان و
اشکال و حدوث آن از چشم است و تربیت کننده او شمس است بشرکت
قمر ثالث حاسه شم است یعنی بوییدن چیزها و دانستن بوی خوش از
ناخوش بسبب هوا و حدوث آن از بینی است و تربیت کننده او زهره است
بشرکت مریخ رابع حاسه ذوق است یعنی چشیدن طعامها و دانستن تلخ
از شیرین و بامزه از بیمزه و حدوث آن از زبان است و اطراف دهان
و تربیت کننده او عطارد است بشرکت قمر خامس حاسه لمس است یعنی
دانستن نرم از درشت و گران از سبک و این قوت در همه اعضا
پیدا کننده است و بیشتر در سر انگشتان است و تربیت کننده او قمر است
بشرکت زحل اما هر کدام ازین کواکب قوی بود و در خانه ششم
و هشتم و از نحوس آن حس که بدو منسوب بود بکمال باشد و اگر ضعیف بود
یا در آن دو بیت باشد یا نحس بنحوس آن حس ناقص بود و یا خلل کند
همه دلایل پاک بود از نحوس و قوی حال یا بیشتر ایشان بهمدیگر ناظر
باشند دلیل سلامتی هر پنج حواس بود و بر ترقی بودن آن قوتها اما
اگر دلیل قوی حس از نحس منصرف شود و بسعدی متصل گردد یا از
موضع نیک روی بموضع بد آرد یا دو بند بود بخصیص یا راجع
خواهد شد یا در شعاع خواهد رفت آن حس که بدو تعلق دارد خلل
پذیرد و در نقصان افتد و اثر آن وقتی ظاهر شود یا قوت گیرد که
نوبت بنوع از انواع بدو رسد و آن اثر بحسب قوت و ضعف آن دلیل
باشد در وقت تربیت او ثم در دلائل حواس باطن همچنانکه حواس

ثالث قوت متفکره است و اورا معبره نیز خوانند

ظاهر پنج است حواس باطن نیز پنج است و در اسم و صفت ایشان خلاف
بسیار است پس آنچه مشهور است آنست که اول قوت وهم است و اورا
خاطر نیز خوانند ثانی قوت مصوره است و اورا مخیله نیز خوانند
رابع قوت حافظه است و اورا ثابته نیز خوانند خامس قوت ذاکره
است و اورا ناطقه نیز خوانند و این حواس باطن اگرچه هر یکی بصفتی
و فعلی مخصوص است چنانکه حواس ظاهر اما افعال این حواس مسلسل
است بیکدیگر و یک فعل تا تعلق نسازد بدیگری و موصوف نشود
بدان صفت بمیانجی عقل و نفس بعالم محسوس نیاید و معلوم نشود
و مارا غرض ازین آنست که هر یکی ازین پنج حس بکوکبی منسوبست
از خمسه متحیره چنانکه قوت وهم منسوبست بمشتری و قوت مصوره
منسوبست بمریخ و قوت متفکره منسوبست بزهره و قوت حافظه
منسوبست بزحل و قوت ناطقه منسوبست بعطارد پس هر کدام
کوکب که قوی حال بود ازین پنج کوکب بقوتهای ذاتی و عرضی آن
حس که بدو منسوبست بکمال باشد و اگر ضعیف بود آن حس نیز
ضعیف بود و چون کوکب بقوتهای ذاتی و عرضی داشته باشند
حواس ظاهر و باطن سلیم و بی نقصان مانند اما قوت و ضعف
این حواس را بدان طریق استدلال کنند که در حواس ظاهر گفته
شد در اتصال و انصراف و دلایل و حالات دیگر که در دلایل
حواس ظاهر یاد کردیم بزیاده و نقصان آن حواس و آن اصل را
نگاه دارند ثم سیم در دلایل عقل دو قوت دیگر است در آدمی یکی را
عقل عملی خوانند و معاش و دوم را عقل نظری و غریزی گویند

پس آدمی بعقل عملی تواند شناختن نیکی از بدی وظلم از عدل و
بدین عقل معلوم او شود که مصلحت او در کدام امر بهتر است از
امور دنیاوی وعالم شاهد تا شخص بدان قیام نماید واورا بنامهای
دیگر گفته اند واو منسوبست بمشتری ثانی عقل نظری است که بدو شناسد
وتفریق کند میان حدوث وقدم وارواح واجسام واورا بنامهای
دیگر نیز خوانند وگویند واو منسوب است بآفتاب پس هر کدام ازین
دو نیر قوی حال بوند در مولود از عقل بکمال باشد. اما اگر قمر
بقوتهای عرضی موصوف بود اثر او عظیمتر باشد واگر آفتاب
بقوت ذاتی آراسته بود اثر او قوی تر بود واگر این هر دو نیر بهمدیگر
ناظر بوند نظر مودت وبطالع نگرند یا بصاحب او یا بهر دو خاصه از
اوتاد این هر دو قوت در مولود بغایت ونهایت باشد ومولود
در امور دینی ودنیاوی زیرک بود ودانا وهر مصلحت را در وقت
او کذا بمعنی بجای آورد چنانکه که باید ودر انده ناموس باشد واگر
نظر عداوت بود کارها بعنف سازد ودر علم سیاست نیک باشد
واگر هر دو ضعیف باشند واز طالع وصاحب او ساقط مولود
در کارهای دنیاوی واخروی بی تدبیر بود وجاهل ومجهول
ماند **ثمر چهارم در نسبت قوتهای نفسانی بکوکب** قوتهای نفسانی بر
سه قسمند که تربیت دهنده بود اشخاص را اول روح طبیعی است
که بموضع او در جگر است ونتیجه او سه قوت است اول قوت غذا دادن
دوم قوت بالیدن سیم قوت توالد وتناسل اما فعل این روح
در چیزها کثرت طلبیدن است واشتها وتعطیل در کارها و

کاهلی

کاهلی واز زوجیت ودر زنان وتعت بودن ودر از نگاهداشتن و
صبوری واو از تأثیرات قمر است بشرکت مشتری ثانی روح حیوانی
است وموضع او در دل است ونتیجه او دو قوت است اول فعل کردن
ودوم دریافتن چیزها اما هرچه آدمی را خشم وقهر کردن وبغض
وحسد وکینه وطمع وشجاعت وتفوق جستن وتحمل وقاعده بدین
روح تعلق دارد واو از تأثیر آفتاب است بشرکت مریخ ثالث روح انسانی
است واورا ناطقه نیز خوانند وقول بعضی آنست که در موضع او
دماغ است اما در حقیقت اورا منشأ یاد کرده اند وهر قومی را
در وی قولی است ومحققان گفته اند که او از عالم غیب وارواح است
وتعلق او در آدمی نیز چون قوتهای دیگر است واین قوت است
که آدمی را از حیوانات جدا کند واورا باری تعالی بخود اضافه
کرده است که نفخت فیه من روحی ودیگر فرموده که قل الروح من
امر ربی وهرچه طلب علم است وادب وحکمت وسعادت آخرت
وجستن نجات از ضلالت ورستگاری طلب داشتن از عالم طبیعت
تا شوند بعالم آخرت ومعاد قصد وصفت اوست پیای عقل
نظری وبعضی گفته اند که او همان عقل نظری است وتربیت کند
او عطارد است بشرکت مشتری پس کدام ازین کواکب که قوی حال
باشند بقوتهای ذاتی وسعود بدیشان ناظر ونحوس ساقط در
مولود آن روح بکمال بود واثر او ظاهرتر باشد ونتیجه آن بغایت
رسد وهر کدام که ضعیف بود اثر او پوشیده تر باشد واما اگر
کواکب بهمدیگر ناظر بوند ودر اوتاد باشند این همه قوتها عظیمه

بود و در تر اید و ظاهر و اما ان اصل را نیز اینجا انکاه هلا رند که در ثمره
حواس ظاهر کفته شد در زیاده و نقصان بسبب اتصال و انصراف
و دیگر حالات و دلایل اما قوت دیگر است که او را خارج طبیعت
خوانند و ان قوت سبب فساد مزاج است و باطل شدن شخص و
او خاص بزحل دارد و بعضی کسان کفته اند که شریک او قمر است و
از جزویات شریک او ان کوکب است که دلیل مودت باشد در صورت
طالع چنانکه نموده شود **ثمره پنجم در عوارضها و افتهای نفسانی** این
حالات از ساقط بودن عطارد و قمر است از همدیگر و سقوط هر دو
از طالع و صاحب او و اگر در برجهای بهیمی بوند بدتر باشند و مولود
سخت احمق باشد و جاهل و اگر نحسان بدیشان ناظر بوند یا ایشان
منحوس بوند در مولود بیماریها پدید اید از انواع صرع اما اگر
طالع بروزی بود و زحل در مرکز و تدی باشد خاصه وتد طالع
مولود را جنون پدید اید خاصه که در برج ثور بود اما دیوانه
ساکن بود و کم ازار و خاموش و اگر طالع شبی بود و مریخ بر مرکز
وتدی خاصه در طالع حکم همان بود که مولود دیوانه شود و دیوانه
مضر باشد و متحرک و ان بدتر بود که قمر و عطارد چنان بود که
کفتیم **ثمره ششم** اگر مریخ بروز بر حاق وتد بود و زحل بشب خاصه
که یکی ازین دو نحس در سرطان باشند یا سنبله یا حوت یا بعضی
ازین در طالع بوند در سر و دماغ مولود رطوبت غلبه کند خاصه
که ان نحس مستولی بود بر موضع قمر و با عطارد و قمر منصرف از
اجتماع یا استقبال خاصه که در عقده راس بود و در عقده ذنب

بدتر باشد پس مولود را دیو زده و پری زده خوانند و هر علت که بسبب
غش کردن و هذیان کفتن بود ظاهر شود و ترس و بددلی و تهمت
پدید اید خاصه که مریخ در طالع بود و بدحال یا راجع بود و بدتر ان
که سعود از وی ساقط باشند یا او با ذنب بود پس ممکن باشد که
مولود از ترس و خیال بد انکه نفس خود را باطل کند و یا مصالح
خود را بسیاری بزیان برد خاصه که طالع میزان یا حمل بود **ثمره هفتم**
بودن نیرین در بروج مذکر را افزایند در تذکیر مردان و در طالع
زنان مایل کرده اند ایشان را بفعل مردان و اگر نیرین در بروج
مونث باشند مایل کرده اند مردان را بافعال زنان تا بافعال
مردان **ثمره هشتم** بودن زهره و مریخ در بروج مذکر را افزایند انچه
کفته شد در افعال مردان و زنان خاصه که در قران هم بوند و اگر در
برج مونث باشند در تانیث زنان زیاده کنند و مردان را بفعل
زنان برند **ثمره نهم** اگر طالع مولود عقرب بود و زهره در طالع و
زحل بد و ناظر بود مولود فعل زنان کند یا مخنث باشد و اگر مریخ در
ثور بود و طالع ثور باشد حکم همان بود و زینت کننده باشد و اگر
زن را طالع بدین صفت افتد از عقرب یا ثور ان زن سفری کنند
عقرب قوی‌تر بود و لباس و روش و شکل مردان دارد **ثمره دهم**
اگر عطارد و زهره و مریخ در بروج مونث باشد خاصه در سنبله
یا حوت یا عقرب و زحل بدیشان ناظر بعداوت خاصه زهره یا عطارد
مولود اگر مرد بود عنین باشد و اگر این دلایل در بروج مذکر بوند
و مولود زن باشد عقیم بود و بمردان بی رغبت خاصه در سنبله یا

میزان که هر دو برج عقیم‌اند و اگر این دو دلیل در بروج مذکر و مونث باشند
و با همدیگر ناظر و منحوس بوند و بعضی در هفتم بوند و بعضی در طالع
و زحل در هفتم بود مولود فاعل و مفعول بود **ثمره یازدهم** چون زهره
و مریخ در برج مونث باشد و عطارد بزهره و ناظر و یکی از اینها در
ششم بود مولود بغلامان و خدمتکاران مایل بود و بسیار غیرت
باشد در کسان خود خاصه که دلایل ضعیف بود و اگر زهره ساقط بود
از طالع مولود کم شهوت باشد و اگر این دلایل بصاحب پنجم یا بصاحب
یازدهم نگرند مولود عاشق شود و بر امردان و اگر این دلایل در
بروج مذکر باشند و ناظر بطالع مولود عالی بود و در این فعل تیز
شهوت باشد اما اگر طالع خانهای مریخ بود مولود دلیر باشد در این
فعل و اگر خانهای زهره بود کمتر کند و پوشیده تر و اگر خانهای عطارد
بود فعل او بر توسط بود و امردان او را دوست دارند اما اگر مریخ
در خانهای زهره بود یا زهره در خانهای مریخ یا هر دو در خانهای یکدیگر
مولود تیز شهوت باشد و پلید کار و بهمه نوع که هر کس بوی رود ا
بود و حکم طالع زن همین باشد و اگر صاحب طالع در هفتم بود یا در
و از برج بهیمی باشد مولود با حیوان جمع آید و بمعانقه اتصال کند
و لذت از خود رساند خاصه که عطارد با زهره بود یا نظر دارد والله
اعلم واحکم **شعبه پنجم در احوال عمر مولود پنج اثمار ثمره اول در مقدمه**
این اصول هیچ شبهه نیست که شناختن احوال اعمار عند الله است
تعالی و تقدس اما بندگان این صنعت شریف بتجربه و قیاس اصولی
چند یاد کرده‌اند و آن دو دلیل است یکی هیلاج دوم کدخداه و

هیلاج دلیل روح است و کیفیت عمر و کدخداه دلیل جسم است و کمیت عمر
اما اول کسی که در کیفیت و کمیت عمر سخن گفت هرمس بود و بعد از هرمس
بطلمیوس که تلمیذ اوست و بعد از آن دیگران دیگر چون هیلاج دلیل
روح است و کدخداه دلیل بدن نظر و موافقت هر دو با هم بقای
شخص باشد اما حکماء طبیعی گفته‌اند که اعمار مردم همچون نسب است
بمیراث رود چندانکه عمر پدر و جد و قبیله او بوده باشد عمر مولود نیز
همان قدر باشد یا چیزی بیش و کم و ابو معشر در کلیات اعمار می‌گوید
که اگر میلادی اتفاق افتد بوقت تحویل قران وسطی و طالع یکی از
دو خانه زحل یا مشتری باشد و در مولود نهاری آفتاب هیلاج بود
و یا در مولود لیلی قمر هیلاج بود و هر یک از ین هر دو هم خود کدخدا
بود و کواکب دیگر قوی حال بوند و در اوتاد و ناظر بهیلاج یا کدخدا
بمودت ممکن باشد که مولود سالها قران وسطی عمر یابد و آن دویست
و چهل و هفت سال باشد بتقریب اما اگر این اتفاق بوقت قران
کبری افتد و دلایل بقا قایم کرده چنانکه گفتیم ممکن باشد که
مولود سالها قران کبری عمر یابد و آن نهصد و هشتاد سال بود
بتقریب و عمر نوح باستشهاد آورده است اما قول بعضی کسان
آنست که چون آفتاب هیلاج باشد و در خانه یا در شرف خود
بود هم او کدخداه باشد عطیت کبری خود دهد و آن صد و بیست
سال باشد پس اگر قمر بدو ناظر بود بنظر مودت از وی بیست سال
در افزاید و همچنین زهره هشت سال و عطارد بیست سال و
مشتری دوازده سال مبلغ صد و هشتاد و پنج سال باشد و قمر دو

نحس ساقط بوند انکدخداه واجب کند که مولود بدین عطیه برسد
وابو معشر هم برین قول است اما جمهور بر انند که عمر مولود از صد و
بیست سال که عطیه کبری افتاب است در نکذرد واین وقتی شاید
که افتاب هیلاج بود ودر حظ خود باشد با هم او کدخداه بود واکر
بهیلاج دیکری کدخداه بر و باشد باید که سالم باشد از نحوس و
طالع وکواکب دیکر قوی حال باشند وناظر بطالع اما اکر این کدخدا
قمر بود وان شرایط مذکور حاصل بود وممکن باشد که مولود صد و
هشت عمر یابد که عطیت کبری قمر است **نوع دوم در طلب هیلاج**
مقرران پنج اصل یاد کرده اند که هر یکی را از ان هیلاج خوانند اول
نیر اعظم است که چشمه قوت حیوانی است ومایه زندکانی وثانی
نیر اصغر است که چشمه قوت جوانی است ومایه زندکانی وثالث
نمو ومایه کون وفساد است وثالث ورابع نتایج این هر دو واند و
ان جزو مقدم است وسهم السعاده است وخامس درجه طالع
پس چون درجه طالع محقق شود واوتاد ومواضع کواکب معین
شود اکر طالع روزی بود نظر با فتاب کنند اکر اورا در طالع
یابند یا دهم وهفتم یا یازدهم یا پنجم یا دوم یا هشتم یا نهم پس
او شایسته بود بر هیلاجیت واکر بدین صورت نبود نظر بقمر
کنند اکر او نیز در طالع بود یا دهم یا هفتم یا یازدهم یا چهارم
یا پنجم یا دوم یا هشتم یا نهم یا سیم بهیلاجیت شایسته بود والا
ترک او نیز کنند ونتایج هر دو بنکرند پس اکر طالع اجتماعی
بود روزی یا شبی اول جزو اجتماع بنکرند اکر در اوتاد بود

یا مایل الاوتاد شایسته بود بهیلاجیت والا بسهم السعاده نظر کنند
اکر او نیز در اوتاد بود یا مایل الاوتاد شایسته بود بهیلاجیت والا
بسهم السعادة نظر کنند اکر او نیز در اوتاد بود یا مایل الاوتاد شایسته بود
بهیلاجیت والا ترک او نیز کنند اما اکر طالع استقبال بود روزی یا
شبی نخست بسهم السعاده بنکرند اکر نشاید بعد از وی بجزو استقبال
نظر کنند واکر این هر دو نتیجه نیرین در اوتاد یا مایل الاوتاد نبوند و
نیرین نیز شایسته باشند پس هیلاجیت بر درجه طالع ثابت شود که او
بطبع هیلاجیت اما اکر در طالع شبی قمر مقدم بود بر شمس اکر در
اوتاد یا مایل الاوتاد ونهم وسیم نبود بشمس بنکرند بهمان صفت و
ترتیب که در شمس کفته ایم واجتماع یا استقبال مقدم یاد در روز
وشب اعتبار کنند واکر این چهار اصل هیچ نشاید درجه طالع هیلاج
باشد واکر درجه طالع هم نشاید مولود را عمر نباشد اما قول متقدمان
انست که در طالع روزی وشبی اکر افتاب در ربع مذکر وبرج مذکر
بود وشایسته بود بهیلاجیت الا در خانه دوازدهم وششم اما قمر بروز
وشب خواه بالای زمین باشد وخواه زیر زمین اکر در ربع مونث و
برج مونث بود شایسته بود بهیلاجیت ودر نهم شاید نیز اکر در
برج مونث باشد وافتاب نیز در نهم شاید اکر برج مذکر بود که
فرح اوست وقمر در سیم شاید بروز وشب که فرح اوست وقمر در
سیم شاید بروز وشب که فرح اوست اکر برج مونث بود اما قول دو
روشوس انست که افتاب در بیست هفتم نشاید که هیلاج بود اکر برج
مونث باشد ودر بیست هشتم شاید اکر برج مذکر بود چنانکه یاد کرده ایم

در تجربه اول که ربع مذکر از درجه طالع است تا درجه عاشر و آن ربع دیگر
که در مقابله اوست اما از درجه عاشر تا سابع ربع مونث است و آن
ربع دیگر که در مقابله اوست و بدانند که بسیار است اختلاف اقاویل
درین عمل پس آنچه پسندیده تر است و محقق و معتمد اینست اما شایستگی
و ناشایستگی هیلاج از دو وجه باشد یکی بمواضع چنانکه گفته شد
دوم بکدخداه چنانکه اگرچه هیلاج بموضع شایسته بود چون او را
کدخداه نباشد او همچون روحی بود بی بدن پس بهیلاجیت نشاید که از
هیلاج تنها مولود عمر نیابد تا کدخداه نباشد اما از روی حقیقت
هیلاج و کدخداه دو برابرند در صورت طالع جهة بقاء مولود از نیّرین
و غیر نیّرین چنانکه نموده شد پس این اقاویل را در زایچه طالع بموقع
و ترتیب هیلاجات نهادیم در مواضع شایسته روزی و شبی از آنچه
در پیش گفتیم و سطر اول زایچه طالع که بسرخی نوشته است طالع روزیست
و سطر دوم که بسیاهی نوشته شبی و درین عمل زیجها بسیار کشیده اند
ازین مختصر

ثمره سیم در طلب کدخدا چون هیلاجیت بر یکی از آن پنج اصل ثابت شود ویرا
کدخداه طلب دارند و کدخداه آن کوکب بود که مستولی باشد بر موضع هیلاج
از ارباب حظوظ او و ناظر بود اگرچه بدرجه نباشد بر حیث جایز بود اما
بعضی کسان اتصال بمحل نیز روا داشته اند اما اگر شمس و قمر بهیلاجیت
شایسته باشند و در خانه یا شرف خود بوند اولیتر باشد بکدخدایی اما
وقت باشد که در صورت طالع هر پنج دلیل هیلاج باشند بموضع و
کدخداه داشته باشند نیز پس حکم بدان نهند که از همه قوی تر باشند بمحل
و کدخدا و کثرت هیلاج دلیل قوت جان است و سلامتی مزاج و بسیاری
کدخداه دلیل عمر است و خوشی عیش **ثمره چهارم در کیفیت عمر**
هر کوکبی را چهار عطا است اول عظمی ثانی کبری ثالث وسطی رابع
صغری اما عطیه عظمی در دولتها و ملتها بکار دارند و باقی را در
موالید و کدخدا عطیت عمر بحسب موضع خود دهد چنانکه اگر بر حقیقت
وتدی از اوتاد باشد سالهای کبری خود عطا کند و اگر بر حقیقت مایل
الوتد بود سالها وسطی عطا کند و اگر بر حقیقت زایل بود سالهای صغری
خود در عطیت کدخداه زیاده کند و اگر از درجه مایل الوتدی نگردد ثلثان
عطیه صغری خود زیاده کند و اگر از درجه زایل الوتد نگردد ثلث عطیه
صغری خود زیاده کند اما بعضی گفته اند اگر سعد در وتد بود سالهای
صغری خود زیاده کند و اگر در مایل الوتد بود سعد سالها ماه زیاده
کند و اگر از زایل الوتد بود سعد سالها روز زیاده کند و اما اگر نیّرین
ناظر بوند بکدخداه بنظر مودت زیاده کنند در عطیت چنانکه گفتیم و
بنظر عداوت همان نسبت کم کنند از عطیت کدخداه و اگر نحس بکدخداه

نکرد بعد او وت انو تدی سالهای صغرای خود از عطیت او کم کند بهمان

نسبت که در سعدان کفته شد که هر زیاده کند در هر خانه اما نظر بودت

نحسان نه چیزی کم کند و نه زیاده اما در افزایند در خوشی عیش مناسب

نظر و قبول و رد او و سعدان نظر بخش خود چیزی کم نکند پس اگر کدخدا

قوی حال بود مولود خوش عیش باشد با راحت و فراخ روزی و تربیتها

نیك یابد و پیوسته تندرست بود و عطیت خود را تمام کند و اگر ضعیف

باشد مولود نزار باشد و بیمار ناك و اندوهکین و کم تربیت و عطیت

خود تمام نتواند کردن اما اگر کدخداه محترق بود بکدخدایی نشاید مگر

در خانه یا شرف خود بود و سعود بدو ناظر باشند اما اگر ان سعد که بکدخداه

ناظر بود قوی حال بود و نظر قبول باشد از مایلی الوتد چهار دانك سالها

صغری خود زیاده کند و در زایلی الوتد دو دانك چنانکه کفته ایم و همه

تمام کرده اما اگر ضعیف بود و نا مقبول ماه و روز زیاده کند اما

حکم نحس که کم کند همین باشد اگر ضعیف بود و نا مقبول سالها کم کند

و نه ماه و روزی و اگر قوی حال بود و انجا بها نیک نکرد و ماه و روز

کم کند اما ابو المعشر اورده است در موالید کبیر که اگر وضع هیلاج

و کدخداه پیش از مرکز و تدی بود تا غایت پنج درجه انها هم از حساب ان

وتد دارند اگر از ان برج بود نه از برج پیش از وی اما بسیار طالع مولودها

در نظر امد عمل استادان معروف که در استخراج هیلاج و کدخداه

و دیکر دلایل تسویه البیوت را اعتبار نکرده بوده اند و رجحت دانکا

داشته بوده اند و در بعضی طالعها دیده شد که حکم او از صاحب او کرده

بوده اند اگر چه درجه طالع او اخر برج افتاده بود و التفات نکرده بودند

بدان پنج درجه که پیش از مرکز هر بیت است که از اول درجه متمه و مرداد خوانند

و در بعضی طالع دیده شد که چون درجه طالع بعد از پانزده درجه برجی

افتاده بود حکم ان طالع هم از صاحب طالع کرده بودند و هم از صاحب برج دوم

و همچنین هر دوازده خانه طالع را چنین عمل نموده بودند و ابو الحامد

غزنوی در کفایه اورده است که معتبر چنین است و اگر پیش از پانزده

درجه بود حکم او از صاحب و متولی او کنند و متقدمان بر انند که

پنج درجه پیش از مرکز هر بیت ضعیف بود چنانکه کفته شد بی انکه

تمسك بحزی سازند با حجتی ارند و دعوی میکنند که چون کوکب در ان

پنج درجه بود بیت کذشته از وی بی بهره شده باشد و هنوز بدرجه

بیت دیکر نرسیده بود از ان بیت از وی نصیب نیافته باشد پس چون

این پنج درجه نه با این خانه نسبت دارد و نه با ان خانه پیش پس او را ضعیف

داشتند و میته و مردار خواندند و بعضی کسان درجات حشو کفتند

و میکویند چون کوکب درین حد بود ضعیف باشد چه بیت کذشته

از وی بی بهره شده باشد و چون هنوز بدرجه بیت دیکر نرسیده

باشد از ان بیت از وی قوتی نیافته باشد اما بعضی از اصحاب کفته

اند که طالع هر درجه که باشد کو باش قوت طالع از اول صبح طالع

بود تا درجه طالع و غایت قوت او در اخر برج طالع باشد که اغاز

قوت طالع پیش از درجه او بود به پنج درجه و نهایت قوت وی اول

پنج درجه برج دیکر اما اصح انست که اغاز قوت طالع از اول برج

است و غایت قوت او بر درجه طالع و نهایت قوت اخر برج اگر چه

درجه طالع اخر برج افتاده باشد جهت انکه قوت طبیعی هر برجی بدیکری

نسبت ندارد پس کواکب چون بطالع در اید اغاز کند از مزاج خود قوت
دادن طالع را بامتزاج طبیعت طالع و چون بدرجه طالع رسد قوت
او بتدریج بکمال رسیده بود چون از ان درجه بگذرد قوت او روی
بنقصان نهد تا در اخر برج منتهی گردد و چون به برج دوم انتقال کند
اغاز کند اثر قوت خود نمودن بهمان نسبت که گفته شد از مزاج خود
و طبع ان برج همچنین تا دوازده خانه طالع پس بحکم این مقدمه کوکب
در بیتی که بود حکم او ازهمان بیت کنند اما بعضی گفته اند که بیت را
اعتبار کنیم بهمین طریق که گفته شد وقتی که حکم بر حالها ظاهر مولود کنیم
سعادتها خارجی و تسویه البیوت را اعتبار کنیم وقتی که حکم بر حالها
باطن مولود کنیم و سعادتها داخلی اما در استخراج هیلاج و کدخدا واجب
بود اعتبار تسویه البیوت جهة انکه این عمل داخل بدنست و بروح بخار
بدن تعلق دارد اما در استخراج کدخداه بعضی گفته اند بیت را
اعتبار کنیم که او دلیل عمر است و عمر از جمله قوتهاء باطن است اینست
حقیقت این عمل با قاویل بزرگان رحمهم الله **ثمره پنجم در نمودن صورتها**
طالع نوع ضع کواکب طالعها اگر واقع شود از سه نوع بیرون نباشد یا قایم
بود یا مایل یا زایل و علت این تفاوت از عرض بلدان باشد اما
قایم ان بود که طالع برج افتد و مرکز بیت دوم از ان برج که بعد از وی
بود و سیم همچنین تا دوازده خانه اما مایل چنان بود که طالع برج بود
و مرکز برج دوم او از برج سیم و مرکز سیم او از برج چهارم پس مرکز
عاشر او از برج یازدهم بود اما زایل چنان بود که طالع برج افتد
و مرکز دوم او هم از ین برج افتد و مرکز سیم او از دوم باشد و مرکز

چهارم

چهارم از سیم پس مرکز عاشر او از برج نهم بود **مثال طالع قایم** طالع میزان است
سیزده درجه و عاشر او سرطان پانزده درجه و مشتری در پنجم بده درجه
و عاشر او سرطان پانزده درجه و مشتری در پنجم بده درجه و پنجاه و پنج
دقیقه و زحل در پنجم به پنج درجه و چهل و نه دقیقه پس مشتری در اخر
قسمت چهارم است بتسویه و بیرون از درجات خمسه و زحل در
چهارم بتسویه پس حکم مشتری از بیت پنجم کنند و حکم زحل از چهارم
مثال طالع مایل طالع جدی است ببیست درجه اخر و مرکز دوم او از حوت به پنج
درجه پس عاشر او میزان بود از عقرب و مرکز ثانی عشر قوس بود از
جدی بشش درجه و مریخ در جدی باول درجه و زحل در جدی بده
درجه پس مریخ درین صورت در بیت یازدهم بود و حکم وی از انجا
کنند انها که بتسویه البیوت اعتبار دارند و زحل در بیت دوازدهم
و حکم او از انجا کنند **مثال طالع زایل** طالع سرطان افتد باول برج
و مرکز دوم هم از سرطان باشد در بیست و سه درجه پس عاشر او حمل
باشد از حوت و مشتری در بیست و پنج درجه سرطان بود و افتاب از دهم
طالع پس حکم مشتری از دوم طالع کنند بتسویه و حکم افتاب از دهم طالع
پس از ینجا معلوم گشت که کوکب در دوم طالع کنند بتسویه و حکم افتاب
از دهم طالع پس از ینجا معلوم گشت که کوکب وقت باشد که از یک برج
در سه برج مضمر بود چنانکه مریخ در مثال طالع مایل در جدی است
که طالع است اما بتسویه در یازدهم است پس اگر مریخ درین صورت
باول حوت بودی در دوم طالع بودی بتسویه چون مرکز ثانی از پنج
درجه حوت فرض کرده ایم اما چون طالع قایم افتد مولود با وقار

بود و بالا او در حد اعتدال و مزاج او معتدل باشد جهة آنکه اوتاد
دلیل چهار طبع اند پس راستی اوتاد دلیل اعتدال مزاج بود اما اگر
طالع مایل افتد مولود شتابکار و کوتاه قد و متغیر مزاج و رای
گردان و کم ثبات اما اگر طالع زایل بود مولود کاهل بود و دراز بالا
و گران کار و متغیر حال **ثمره ششم در بیان کیفیت عطیت کواکب** گفته اند عطیه کبری
آفتاب مقدار درجات یك ثلث است از دور فلك وان صد و بیست
درجه است و هر درجه را سالی گرفته اند پس عطیه کبری او صد و بیست
سال است اما حکم قمر مثل آفتاب است که عطیه او هم یك ثلث است و
او چون قدر دوازده درجه در محاق می افتد این مقدار را از صد و بیست
کم کرده اند باقی صد و هشت ماند بعد هر درجه سالی گرفتند پس
عطیه کبری او صد و هشت سال است اما عطیه صغری آفتاب مقدار
درجه شرف اوست بهر درجه سالی پس نوزده سال است اما عطیت
وسطی او مجموع ربع عطیه کبری و نصف عطیه صغری اوست وان
سی و نه سال و نیم باشد و بقول دیگر عطیت وسطی او نصف کبری
و نصف صغری وان شصت و نه سال و نیم باشد اما قمر را عطیت
صغری او بیست و پنج سال است بقدر آنچه او در هر جزوی که باجتماع
پیوندد باز بیست و پنج سال دیگر باید تا در همان جزو مجتمع شود اما
عطیت وسطی مجموع ربع عطیت کبری و نصف عطیت صغری اوست
چنانکه در آفتاب گفته شد پس مبلغ این نیز سی و نه سال و نیم باشد
مثل آفتاب و بقول دیگر نصف هر دو عطیت است وان شصت
و شش سال و نیم باشد اما پنج کوکب دیگر را عطیت کبری مثل درجات

حدود هر یکیست از حدود مصریان بهر درجه سالی اما زهره در هر جزوی
که محترق شود بعد از هشت سال باز در همان جزو باحتراق رسد پس
عطیه صغری او بعد این سالها که گرفته افتد و مریخ را در پانزده
سال این حال افتد و مشتری را در دوازده سال و زحل را در سی
سال و عطارد را در بیست سال پس آن مقدار سالها عطیه صغری
هر یکیست اما عطیه وسطی هر یك ازین پنج کوکب نصف کبری و نصف
صغرای او باشد که هیچ خلافی و نیرین را در عطیت وسطی آن
کسان که خلاف کرده اند بدین قیاس کرده اند و ما همه را درین
جدول نموده ایم

ثمره هفتم در تعدیل عطیت کدخداه بزیاده ونقصان

در پیش گفته شد که اگر کدخداه بر حاق وتد بود عطیت کبری دهد و اگر
بر حاق مایل الوتد بود عطیت وسطی دهد و بر حاق زایل الوتد
عطیه صغری دهد اما اگر کدخداه از درجه وتد درگذشته باشد
و او بعد افتاده از آن وتد قسط آن بعد از تمام عطیه او کم باید کردن

وحکم مایل وزایل وکوکب زیاده کنند وکم کنند همین باشد واین عمل را
تعدیل القسط خوانند وخلافها هست درین عمل آنچه پسندیده تر است
اینست که اگر کدخداه میان وتد ومایل الوتد افتاده باشد بعد یکی
از درجه وتد تا درجه کدخداه بدرج سوا او را مسافت نام نهند باز
نقصان کند عطیت وسطی او از کبری او وآن باقی را تفاوت نام
نهند باز درجه وتد را از مایل الوتد کم کنند وباقی را اساس نام
نهند پس مسافت را در تفاوت ضرب کنند وبر اساس قسمت کنند
قسط بعد کدخداه از وتد حاصل اید ساه وماه وروز وساعات
ودقایق آن قسط بعد کدخداه از وتد حاصل اید سال وماه وروز
وساعات ودقایق از تمام عطیت کبری کدخداه کم کنند آنچه ماند عطیت
معدل بود بحسب بعد او از درجات وتد مثال طالع قوس بچندین
ح ر مرکز مایل الوتد انجدی این یط ومشتری کدخداه در قوس بچندین
یه ر درجه طالع از وی کم کردیم باقی ماند مسافت این ٥ مجلس او بر
دقایق این ٥ ٢٤ سالها وسطی از کبری کم کردیم باقی ماند تفاوت این
لج و نیم واین سی وسه سال و نیم باشد سالها را در دوازده ضرب
کردیم وشش ماه با آن جمع کردیم شد همه ماه این ٤٥٢ پس درجه
طالع از درجه مایل کم کردیم باقی ماند اساس این اح ل برج ودرجه
ودقیقه مجلس او بر دقایق این ١٢ ٢٠ پس مسافت را در تفاوت ضرب
کردیم گشت مضروب این ٩٨٤٩٥ این را بر مجلس اساس قسمت کردیم
شد خارج قسمت این ٤٨ واین همه ماه بود وکسر ماند این ١٩١٤ پس
ماهها را بر دوازده قسمت کردیم حاصل اید چهار سال وآن کسور را

درین

درین ٣٦٥ ایام ضرب کردیم شد مضروب این ١٥٦٩٨٠ هم بر آن اساس
قسمت کردیم شد مضروب خارج این ٧٣٣ واین همه ایام بود وکسر
ماند این ٧٣٣٤ این ایام را بر سی قسمت کردیم حاصل اید ماه چندین کط
وروز چندین مح پس آن کسورها درین ٢٤ ساعات شبانروز ضرب
کردیم شد مضروب این ١٠٥٧٠٤ این را بر همان مقسوم علیه قسمت
کردیم شد خارج این ٥ واین ساعات بود وکسر ماند این ٦٤٤
در شصت ضرب کردیم شد ٣٨٦٤ وهم بر آن مقسوم قسمت کردیم
حاصل شد این ط دقایق پس مبلغ این عمل باشد چندین د ما یه ط
وآن چهار سال بود ویازده ماه وهیفده روز وپنج ساعت ونوزده
دقیقه پس این تعدیل را از تمام عطیت کبری مشتری که هست چندین
عط کم کردیم باقی ماند این عد سط ط واین هفتاد وچهار سال باشد شمسی
ودوازده روز وهیجده ساعت وچهل ویک دقیقه وسالهای قمری
باشد شمسی ودوازده هفتاد وشش سال وسه ماه وبیست روز
وهیجده ساعت ویازده دقیقه پس این مقدار عمر طبعی مولود باشد
اما بعضی کسان مسافت را از کدخداه گیرند بمایل الوتد وهمین اعمال
کنند آنچه حاصل اید از تعدیل از از عطیت وسطی افزایند اما اگر
کدخداه میان مایل الوتد وزایل الوتد باشد عمل همین است لیکن عطیت
صغری از وسطی کم کنند تا تفاوت حاصل اید اما اگر کدخداه میان
زایل بود وآن وتد دیگر عمل همین باشد لیکن تمام عطیت صغری را
تفاوت نام نهند وقسط نقصان او را تمام از وی کم کنند اما در
زیاده ونقصان سعود ونحوس آنست که حصه هر یک را همچنین معدل

کند پس اگر سعد یا نحس در عقدی بود عمل همانست اما اگر در مایل
یا زایل بود طریق انست مثال درجه زایل این ز سا ل تقویم زهره این
ز شا از درجه زایل کم کردیم باقی ماند این ر کح و این مسافت باشد مجلس
او بدقایق این ۲ ۲ ۹ زهره چون بتسویه در مایل الوتد است درین وقت
عطیت صغری او که هشت سال است هشت ماه بود بقول بعضی
و در زایل هشت روز پس عطیت زایل او را که هشت روز است از
هشت ماه کم کردیم باقی ماند تفاوت این ز کب هفت ماه و بیست و
دو روز مجلس او این ۲ ۳۲ ۲ و این همه روزها بود پس درجه مایل الوتد
که هست این ط سا ط از زایل که هست این ز سا ل کم کردیم ماند اساس
این ا مه کح مجلس او بدقایق این ۲۰۹۸ پس مسافت را در تفاوت ضرب
کردیم گشت مضروب این ۲۱ ۴۱ ۳۶ این را بر اساس قسمت کردیم
گشت خارج این ۱۰۲ ایام و کسری ماند این ۱۴۰ ازین کسور ساعات
و دقایق بیرون اوردیم چنانکه نموده ایم حاصل امد این سه پس این
ایام را بماه بردیم و با همدیگر جمع کردیم شد چندین ح سه ی و این
سه ماه و دوازده روز و دوازده ساعت و بیست دقیقه باشد و چون
زهره میان درجه مایل و زایلست اما بتسویه در بیت مایل است این
تعدیل بر عطیت هر بیت زایل او که هشت روز است زیاده کردیم
شد چندین ح ی بری و این سه ماه است و بیست روز و دوازده ساعت
و بیست دقیقه و این قسط زهره است که زیاده کند در عطیت مشتری
پس این عمل بر عکس عمل اول است که مسافت از زهره گرفته ایم بدرجه
زایل و او در مایل است اما مثال دیگر اوردیم در نقصان کردن نحس

که در زایل

که در زایل است تا در وتد و مایل الوتد و زایل الوتد مثال حاصل باشد
مثال درجه زایل این و ر کو درجه عاشر این ه که نه تقویم زحل این م ل
درجه زایل از وی کم کردیم باقی ماند مسافت این ی و مجلس او این ۴۶۴
پس عطیت صغری زحل که سی سال است در وتد نصیب بیت زایل آمده
روز بود از ان سی سال کم کردیم باقی ماند تفاوت این کط یا و این
چند سال بود و یازده ماه سالها را در دوازده ضرب کردیم تا ماه شد و
یازده ماه با او جمع کردیم شد مبلغ چندین ۳۵۹ و این همه ماه بود
پس درجه بیت زایل از وتد عاشر کم کردیم باقی ماند اساس چندین لح لط
مجلس او بدقایق این ۲۳۵۹ پس مسافت را در تفاوت ضرب کردیم
گشت این ۶۰۷۶ ۳ ۳ بر اساس قسمت کردیم شد خارج این ۱۴۸
و این همه ماه بود و کسر ماند این ۹۲ ۵ پس ماهها را سال بردیم یعنی بر
دوازده قسمت کردیم حاصل امد سی دوازده سال و چهار ماه و
از ان کسور ماه و روز و ساعت و دقایق حاصل کردیم چندین [illegible]
[illegible] با ان سالها و ماه جمع کردیم مبلغ چندین [illegible] و این دوازده
سال است و هفت ماه و سه روز و چهارده ساعت و پنجاه و شش
دقیقه این مبلغ را از عطیت صغری او کم کردیم که زحل میان زایل
و میان وتد است باقی ماند این [illegible] سال و ماه و روز و ساعت
و دقایق پس این اثر زحل است که نقصان کند از عطیت کدخداه چون
درین عمل اندک وقتی هست بسبب تفریق کردن سال و ماه و روز
مثالها او را شرح نموده شد شعبه ششم در احکام بیت طالع شانزده
اشمار ثمره اول این شعبه احکام طالع چون بر طالع مولود حکم خواهند کرد

اول دلیل طلب دارند و محکمترین دلایل مستولی باشد از ارباب حظوظ
چنانکه نمودیم در اول کتاب و اگر هیچ کوکب مستولی نباشد حکم بر
صاحب طالع نهند اگرچه ساقط بود و درجه طالع اما اگر مستولی از
یکی زیاده باشد قوی‌تر را مقدم دارند و دیگر را شریک او سازند اما
اگر در صورت طالع کوکبی مسعود افتد حکم کلیات مولود را از مسعود کنند
و اگر مسعود از یکی بیشتر بود قوی‌تر را مقدم دارند و دیگر را شریک او
دلیلهای خاص و عام را نیکو اعتبار کنند و این اصول در هر دوازده خانه
واجب باشد اما ارباب مثلثات طالع و بروج دیگر را نیکو بدانند
که رب اول طالع دلیل بر ثلث عمر اول مولود بود و رب دوم دلیل است
بر ثلث اخر عمر پس هر کدام کوکب ازین سه دلیل که قوی‌تر بود مولود در
ایام تربیت او ظاهرتر باشد اما رب سیم شریک رب اول و دوم بود
در خیر و شر و چون نوبت بدو رسد این دو شریک او نباشند مگر ناظر
بوند که معاونت نمایند بحسب نظر و ارباب مثلثات هر دوازده
خانه را حکم همین است اما بعضی مردم که در اول عمر درویش و کم سعادت
بوند در میانه عمر یا اخر عمر درویش و بی‌حرمت کردند و چند نوع دیگر
که درین صورت اتفاق افتد یکی سبب ان ارباب مثلثات بوند
از جمله اسباب و حکم و عزل و سفر و حضر و اخذ دوازده خانه منسوب است
همین باشد **ثمره دوم در احکام مستولیان بر طالع** اگر مستولی بر طالع
زحل باشد و او قوی حال بود مولود دوراندیش باشد و زیرک و
قوی رای و صبور و متحمل و رازدار و منافق و محب بزرگان و پیران
و ابا و اجداد و املاک و خویش و قبیله و مایل زراعت و عمارت و اگر

ضعیف حال بود مولود ممسک باشد و حسود و کینه‌دار و ستیزه‌کار
و دون همت و طماع و خوار و رنج‌کش و بیچاره باش و تنگدل و
اندرون دار و تنها باش و کننده کارهای سخت و دشوار و ناشفق
بودن بر ابا و اجداد و قبیله و استادان و اگر مشتری با او بود یا ناظر
بدو بود مولود مطیع مشایخ بود و اهل تحقیق و زاهدان و اهل
ورع و خیر کننده و عزیز مردم و نیکورای و خوش خلق و درشتگوی
و راست قول و غلیظ و با ادب و اگر مشتری ضعیف حال بود مولود
معالج بود و عزیمت خوان و نا امین بود و بد اختیار و پارسا بلغ
و مزور و با طمع و اگر مریخ با زحل بود یا ناظر بدو بود مولود بی‌تمیز
و سخت‌کش و بددل و بدمعامله و بی‌رحمت و بد محضر و مانع خیرات
و مقصر در کارها و غلبه کننده و متعصب و دشمن مردم نیک و سخن
کوش بود اما حاجت‌روا کننده بود و اگر مریخ ضعیف حال باشد مولود
زیان کننده بود و راه‌زن و کسب او از خیانت و ظلم و آزار خلق
و خدانا ترسی باشد و از شر وجود باک ندارد و بی‌شرم و بی‌نام و ننگ
باشد و مسیح و او را دوستی نبود و کور شکاف و مرده‌کش باشد
خاصه که زحل نیز بدحال بود و از سعادت دنیا و اخرت بی‌بهره بود
و اگر زهره با او بود یا ناظر مولود با زنان چندان خوش نبود و کارهای
نیک دوست دارد و صحبت مشایخ طلبد و حسود باشد و صعب زندگانی
و از مردم رمنده و غیرت برنده باشد بر ازواج و دوستان و اگر
زهره بدحال بود مولود حریص باشد بر زنان و مخنث و بی‌تمیز بود
و با پیرزنان و زشتان صحبت دارد و میخواره و نیکو هیئت مردم

باشد نکارها واکر عطارد با زحل بود یا ناظر بدو بود طلبنده نیکی و
وخیرات باشد وکارها پوشیده وعجیب کند وقان وتلخ سخن باشد
وعاقل بود وعلم فلسفه وهندسه ونجوم وطلب وانچه دقیق است نیک
بداند وعالم دوست بود واکر عطارد بد حال بود مولود را حقیر کرداند
ودشمن دار اقربا وساحر بود وکاهن وتعویذ نویس وفریبنده وعقل
دزد خلایق وحاجات از وی روا نشود اکر مشتری مستولی بود بر طالع
واو قوی حال باشد مولود صاحب منصب بود وولایت دار ونیکو
کار وعابد واسان کیرنده کارها ومعتدل خو وعالم ومدرس ومفتی
وامام وبا ورع ودانندهٔ قواعد ادیان وابادانی دوست دارد وعبادت
خانها سازد واسباب تحصیل علم مهیا کند وکریم طبع ودوست یار
مردم باشد وباحیا وعفت بود واز مردم وعادل ورحیم ومحب استادان
ومهربان وبر اهل وقبیله مشفق بود واکر ضعیف حال بود ریاست
وبزرکی جوید وحکومت بر مردم وسبکسار باشد ومتلف دوست
ونام جوی وکم اعتقاد ومعجب وکاهل بدکار در دین وطاعت و
بین وکم خیر وانچه روی مردم کند بانفاق وبد دل وترسنده وکم
عار باشد ونامشفق در حق استادان ومهربان ومردم عزیز نفس
وزهد بریا کند وپوشیده اسرار باشد واکر مریخ با او بود یا ناظر بود
مولود حاکم کرد یا قاضی ودرشت کوی وحق کوی باشد وغلیظ
خوی بود وخصومت کننده یا امیر لشکر بود یا قاضی لشکر وحرب
دوست دارد وتفوق طلبد بر مردم وخداوند امر ونهی باشد وخشم
کیرنده وانتقام جوینده وقصاص خواهنده واکر مریخ بد حال بود مولود

ستیزه کار

ستیزه کار باشد وپیوسته اشفته ودود سیر وپشیمان شونده وپیوقار
وراستی کرداران وبمراد خود درونده ومختلف خو ومضطرب الاحوال
وکم تمیز باشد ومنت نهنده وکریم او از خوف باشد وبیا روی خلق
کند وبرغبت کند بتسخیر کواکب ووهم وجن وعفاریت وعلم سیمیا و
مانند این واکر زهره با مشتری بود یا ناظر بدو بسیار خیر بود وپرهیزکار
ودوست دارنده اهلبیت واقربا وسلیم دل وراست کار باشد ودر وی
همه خیر ودیانت بود وپاکباش وپاکیزه سیرت بود ودر دین ومذهب
با اعتقاد وتوانکری ونعمت وپیوسته متبسم باشد وپاکیزه روی و
مطایبه کننده واکر زهره بد حال بود مولود نازک مزاج وملول بود وخوش
عیش وحریص بزنان ومعاشر شهوت بود وتلف کننده مال وفضایح
زنان کند واعب هزل دوست دارد واسن وخیر وباطاعت ودوست
کیرنده مردم واکر عطارد با مشتری باشد یا ناظر بدو مولود عالم بود و
علوم ادیان نیکو داند وامام ومفتی وواعظ بود ومعنی شناس و
تیز خاطر ونیکو رای وخوب تدبیر وپسندیده مشورت ونیکو ظن
وبا امانت ودیانت وبا ادب ومهذب ونیکو اخلاق وروا کنندهٔ
حاجات بزودی ومصنف شود وهر علم بداند ورغبت او بعلم الهی
بود ومعقولات وشرایع ومنقولات واکر بد حال بود عطارد مولود
بد زبان باشد وبدیان کوی وحقیر در نظر خلایق ومخوف کمان بنکی
واهلیت وحکمت برد ومضطرب حال وتلخ سخن باشد وبدعنا وبلوا
ونا قبول وحیله ساز ودزد ودروغ نویسنده هیکلها وطومارها و
خاتمها ونفاق کننده بود اما اکر مریخ مستولی بود بر طالع واو

قوی حال باشد مولود لشکر کش بود و امیر و حاکم و صاحب ولایت و
حمایت و دلیر و مردانه و سلاح دوست و متغلب و سایس و جبار و
مایل بواقعهای درشت و در خطرهای عظیم رود و سالاری و مهتری
جوید و خشم الود و تند و بخشاینده بر ضعفا و زیردستان واگر مریخ
ضعیف حال بود مولود دشنام دهنده و بیشرم و بیدین و سخن گوی
و بیرحمت و خون ریز و بد فعل و کینه کش و حسود و دزد و فتنه دوست
و مشع و ترسنده و عذاب دهنده و حرام خوار و جامه رباینده و دیو
شکل و خیال انالث واگر زهره با او ناظر بود یا با او بود مولود شادمانه
زید و خوش عیش و معاش و راغب بشهوت حرام اما عاقل بود و با تمیز
و برارنده حاجات و کریم طبع و نیکوکار و شاهد باز و اعانت کند دوستی
کند واگر زهره بد حال بود مولود بسیار امیزد با زنان و کودکان و زنان
متنزه کار بود و تن شهوت دار و را خوب و زشت یکسان بود و دروغ
بود و خاین و مفسد و ملول و کاسد عقل و ناپارسا و دلیر بر حرام
و فسق و فجور و هزل واگر عطارد با مریخ بود یا ناظر بود مولود علم سلاح
داند و مبارز و لشکردار باشد و حضر و جنگ و حیلت ساز و حاضر
جواب بود و صاحب طبع و ضبط کننده کارها و خبرها و بد فعل باشد
و زود فهم و فریبنده و بد کننده با دشمنان و نیکو کننده با دوستان
و جوینده قصاص و انتقام باشد و حاجات بوفا رساند و صاحب رای
و خدیعت و مکر کننده باشد واگر عطارد بد حال بود مولود دزد و ستیزه
باشد و پشیمان زود اینده و حیله ساز و فریبنده خلایق و شتابکار
و پلید شلوار با امردان و معروف بشر انگیختن و راه زدن و طناری

و دزدی و قمار و شعبده و ساختن طلسمات و حیلها و تسخیر کواکب
و عفاریت و سحر و خواندن عزیمت و وهم و دانستن سحر و داننده عزیمت
پری و دیو اما اگر عطارد مستولی بود بر طالع و اقوی حال باشد مولود
متنعم و پاکیزه و با زینت و لهو دوست دارد و نگارنده عطرها
و نیکوکار و لطیف و ظریف و داننده کارهای عجیب و ساکن باشد
و سخت غیرت بر اهلبیت و غذاهای خوش لطیف پاکیزه طلبد و
خوش خانه بود و با نظافت و دشمن دارد بدیها و دوست دارد نیکیها
و بسیار خیر باشد و راست کار و راست قول و بخشاینده و خوب صناعت
و نیکو سیرت و فریادرس و دستگیر و داننده اصوات و الحان و شعر
و معانی و با ذکر خدای بود و مایل بشکل زنان و لباسهای ایشان بود
و خوش حرکات باشد و شیرین لهجه و دوستی ورزد و مطیع نیکان
بود و مشفق بر مادران و خواهران و اقربا و بندگان و کرم عزیزی
دارد و صلب بود در کار دین و مذهب واگر زهره ضعیف حال بود مولود
معاش باشد و مایل بفسق و فجور و عشق و شاهد بازی و مناکحه
و راندن شهوت بر نیک و بد و طرب کننده باشد و هزل گوی باشد و
زننده ساز موسیقی باشد و قمار دوست دارد و با عطرسان
بود و راغب بشکل و شمایل زنان و مخنثان و خادمان و مسخرگی
کند و خدمت مطربان و تیزنوازی و ریاحین فروشی و مادر را
بود و نامهربان بر خویش و اقربا و بدگمان باشد بر مردم و اهلبیت
و غذاهای بد خورد واگر عطارد با زهره بود یا ناظر بود مولود صناع و عود
نیکو باشد و زیرک و تیز خاطر و شاعر و سخن ساز و بدیهه گوی و

حاضر جواب و نیکو اخلاق و خوش صحبت و نیکو مجالست و ممیز و ندیم
پیشه و شیرین سخن و حیله ساز بوجه احسن و عالم و حکیم باشد و نیکو
ظن و خوش الفت و جوینده دوستی و بذات نیکو باشد و عاقل و معلم
و صحبت با شرفا و اهل فضل دارد و نسبت با ایشان کند و با امردان
و غلامان در آمیزد و غیور بود و اگر عطارد بد حال بود مولود پلید باطن
بود و مکار و فاحش سخن و کم حیا و دو زبان و دو روی و نمام و فریبنده
بدروغ و بد رای باشد و بد اندیش در خبث و بد سیرت بود و خداوند
تشنیع و هجا گفتن و غیبت کردن و سالوس باشد و بیعاقبت و در
بند اشامیدن حال بود ند عاقبت را و اگر عطارد مستولی بود بر طالع
و او قوی حال باشد مولود عاقل و عالم و فاضل و ممیز و دبیر و نقاش
و داننده فلسفه و کلام و احکام نجوم و طب و مناظر بود و شعر
و سخن ساز و مصنف بود در علوم و صناعات و مستوفی یا وزیر
و صاحب تجربه بود در کارها و کافی و معامله دان و عنایت دهنده
و خردمند و نیکو ظن و خرده دان و با ادب و پوشیده اسرار و واعظ
باشد و سخن فروش و معلم و مدرس و دوست دارنده خواهران و برادران
و اقربا و شفقت برنده بر خلایق و اگر عطارد بد حال بود مولود زرق کننده
و مزور و کاهن و دروغ فروش و هجا کننده و منافق و بد یاد کردی
و جاهل و احمق و نزد و اندراه دارد و در معاملات ناراست با مردم و
مردم را غلط اندازد و وعده دهنده بود و بیشتر آن خلاف کند و دشمن
برادران و خواهران و اقربا بود و کم شفقت باشد و سگاند دوست
و کم ثبات و هیچکس با اینان نخواهد خاصه که در خانه زهره بود و بد حال

یا راجع

یا راجع اما اگر شمس مستولی بود بر طالع و او قوی حال باشد مولود پادشاهی
و حکومت و سروری طلبد و خود را با شکوه و عز و جاه و رفعت دارد
و شریف نفس و بزرگی جوید و با شجاعت و دلیر و با وقار و توانگر نمابد
و عالی همت بود و کم التفات و مایل بکارهای آن جهانی و منصف
بود و تقویت کننده ضعفا و زیردستان و دستگیر و بخشاینده بود
تربیت کننده فرو ماندگان و محتاجان و مشفق در حق آبا و اجداد
و خویشان بزرگتر و استادان و مهتران و کریم طبع و سخی و نیکو
کار و حق گذار و یاد دارنده نیکیها مردم و طلبنده انصاف بود و
اگر بد حال بود مولود خویشتن بین باشد و خود رای و سخن بزرگان
گوش ندارد و تفوق و بزرگی جوید و جاهل و خیره کار باشد و مال دوست
و بیرحم و نامراد و نا مشفق بر آبا و اجداد و استادان و مهتران و
ظالم بود و دنیا دوست و کاهل در کار دین و امور آخرت و اگر زحل
با شمس بود یا ناظر بود مولود سخت جابر بود و کبر و لباس عظیم
دارد و سخت کوش باشد و ستاینده انصاف بود بجبر و نفوذ و
کارها درست بر دست او بود و عمارتهاء عالی و حصنها سازد و اگر
زحل بد حال باشد ظالم باشد و بیخ کش و سختی تمام مردم و در زحمت
از خصمان و ضدان و قلیل خزانه باشد و خرابی کند در املاک
و محب بود و بجود معروف بود و اگر مشتری با شمس بود یا ناظر بود مولود عادل
باشد بجای خود و در وقت کند آنچه کند و ستایش برد در وقت
و ملک دار یا حاکم یا قاضی باشد و عالم و پاکدین بود و راست کار
و نیکو خواه و توانگر و جوهر شناس و با بصارت و با فراست و هنرمند

و ناموس دار و جوان مرد و کریم و حلیم و بطبع حلیم باشد در وقت
و مغضب باشد در وقت و بخشاینده باشد و غریم دار و توانگر و
نهنده ذخایر باشد که وزیر پادشاه باشد واگر مشتری بدحال بود
مولود ظلم کند بر صورت عدل و بخل بر صورت خرد و خود را آراسته
کار و مشفق و نفاق کننده باشد و دهنده وعده و کارهای او هم
بروی و بال بود و نه بجای خود کند واگر مریخ با شمس بود یا ناظر بدو مولود
قاهر بود و سخت حمایت و با سیاست و مظفر بر اعدا و خصمان و جمع
ارنده لشکرها باشد و خداوند طبل و علم بود و ولایت گیر باشد و
امر و نهی او بر موقع بود و کریم و محل او بر جای خود واگر مریخ با شمس
بود یا ناظر بدو مولود قاهر بود و سخت حمایت و با سیاست و مظفر
بر اعدا و خصمان و جمع ارنده لشکرها باشد واگر بدحال بود خونها
بسیار کند و لشکرها و یاران با او خلاف کنند و ترسنده و منهزم
باشد و دزدی و خیانت کند و خدا ناترس باشد و بدکار و جاهل
واگر زهره با شمس بود مولود پاک دین باشد و متعبد و عادل و داد دهنده
و ملابس و با لهو و زینت و عطر دوست دارنده و راغب بزنان و راندن
شهوت و خوش زندگانی بود و خوش خورنده و نیکو پوشنده و دوستدار
مردم و معاش و توانگر و کریم طبع و عاقل و مقبول دلها و طبعها باشد
و سازنده صورتها باشد از چیزها و بدایع عجایبها و شناسنده در
در صنعت پیرایه و حلیها و آرایش نورک و نقوش بدیع کردن واگر زهره
بدحال بود دشمن دار زنان باشد و کم شهوت بود و تنهایی جوید و
معیشت اوی او باش وار بود و در خوردن و آشامیدن چندان

عالی

عالی نباشد و باشد که صورت او چندان خوب نبود واگر زهره
محترق باشد جهد کننده باشد و ظلم بر زنان کند و باشد که زن او
بیمار ناک بود یا بدست او هلاک گردد خاصه که راجع بود و بد وضع
بد واگر عطارد با او بود مولود زیرک و عاقل بود و رسنده بمعانی و
معقولات و علوم الهی و سیاسی و دبیری و انشا و استیفا و صاحب
رای بود و مردم دار و نیکو بصیرت و بیشتر علوم و صناعت بداند
خاصه نقاشی و صورت گری و تذهیب و جوهر شناسی و داننده رسوم
و نهنده قواعد ممالک و اثار ان و با بصارت باشد و نازک طبع بود
و تیز خاطر و مودت و حرکات و سکنات و فعل او با اعتدال باشد
و مقبول بود در دلها و شیرین و اسباب معیشت او پیوسته مهیا باشد
واگر عطارد بدحال بود مولود غدار و مکار بود و ظالم و بسخن مردم زود
احمق شود واگر عطارد محترق بود مولود بیمارناک باشد و مستوفی
ظالم بود و اگر در صمیمین قوتش باشد مگر راجع بود که در وی خیر
نباشد و مولود رای گردان بود و باشد که در کارها بی تدبیر و فاجر
بود واگر قمر با شمس بود یا ناظر بدو مولود متحرک باشد و کاهل و در
کارها شتاب انگیزد و آنچه او را بخود باید کردن بدیگری حواله کند و
سفر دوست باشد و حاکم گردد اما کم ثبات بود و زود ستیزه باشد
که ولایت دار شود یا هم صحبت پادشاه و بندگان و کردارهای دینی
و دنیاوی و نیکو تدبیر باشد و عقل معاش او و تجربهای او
پسندیده افتد واگر قمر بدحال بود مولود خسیس همت باشد و صحبت
عوام جوید و مجالست بزرگان نخواهد و سفر بی رضا و ناستوده کند

و در خدمت اکابر و سرور و رسولان و پیکان شود اما اگر قمر ناظر طالع
و او قوی حال باشد مولود بحکومت برسد و وکالت و داری و خلافت
و نایب و رسول باشد و داننده مساحت و علم طب و سواری و صفتهای
لطیف بود و داننده خواص اشیا و صاحب تجربه و زیرک باشد در معاملات
و متحرک و شتابکار و تیز رفتار و کاهی و دانا و مقبول عوام باشد و مشغوف
به برادران و خواهران و مادران و اقربا و سبکروح باشد و محبوب و خوش
مجالست و اگر ضعیف حال بود مولود کم خرد باشد و کاهل و بیکار و
بی ثبات و مجهول و بی فرهنگ و بد صفت و کذاب و فالکوی و صیاد
و پیک و جاسوس و قواده و آب کار و چاه کن و بی رحمت در حق اقربا و
مادران و خواهران و دون همت و بیمارناک و کم معیشت و اگر زحل با او
یا او بود یا بدو ناظر باشد مولود مزارع و دوستان بان و حمام دار و سقا
و حکیم و طبیب و دارو فروش و بنا بود و اگر زحل بدحال باشد مولود
کریه المنظر باشد و نا پاک دل و کارهای خسیس کند و کم خرد باشد
و طبیب و حکیم و راه نشین بود و اگر مشتری با قمر یا ناظر بدو بود مولود
نایب قاضی بود یا وزیر حاکم و کار کن علما باشد و رسول بزرگان و
کارساز خلایق با امانت و دیانت و معلم شود و طبیب و معالج و درست
باشد و مشفق بر اقربا و دوستی کند با بزرگان و اهل خیر و توانگران
و اگر مشتری بدحال بود خادم مسجد شود و خانقاه و کارکن علما و صلحا
و تن پرور کننده باشد و سالوس و خواص و اگر مریخ با او بود یا ناظر بدو
مولود لشکری بود یا پیشرو سپاه و جاسوس و رسول لشکر و سلاح ساز
و سازنده نیزه و تیر بود و انواع جوشنها و سلاحها و سواری جلد بود

و بدرقه کاروان شود یا راه بانان و زیرک بود و حیلت ساز و علم فریب
و اگر مریخ بدحال بود مولود چهارپایان دارد و بار زندان در آمیزد و
خیانت کند و شاد مسافران و تجار بود و کرمابه بان باشد یا طباخ
یا حمامی یا آهنگر یا قصاب و مانند این و اگر زهره با قمر بود یا ناظر بدو مولود
امیر مطربان شود یا سازنده طرب و داننده علم موسیقی و رقاص بود
و دیبا باف و عطاری کند یا مشاطگی و مقبول بود و در آن باغ و بوستان
نشاند و اگر زهره بدحال بود شاگرد مطربان شود و رسول و کارکن
ایشان بود یا جولاهه بود یا حلاج یا حصیر باف یا ریاحین فروشد
و آلات زینت زنان سازد و اگر عطارد با او بود یا ناظر بدو مولود دبیر
شود با عدل و قبالها و خطها نویسد یا نایب دیوان یا مهتر صناعت
و دان بود و بزرگتر عوام از اهل بازار و کاغذگری کند یا نقاش حجام
و کتاب و دیوار شود و در علم خط و نقط و دایره و مساحت بداند و
باشد که زر و مال ضایع شود و اگر عطارد بدحال بود مولود رسن تاب شود
و جولاهه یا کاند یا دام ساز یا زه تاب یا حصیر باف یا از نی چیزها
سازد یا خراط یا درودگر باشد اما از مستولیان هر کدام که در عقده
راس بود قوت و سعادت او را زیاده کند و در مدلول بیفزاید اما
اگر در عقده ذنب بود سعادت و قوت او را کم کند و مدلول او را
ناقص کرده اند اما این احکام مستولیان در اوتاد و مایل تفاوت
بسیار کند و مواضع هر یک و نظر قبول و رد و مودت و عداوت
چون نمودیم احکام هر یک در قوت و ضعف در وقت امتزاج نیک
احتیاط کند و غافل نباشد از آنچه بارها یاد کرده ایم و شرایط بجای

اورد تا اغلب احکام راست ورد ثمره سیم در احکام کلیات طالع
بباید دانستن که اگر درجه طالع و مستولی بروی و صاحب طالع او در برج
مثلثات و نیرین و اوتاد و سهم السعاده و صاحب وی قوی حال بوند
و نحوس از یشان ساقط مولود و سهم ۱۲ پیشه اوقات تندرست بود و
و بسلامت و قوی حال و متنعم و اسوده و محترم و توانگر و مقبول خلایق
اما اگر این دلایل ضد ان باشد حکم بر ضد افتد و اگر بعضی ازین دلایل
قوی و بعضی ضعیف باشد حکم بر حسب ان کند اما اگر صاحب طالع
یا قمر یکی ازین دو ان سعدی باز کرد و بسعدی پیوندد مولود اول
عمر تا اخر خوش کند از ان جهة که انصراف دلیل از کوکبی دلیل اول
عمر است و اتصال بدیگری دلیل اخر عمر و هر مزاج که میان اتصال
و انفصال افتد دلیل اوسط عمر بود و اگر صاحب طالع یا قمر از نحس
منصرف شود و بنحسی دیگر متصل گردد اول و اخر عمرش خوش نباشد و
اگر از نحس منصرف شود و بسعدی متصل شود اول و اخر عمرش خوش باشد
و این حکم را از هر دوازده خانه طالع نگاه داشتن و اعتبار کردن نظرها را
در مودت و عداوت و قبول ورد ثمره چهارم بطلیموس میگوید که سعادت
بزرگ بر مولود انست که کوکبی از ثابته که در عظم اول یا دوم بود بر درجه
طالع اتفاق افتد یا درجه عاشر یا درجه حادی عشر یا درجه نیرین یا
درجه سهم السعاده لیکن عاقبت ان نیک نباشد خاصه که کوکب نحس بود
اما از بودن کواکب ثابته برین درجات درجه طلوع او میخواهیم
اگر عرض دارد و از بودن او بر درجه عاشر درجه ممر وی تا جرم وی انجا
بود که اگر چنین فهم کنند که درجه تقویم باید که باشد ان خطا بود ثمره

پنجم اگر طالع مولود موافق طالع قران افتد یا اوتاد او یا موافق جزو قران
یا مثلثات او بسعادتهای بزرگ رسد از مزاج ان قران و ان دولت و ان
ملت و مولود از حاکمان ان مملکت گردد خاصه که مولود از قبیله ان قوم
باشد ثمره ششم اگر درجه طالع مولودی درجه شمس افتد بروقت طالع
دولتی یا ملتی یا موافق درجه قمر افتد بشب از ان دولت و ملت یا موافق
درجه قمر افتد بشب از ان دولت و ملت یا موافق درجه سهم السعاده
او مولود سعادتهای قوی یابد مناسب ان دولت و ملت ثمره هفتم
اگر طالع مولودی اتفاق افتد در سال قران علوی و دلایل او در اوتاد ان
قوت مولود سعادتهای بزرگ یابد و عطایای قوی از مزاج ان قران
و معاونت وی اما اگر قوتهای دلایل بیشتر بود مولود صاحب منصب گردد
در ان قران و ان دولت پس از دوازده خانه طالع مولود ان برج و
دلایل او که قوت داشته باشد سعادت و دولت مولود از ان خانه
ظاهر شود بر طبیعت ان کوکب دلیل و ان عطیه مناسب حال ان قران
باشد و حکم مولودان ان همین بود اما سعادت مناسب حال زنان
باشد اما اگر ان اتفاق در سال قران نحسین افتد حکم بر ضد افتد
خاصه که قران در سرطان باشد و هر چند دلایل طالع مولود قوی
بوند عطیت نیکو دهد که مزاج قران نحس مانع شود و بشکند قوتهای
دلایل او و اپس یکی از اسباب انست که مولودی را طالع ضعیف افتاده
بود و او نیکو حال و با دولت باشد و بعضی منجمان بدانند که ان از کجا
و چه دلیل است اما اگر طالع قوی افتاده بود و مولود را بد حال بینند
چون در سال قران نحسین زاییده هم ندانند که ان از کجاست و بچه

دلیل است **ثمره هشتم** اگر درجه طالع مولودی موافق درجه سعدی
افتد از طالع قران یا برج قران یا از طالع مولود صاحب دولتی یا درجه
عاشر او موافق آن سعد افتد مولود از طبیعت آن سعد عطیهای نیکو یابد
از دولت آن صاحب دولت و اگر بجای سعد نحس باشد حکم بر عکس افتد
ثمره نهم اگر در طالع مولود اجتماع کواکب بود مولود بدولتهای عظیم
برسد و فتوحها خارجی و داخلی او بکمال باشد و هر چند کوکب بیشتر بود
حال قوی تر باشد و صفات حمیده او بر طبیعت کوکب سعد بود یا کوکب
مقبول در طالع و صفات ذمیمه او بر مزاج کوکب نحس بود یا کوکب نا
مقبول اما در هر خانه که کواکب در وی جمع آیند از دوازده خانه طالع
مردم بمولود جهة رغبت کنند کان از منسوبات او باشند مثلا اگر کواکب
در طالع جمع آمده بوند و عطارد مقبول باشد و مسعود مردمان دبیر
و حکما و فصحا و آنچه بعطارد منسوبند پیش او تردد کنند و جمع آیند بسبب
عقل و هنر و کیاست و فراست و علوم او و امثال این اما اگر در بیت
المال اجتماع افتد و عطارد قوی حال باشد مردمان بزرگان و صناعت
وران و ناپاکان و وکیلان بزرگان و بیاعان پیش او بپایند و بروند
جهة داد و ستد و معاملات و بیع و شری و مانند این و قیاس همین است
بروج دیگر و بروج آتشی و خاکی و بادی و آبی را نیکو اعتبار کنند اما
اگر در طالع قران مشتری و زحل اتفاق افتد که آفتاب و مریخ و عطارد
و زهره باشند و مقبول بوند مولود دعویها بزرگ کند و چه عجب که
دعوی نبوت دارد خاصه که صاحب نهم عطارد بود و یا دعوی ولایت
کند پس اگر مریخ نامقبول بود حربها قایم کرد و سخت حمایت بود و اگر

مشتری

مشتری و زهره و مریخ نیکو حال باشند حصول دولت او بآسان ترین
وجوه باشد و بیشتر از اقلیم عالم منقاد او شوند و اگر مریخ نامقبول بود
دزدیها کند و جایها بسیار خراب کرده و حرب سه مقابله افتد **ثمره دهم**
اگر آفتاب بروز در طالع بود مولود حاکم و ملك ولایت شود خاصه
که مقبول بود و صاعد در فلك خود و صورت مولود با هیبت بود اما
اگر قمر بشب در طالع بود اگر صاعد بود و در عرض شمالی و زاید النور
صورت مولود با سرا و منحرف باشد و چه عجب که حاکم با ملك داریا
خلیفه یا نایب شود و حکم در آن شهر کند و نیابت داند که موضع آفتاب
یا قمر منسوب باشد اما اگر آفتاب در عاشر سهم السعاده افتد و
بطالع یا بصاحب او ناظر بود و مقبول باشد مولود حاکم کرد بحسب موضع
و نظر و اگر طالع شبی بود و قمر در عاشر سهم السعاده باشد حکم همین
بود و اگر چنین اتفاق با سهم الغیب افتد مولود حاکم کرد اما بسبب
کرامت و شجاعت و فراست و کیاست **ثمره یازدهم** اگر در طالع مولودی
مریخ بر درجه طالع افتد یا نزدیك بود بر سر و روی مولود زخم و
نشانها بود یا بر دندان او و مولود مشهور بود و خصومت کننده
و غلبه جوید و صورت او بترکان ماند و مردانه باشد اما اگر طالع
بود دشمنان شوند بود در خیره و شر و فسق و فجور کننده بود اما اگر
زحل در طالع بود بر روی مولود خالها بود و علامتها و پیوسته
ترش روی بود و اندوهگن و زشت صورت خاصه که نامقبول بود
اگر عرض کوکبی که در طالع بود شمالی باشد مولود فربه اندام بود و
اگر جنوبی باشد لاغر اندام بود **ثمره دوازدهم** اگر در طالع مولودی سعدان

بدحال یا ساقط باشند و نحسان نامقبول مولود احمق باشد و اگر کوکبی در
بروج بهیمی بود قوی تر باشد و مولود خسیس باشد و جاهل **ثمره سیزدهم**
چون در طالع دلایل نبوت قایم باشند اگر سفلیان قوی حال بوند
و قمریات بقوت بود مولود دعوی نبوت در کودکی و جوانی کند و
اگر آفتاب قوی حال بود و علویان مقوی او دعوی در سن وقوف
کند در کهولیت یا در پیری و مقبولیت او از قبولیت دلایل باشد و
پاکی و لباس و خوبی او از زهره و طاعت و سخن او از عطارد و از مشتری و
لشکر و نصرت او از مریخ و صیت و حرکت و هیبت او از قمر و حکم
راندن و صلابت و سیاست او از آفتاب و نکبت و شرف و ظلم او
از زحل و قواعد و رسوم و تدبیر او از عطارد و مدت دولت او
از علویین و حکم راس و ذنب همانست که گفته شد اما اگر قران بوقتی
اتفاق افتد که نقل دوری بدوری یا فصلی بفصلی از ادوار
دولت آن مولود بکمال رسد و بیشتر از آباد این عالم صیت او
گیرد و حکم او روان باشد نسبت بدلایل قران و معبران دور یا فصل
ثمره چهاردهم اگر مولود را مشتری در طالع بود مولود دین دار بود
و با اعتقاد و عابد و امانت گذار و خوش صورت و اگر صاحب طالع
بدو ناظر باشد قوی حال تر بود و قومی را پیشوا گردد و اگر مشتری
مقبول بود خلایق بدو رغبت نمایند و اگر مشتری راجع بود کم اعتقاد
باشد و بطاعت خاصه که عطارد ساقط بود و مردم دار نبود **ثمره**
پانزدهم اگر زهره در طالع بود مولود ملبس باشد و پاکیزه و خوش [illegible]
و خوب صورت و تر اندام خاصه که در درجه طالع بود و در لعب باشد

بر زنان و مناکحت و اگر مقبول بود زنان بدو رغبت نمایند و در دین
اسلام با اعتقاد بود و داننده موسیقی خاصه که در خانهای خود باشد
یا خانهای مشتری و اگر در خانهای زحل بود داننده موسیقی بود و نغمه
ساز و رود لو قوی تر باشد خاصه دلو خانه سیم یا نهم افتد و اگر به المنظر
بود و طلب عشق و فجور دارد و در خانها عطارد طلب کودکان دارد
و این معانی را در ثمره اخلاق مشرح گفته ایم و اگر صاحب طالع بدو ناظر
بود کار قوی تر شود و مشهور گردد در روش خود **ثمره شانزدهم** اگر
عطارد در طالع بود مولود فصیح باشد و زیرک خاصه که مقبول بود
و اگر در خانهای زحل بود مولود حکیم و منجم شود خاصه که زحل با او بود
یا بدو ناظر باشد و اگر عطارد بدحال بود مولود فال گوی بود و دزد و
دراه نشین و اگر عطارد در خانها مشتری بود مولود عالم گردد اما کسان
بدو رغبت ننمایند و عاجز گردد و ناخوش لهجه و اگر در خانهای مریخ
بود مولود عوان گردد و ظالم و خاین و اگر منحوس بود شاعر شود و
کاین یا دزد و راه زن و اگر مریخ با او بود یا ناظر بدو امیر لشکر شود
و اگر در خانهای زهره بود مولود هزل دوست دارد و دروغ گوید و
شود قوی تر باشد و اگر زهره با او بود یا ناظر مولود مقبول باشد و
ظریف و خوش سخن و اگر عطارد راجع باشد رای گردان باشد و
ستیزه کار و اگر در خانه خود بود خاصه سنبله مولود بزرگ قلم بود و
وزیر پادشاه و دبیر و عاقل و عالم و مصنف در هر علمی که افتد
و صاحب رای بود و در سند بغور رسیدها و داننده علوم دینی دقیق
و معقولات و اندیشه و ساکن باشد و اگر در جوزا بود خط و بلاغت

وفصاحت او بکمال رسد و نقاشی و علوم دقیق نیکو داند و در فلسفه
و هندسه مصنف شود و اگر در سرطان بود دلیل قوت عقل معاش
او باشد و صاحب رای بود در امور دنیاوی و اگر قمر در اینجا با او بود
یا ناظر بود و متحرک باشد حاضر جواب و عاقل و عالم و اگر در اسد بود
تند و تیز بود و با غیرت و حساس و اگر آفتاب با او بود حاکم ولایت
گردد و ملک و صاحب رای بود و سیاست کند و اگر راجع بود مفسد
باشد و بد تدبیر و مردم آزار و ظالم اما اگر عطارد از طالع ساقط
بود و منحوس باشد مولود لنگ گردد خاصه که در خانهای زحل یا مشتری
باشد یا مریخ عیبی در اعضای او پدید آید پس اگر بزحل منحوس بود
یا در خانه او سبب لنگی و عیب وی از اماسها بود و حرارت و رطوبت
و اگر در خانهای مریخ بود سبب لنگی او ریشها بود یا آهن یا آتش و اگر
عطارد از طالع ساقط بود یا در برج بهیمی و برج گنگ بود سخن
نیکو نتواند گفتن و در زبانش خلل باشد و اگر در عقرب بود بدتر
باشد و در سخن گفتن آب از دهانش بیرون جهد اما اگر قران شعاع
آفتاب بیرون آید و بعطارد پیوندد و عطارد بزحل منحوس بود مولود
سخن نیکو نگوید و اگر قمر در برجهای گنگ باشد بدتر باشد و اگر
قمر در طالع بود و طالع عقرب یا حوت یا دلو و بزحل منحوس بود
مولود سخن نیکو نگوید و اگر قمر در برجهای گنگ و عطارد ساقط
یا منحوس بزحل مولود سخن گفتن درماند اگر صاحب طالع در طالع
بود و در و هیچ کوکب ناظر نباشد مزاج مولود بر طبع او و مزاج طالع
باشد اما اگر کوکب دیگر باشد حکم همین است ولیکن ضعیف تر باشد

وهر کوکب که در طالع باشد اگر راجع بود رای گردان بود و تدبیر او
صواب نبود و اگر مستولی بطالع که ناظر باشد بطالع راجع بود یا صاحب
طالع حکم همین بود خاصه که نحس بود اما بودن راس در طالع دلیل حاجت
رواها بود و طلب زهد و تقوی و طاعات و عبادات و شناختن ذات
و صفات باری تعالی و کرامات درویشی و گفتن سخنان غیبی خاصه
که با سهم الغیب باشد و دلیل صحت و سلامتی مولود بود اما حکم ذنب
ذنب برخلاف این باشد و مولود بیمارناک و زردچهره و با عیب و بد
زبان و هذیان گوی و دروغ زن و بر اعضای او یا چشم او خلل باشد

شعبه هفتم در احکام بیت ثانی از طالع شش ثمار **ثمره اول در احکام**
کلیات او دلایل او همین خانه است و صاحب او و مستولی بر وی و سهم
المال و سهم السعاده و صاحب هر دو و مشتری و کوکبی که در وی بود
و ارباب مثلثات او پس اگر این دلایل یا بیشتر او قوی حال بوند و از نحس
دور و بهمدیگر و بصاحب طالع ناظر مولود توانگر بود و فراخ معیشت
و با رفاهیت و راحت خاصه که دلایل در اوتاد و از مال و معاش بی جهد
یابد و یاری کردن مطیع او باشند و در معاونت او در تقصیر آیند و اگر
احوال دلایل برخلاف این باشد حکم بر عکس این باشد اما سعادت این
خانه و صاحب و مستولی او و سهم المال و صاحب وی دلیل بودن مال
باشد و سهم السعاده دلیل بسیاری و برخورداری و مشتری دلیل توانگری
بود باسانی و مال او باشد و ارباب مثلثات دلیل اوقات توانگری
و درویشی و اگر کوکبی در اینجا بود حکم بر حسب حال او باشد و بودن دلیل
در اوتاد دلیل بسیاری مال بود و باقی ماندن او و در مایل لوتد کمتر

ازوی و بودن ذنب اول دلیل فقر و فاقه بود و در دوازدهم و ششم دلیل حبس
بود **ثمره دوم در حکم جزوی** اگر صاحب دوم در طالع بود مولود را مال و
معاش بی رنج و مشقت حاصل اید و اگر مقبول بود مال او بماند و
اگر نامقبول بود زود از دست او بیرون رود خاصه که راجع باشد و
اگر در وبال یا هبوط بود مال از خیانت بدست ارد و دروغ گفتن
و کارهای بد و اگر برج ثابت باشد مولود ممسک باشد و اگر ذو جسدین
بود معاملت کننده بود و کرم او کدخدایانه بود و خرج باندازه
کند و اگر برج منقلب بود در خرج اسراف کند و متلف باشد و اگر
صاحب طالع در دوم بود مولود پیوسته در طلب مال باشد و کاسب
بود و مال و معاش بدست رنج حاصل کند و اگر میان صاحب طالع
و صاحب این بیت نظر مودت بود مال و معاش او اسان بدست
اید و اگر نظر عداوت بود برنج و سختی و خیانت و اگر کوکبی که در طالع
بود یا صاحب طالع نور بهر کوکب که دهد که مولود با ان قوم
بود که بدان کوکب منسوب بود از وجه عام و از وجه خاص و اگر
بکوکبی نیکو که در عاشر بود مولود جوانمرد باشد و معروف در
توانگری و در رابع ضد این بود **ثمره سیم** بودن زحل درین بیت
مولود ممسک باشد و بدخواره و کسب او از کارهای سخت باشد
و طماع بود و از انچه طمع دارد تا نومید نگردد حاصل نیاید و وقتی
که حاصل اید رنج بود اما نظر مودت صاحب طالع و صاحب این
بیت و دیگر کواکب بزحل در کسب مال و اسانی ان در افزاید
و در دیگر کسان همچنین و حکم ان مناسب کواکب باشد و اگر نظر

عداوت

عداوت نکرد حکم بر فقر و سختی بود و رسیدن رزق روز مره **ثمره چهارم**
بودن مشتری درین بیت مولود کریم بود و توانگر و غذاهای پاک
خورد و مال حلال حاصل ارد و کرم او بجای خود بود و در وقت باشد
و اگر مشتری با سهم السعاده بود قوی حال تر باشد و اگر نیری بدو
ناظر بود موکد تر باشد خاصه که نظر مودت بود و قبول باشد پس مال
او از پادشاه و بزرگان حاصل اید و خویشان و خویشاوندان بود و اگر
میان مشتری و صاحب طالع یا صاحب این بیت نظر مودت بود مولود
توانگر شود بی رنج و دشواری و اگر نظر عداوت بود توانگر شود برنج
و سختی و خواری و عاقبت مال او تلف شود و اگر بمشتری کواکب بد
ناظر باشند مال او از هر نوع بدست اید و اگر عطارد ازین بیت
بمشتری ناظر بود مال او از بازرگانی باشد و دبیری و نیابت و وکالت یا
و اگر مریخ بدو ناظر از امارت و عزت و احتساب و اگر نظر عداوت
بود و مریخ و مشتری بدحال بوند و نامقبول مال او از دزدی باشد و
راه زدن و خیانت و صورت امانت **ثمره پنجم** بودن مریخ درین
بیت مولود کریم بود بر بدی مردم و نا داشته کند انچه کند و اگر میان
او و صاحب طالع یا صاحب این بیت نظر مودت باشد مال او اسان
بدست اید و اگر نظر عداوت بود کسب او بزحمت بود و اگر مریخ بدحال
بود مال حرام بدست ارد و زود تلف کند و اگر نیکو حال باشد مال
او از امارت بود یا از امرا و بزرگان و ترکان و لشکریان و اگر عطارد
بدو ناظر بود قوی تر بود و باشد که مال از دیوان داری بدست ارد
یا سلاح فروشی و یا ساختن سلاح و حرب و یا محافظت مهرها

واکر زهره بدو ناظر باشد مال اسان بدست اید و کم شبهه باشد و اکر
افتاب ناظر بود از کذر پادشاه حاصل اید و از جوهر شناسی و دار
الضرب و اکر زحل ناظر بود مال از کارهای دشوار حاصل کند و باشد
کردوزدان و ببرد خاصه که نظر نحس بود و اکر علویان بدو نکرند مال
از بزرکان بدست ارد و اکر سفلیان نکرد از فرودستان بدست
ارد **بیت ششم** اکر افتاب درین بیت بود یا ناظر بود و صاحب طالع
مولود توانکر شود و نقره جمع اید و کرم بود و عالی همت و سخت کوش
در کسب مال و فراخ روزی باشد و مال او از حکومت بود یا کارهایی
که بجواهر تعلق دارد یا معادن و اکر مقبول بود کار وی قوی تر باشد
و پادشاه یا بزرکان او را توانکر کنند و اکر میان او و صاحب این بیت
نظر مودت باشد مال بسهمت و طلب حاصل اید و اکر نظر عداوت
بود توانکر شود بسختی و اکر زحل بدو ناظر بود مال او از ضمان داری
و از سروری قومی بود و اکر مریخ بد حال بود مال او از ریاست
دبیر باشد و دهقانی و اکر مشتری بدو ناظر بود کمال از امانت داری
حاصل کند و خزانه داری و اکر عطارد با او بود مال از مهندسی حاصل
کند و معلمی و دبیری و پاسی و نیابت و تجارت و اکر زهره با او
بود مال او از پیرایه سازی بود و بدست اید از ... یا عطر فروشی
و خاتونان یا خادمان یا طرب و اکر قمر بدو ناظر بود مال او از بنات
بود و رسالت و رسول داری و از فرستادن کسان بتجارت و از
سالاری کاروان و مهتری عوام اما بودن راس درین بیت دلیل
توانکری مولود بود در اوایل عمر و قوت رب مثلثه ثانی دلیل توانکری

در اواسط

در اواسط عمر و قوت رب مثلثه ثالث دلیل توانکری بود در اخر عمر و اکر
میان این ارباب نظر باشد بمودت و با قوت بود از اول تا اخر عمر توانکر باشد
و اکر بخلاف این بود حکم بر ضد افتد **شعبه هشتم در احکام بیت ثالث از طالع** چهار
اثمار **ثمر اول در احکام کلی او** دلیلهای او همین خانه است و صاحب او و مستولی
بروی سهم اقربا و صاحب وی و زحل و قمر و زهره و ان کوکب که در روی بود
و ارباب مثلثات او پس اکر این دلایل مسعود بوند یا بیشتر ایشان دلیل کند
بر سعادت احوال برادران و خواهران و اقربا و اکر بهمدیکر ناظر باشند نظر
مودت دلیل سازکاری میان ایشان و افزونی محبت و طلب یکدیکر و
رسانیدن منافع و راحت بهم و اکر دلایل در اوتاد بوند دلیل سعادت و
کثرت خواهران و برادران باشد و اکر دلایل منحوس بوند و میان ایشان
نظرهای عداوت دلیل رنج و مشقت ایشان بود و خصومتها بود در میان
و اکر میان صاحب طالع و این دلایل نظر مودت بود مولود با انجماعت
دوست بود و قدم مولود برایشان مبارک باشد و اکر نظر عداوت بود
دشمنی افتد در میان و ناسازکاری و اکر دلایل ساقط بوند از امید
نا امید بود و در اقتدا اما بودن صاحب طالع درین بیت مولود مطیع
ایشان بود و اکر درین خانه مقبول نبود مطیع ایشان بضرورت بود
و با رنج و اکر صاحب این بیت در طالع بود خویشان منقاد او باشند
و اکر نا مقبول باشد بجبر و اکراه باشد و اکر میان صاحب طالع و زحل
نظر بود بمودت مولود با خویشان بنیکی دوست بود و از همدیکر منافع
کیرند و اکر نظر عداوت بود حکم بضد این باشد اما اکر نظر صاحب طالع
بقمر یا زهره بود بمودت محب باشد با برادران و خواهران خود در ترودن

میان خیرات بود و نظر عداوت ضد این باشد و اگر این دلایل در اوتاد
افتاده باشد و آن برجها مذکر بوند و دلایل همچنین مولود را برادران بسیار
شوند و اگر مونث بوند خواهران شوند **ثمرهٔ دوم در احکام جزویات** بودن زحل
از نحوس بر مرکز این بیت یا نزدیک بمرکز دلیل موت و مشقت خویشان
باشد خاصه که بدحال بود و اگر این بیت وبال یا هبوط او بود زحمت و مشقت
زیاده برسد مناسبان نحس حکم ذنب همین باشد **ثمرهٔ سیم** بودن مشتری
درین بیت دلیل سعادت خویشان بود و مبارک بودن قدم مولود برین
قوم و تندرستی و صلاح و عفت هر یک و نیکی انتقالات مولود با طرف آن
و متعبد بودن او و اگر صاحب طالع بمشتری ناظر بود حال قوی تر بود و
اگر قمر و زهره بمشتری نگرند احوال خویشان خوبتر و نیکوتر باشد و
مولود حرکت و انتقال بسیار کند و مساحت یا موسیقی بداند و اگر
افتاب بمشتری ناظر باشد یا زحل احوال خویشان بزرگتر نیکو باشد
ثمرهٔ چهارم بودن عطارد درین بیت دلیل رای و تدبیر خویشان کند
و مولود از علم حکمت چیزی بیاموزند و تجارت کند و عالم شود بر خویشان
اما بودن راس درین بیت دلیل کثرت برادران و خواهران بود و صلاح
حال ایشان و حکم ذنب خلاف این باشد اما حکم ارباب مثلثات خانهٔ ثالث
که گفته شده است هر کدام قوی تر بود احوال خویشان در آن وقت نیکوتر
بود **شعبهٔ نهم** در احکام بیت رابع پنج اثمار **ثمرهٔ اول** در احکام کلیات
او و دلایل او همین خانه است و صاحب او و مستولی او و سهم امهات و
صاحب وی و افتاب و زحل و زهره و قمر و کوکبی که در وی بود و ارباب
مثلثات او و پس اگر این دلایل مسعود باشند با پدر ایشان و بهمدیگر

ناظر بوند و از نحوس پاک دلیل سعادت احوال پدر مولود باشد و مادر او
و سلامتی هر یک و توانگری و عز و جاه و تربیت یافتن مولود از ایشان و
سازگاری هر دو با همدیگر و منفعت بودن و اگر زاید بوند زیادتی
دولت و شهرت ایشان باشد خاصه که مقبول بود و دلیل باشد بر حصول
املاک و مقامهای عالی و ابادانی و سعادت حال مولود در عواقب امور
و اگر دلایل طالع با صاحب طالع ناظر بوند مولود تربیت تمام یابد
از مادر و پدر و سعادتها بیند از ایشان و از ضیاع و عقار و خیرات
و اگر صاحب طالع بدین دلایل یا بدین خانه ناظر بنظر مودت باشد
دلیل سعادت والدین باشد از قبل مولود و مولود نیکخواه ایشان باشد
و اگر بنظر عداوت بود باکراه خدمت ایشان کند یا التفات ننماید و رنجیده
کند و از ایشان تربیت نیابد و اگر دلایل از همدیگر ساقط باشند جدائی
افتد میان مولود و والدین اما اگر مریخ بر مرکز این بیت افتد و بدحال
بود دلیل موت پدران باشد و اگر برج مذکر باشد و اگر برج مونث
باشد دلیل موت مادران بود و حکم ذنب همین باشد و اگر زحل بود
دلیل مشقت ایشان بود و رنج و بیماریها و اگر مقبول بود دلیل کثرت
و نفع باشد و عمارت نیکو **ثمرهٔ دوم در احکام جزویات** بودن مشتری
درین بیت دلیل عمارتهای خوش باشد و ساختن مسجد و صومعه و
دلیل توانگری مادران و پدران بود و مبارک بودن قدم مولود
بر ایشان و سعادت حال مولود اندر وی ایشان و یافتن تربیت و
خیرات از املاک و نیکی عواقب امور و اگر صاحب طالع بدو ناظر
باشد ابادانی بدخوشی کند و موافقت بود میان او و پدران و اگر

عداوت بود نیکی کمتر بود اگر مشتری مقبول بود افتاب بد و ناظر و
زحل همچنین دلیل یافتن دفینه و طول عمر پدران و توانگری هر یک
ثم سیم بودن افتاب درین بیت دلیل رفعت و جاه پدران بود
و نیکی حال مولود و ساختن عمارتهای عالی و منافع از املاک و
سعادت عواقب اگر افتاب مقبول بود و صاحب طالع بد و ناظر بنظر
قبول مولود در مقام پادشاه و اکابر نشیند و چون این بیت سعد بود
مولود هر چند بنکند شود کار او قوی تر گردد **ثم چهارم** بودن
زهره درین بیت دلیل فرح و مناکحت پدر باشد خاصه که با افتاب
بود یا زحل و ان نیز بود که موافقت میان والدین زیاده شود خاصه که
قمر درین میان بود و دلیل سعادت یافتن مولود بود از پدر و
مادر و از انتفاعات و اگر زهره زحل درین بیت محترق شود موت
پدر و مادر باشد خاصه که قمر شمس یا زحل بد حال بود و اگر زهره
قوی حال بود مادر مولود سلیطه گردد و اگر مریخ درین بیت محترق
شود پدر مولود را قتل رسد یا هلاک شود و او را از آتش خوف
باشد و اگر صاحب طالع درین بیت منحوس بود مولود بجایی بد ماند
بناکام و اگر خانه وبال یا هبوط او بود محبوس شود بسیار **ثم پنجم**
بودن عطارد درین بیت مقبول و زهره با او یا ناظر بد و مولود جا
منقش سازد و اگر قمر با او بود جوی و حوض بیرون اید خاصه که برج
ابی بود و دلیل رای و تدبیر پدران و مادران باشد و پیشرفتهای
مولود و عاقبت کار باشد و بیع املاک و ساختن باغ و بوستان
و مدرسه و کتابخانه و اگر زحل بد و ناظر بود زاویه و خانقاه سازد

وجایها

وجایهای خراب اباد ان کند و اگر زحل در بیت هشتم بود یا ناظر بود و بد
حال بود گورخانه سازد و در بندگی عمارت پیش کند و جایهای حصین
و اگر مشتری بد و ناظر بود و بد حال باشد در مدرسه و مسجد ساختن
ساکن شود و اگر مریخ بد و ناظر بود در مطبخ و لشکرگاه و میان ترکان
یا حمام ساکن شود یا جایی که آتش و آهن باشد و اگر افتاب با او بود
در سرای زر یا جایهای بزرگان ساکن شود و اگر قمر ناظر بود در باغها
و جایها که آب روان بود پس ازین کواکب هرکدام که قوی باشد او را
بجایهای نیکو برد و هرکدام که ضعیف باشد او را بجایهای ناستوده
رساند مناسب کواکب و دلایل دیگر و نظرهای مودت و عداوت
همچنین مثلا اگر نظر مشتری بود بمودت انچه مدرسه گفتیم سرای قضا را
بود و جایهای عالی سازد و خوش و باقی را همین است چون منسوبات
هر یکی در حال قوت و ضعف نموده ایم اما اگر این برج خاکی بود مولود
در زراعت و عمارت باشد و اگر برج ابی باشد حوض و کاریز و
یخدان سازد و اگر بادی بود قصرها و بادگیرها سازد و اگر اتشی
بود حمام و دکانهای طباخی سازد و اگر صاحب سابع در ربع زایل
بود مولود از وطن اصلی دور افتد و در شهری ساکن شود که بدان
ربع منسوب بود خاصه که مقبول بود و اگر در بیت سیم یا بیت نهم بود
مولود سفر کند و کار قوی تر باشد و او در ان شهر ساکن شود که
بدان تعلق دارد و موضع او و اما اگر صاحب طالع درین بیت بود
مولود در وطن خود ساکن شود و اگر حرکت کند مناسب قابل تدبیر
او کند و اگر مقبول بود درین بیت بد خوشی باشد اما بودن قمر با

عطارد درین بیت مولود را از مسکن بیرون برد و بدانجا رساند که منسوب
صاحب چهارم بود از جهة عالم یا انجا بود که صاحب طالع بود یا بدانجا بود
که صاحب نهم بود یا بدانجا که قابل تدبیر تنها عطارد بود یعنی بمواضعی
که منسوب بدین کواکب بوند از اقلیم و ناحیه و شهر و ولایت و بقاع عالم و ازین
دلایل هر کدام که با قوت تر بود اثر ان غالب تر باشد خاصه وقتی که بیت
ان کوکب و اگر هر یکی بجهتی نسبت دارند مولود سفرهای بسیار کند ان
دور و نزدیک اما در اوایل کتاب گفته شده است که از درجه طالع تا
درجه عاشر دلیل ایام طفولیت است و از درجه عاشر تا سابع دلیل ایام
جوانی و از درجه سابع تا رابع دلیل ایام کهولیت و از درجه رابع تا طالع
دلیل ایام پیری پس هر کدام ازین چهار ارباع که نیرین در وی بود یا سعود
احوال مولود دران پس قوی تر باشد از طبیعت ان کوکب و موضع او اما
اگر سفر قایم باشد مولود دران سن سفر پیش کند بدان اقلیم و ناحیه
و شهری که بدان کوکب منسوب بود و این اصل را معتبر دارند که در وی
تجربه بسیار رفته است اما بودن راس درین بیت دلیل کثرت املاک
بود و صلاح حال پدر و مادر و بودن ذنب خلاف این باشد اما نظر
صاحب طالع بر مثلثه اول بمودت نکرد دلیل تربیت یافتن مولود
بود از مادر و پدر و دیدن سعادتی که بدین بیت تعلق دارد و اگر
نظر عداوت بود حکم بر عکس بود و اگر نظر بر مثلثه ثانی بود این احوال
در اوایل عمر بود و اگر بر ثالث بود در اواخر عمر بود باعتبار نظر و ثبوت
ورود **شعبهٔ دهم** در احکام بیت خامس از طالع هشت اثمار **ثمرهٔ اول**
در احکام کلیات او دلایل او همین خانه است و صاحب و مستولی بر وی و سهم

الاولاد

الاولاد و صاحب وی و افتاب و زهره و قمر و ارباب مثلثات وی و
کوکبی که در وی بود پس اگر دلایل یا بیشتر ایشان قوی حال بوند و بهم دیگر
ناظر بنظر مودت دلیل بودن فرزندان کند و اگر در اوتاد بوند دلیل
بسیاری بود و اقبال و جاه ایشان و اگر دلایل ضد این باشد حکم برعکس
باشد و اگر این دلایل در بروج مذکر بوند فرزندان پسر بوند و بر صفت [?]
خاصه دلیل قوی تر مذکر بود و اگر بر ضد این بود دختران باشد اما
اگر سهم الاولاد در حظوظ افتاب بود یا افتاب بسهم ناظر بود فرزندان
پسر باشند و مقبل خاصه که در اوتاد بوند و اگر این حال با قمر بود دختران
باشند و با دولت قیاس کواکب همین است از مذکر و مونث و سعد و نحس
اما اگر در خانه پنجم برج بسیار فرزند بود و ان مثلثه ابی است فرزند بسیار
شود و اگر برج عقیم بود و ان اسد و سنبله است فرزند کم باشد اما
موانع فرزند شمس است و مریخ و زهره و عطارد و ذنب پس بودن این
دلایل در برج عقیم دلیل نقصان فرزند بود و اگر این دلایل بصاحب
پنجم نگرند بنظر عداوت یا بدین خانه افتد فرزند کم زیند اما زحل دلیل
مودت و مریخ فرزند بود و اگر بد حال بود و مریخ دلیل اسقاط و قتل
باشد و اگر افتاب بد حال بود حکم او همین باشد و عطارد اگر نحس بود
نیکی از و بحس فعل او بر طبع ان نحس باشد و ذنب بر زیان رفتن فرزند
باشد و اگر نحسان بعداوت بسهم الولد بنگرند حکم همان باشد اما
اگر صاحب طالع درین دو خانه بود همچو مطیع فرزندان بود و اگر
نامقبول باشد باکراه باشد و عجز و اگر صاحب پنجم در طالع بود حکم
همین بود از طرف فرزندان و اگر میان دلایل پدر بعض فرزندان نظر

مودت بود باهدیگر سازگار باشند و مطیع و اگر نظر عداوت بود خلاف
این باشد و اگر از همدیگر ساقط باشند درمیان فراق افتد و از طرف
فراق افتد که دلیل او در خانها ساقط بود یا دلایل نحس باشد اما پیوستن
صاحب پنجم یا صاحب هفتم یا کوکبی که در وی بود دلیل بودن فرزند
بود از جفت و اگر بصاحب ششم نگرد دلیل بودن فرزند از کنیزک یا
خدمتکار باشد **ثمره دوم در احکام فرزندیات** اگر یکی از زهره یا مریخ صاحب
پنجم بود یا درین خانه باشد یا صاحب طالع ممازجت کند فرزندان
معشوق شوند خاصه که یکی ازین دلایل صاحب یازدهم بود یا صاحب یازدهم
بدین دلایل ناظر باشد و یا درین بیت بود و اگر دلایل فرزند میان
طالع و عاشر بوند مولود را فرزند در خردی شود و اگر میان عاشر و
سابع بود فرزند در سن وقوف باشد و اگر میان سابع و رابع بود
فرزند در کهولیت بود و اگر در میان طالع و رابع در پیری شود و دست
که پسر و دختر ازین ارباع نیز استدلال کرده اند و از بروج دلایل و کواکب
ثمره سیم در عشقبازی و طرب اگر زهره درین بیت باشد یا ناظر بدو یا بصاحب
او مولود بسیار طرب باشد و با فرح و بازی و هزل و با زینت و مزاح
کننده بوند و عاشق شوند خاصه که عطارد با زهره بود یا نظر بود
میان ایشان و اگر مریخ بود فسق و فجور بسیار کند و عشق بازی فاحش
کند و دلیرانه **ثمره چهارم** اگر علویان درین بیت بوند یا ناظر بدو یا بصاحب
این بیت طرب با بزرگان کند در سن پیری و اگر سفلیان بود طرب
با فرومایگان کند در سن جوانی و اگر بعضی علوی و بعضی سفلی بوند
از جوانی تا به پیری در طرب بود خاصه که زهره در میان بود یا ناظر

میان

بدین دلایل **ثمره پنجم** اگر مشتری درین بیت بود یا ناظر بدو یا بصاحب
او مولود با علما و اهل دیانت دوستی دارد و اگر این بیت خانه زحل باشد
با مشایخ و درویشان عشرتها کند و سماع و رقص دوست دارد و نظر
باز باشد و سوگند خورنده باشد **ثمره ششم** نظر صاحب پنجم یا پنجم
یا صاحب طالع دلیل عشق بازی بود خاصه که نظر قبول باشد و تمتع
نیکو یابد و اگر زهره درین میان بود قوی تر و خوشتر باشد و اگر صاحب
این بیت نور بصاحب طالع دهد کسان بر مولود عاشق بوند و تمتع رسانند
بمولود و او از هدایا بهره مند باشد و اگر صاحب طالع نور بدو دهد
مولود عاشق شونده بود و تمتع رساند بمولود و او از هدایا بهره مند
باشد و اگر صاحب طالع نور بدو دهد مولود عاشق شونده بود و تمتع
رساند بدان کسان **ثمره هفتم** بودن قمر درین بیت دلیل رسالت کند
و اگر قمر بمشتری نگرد توسط کارها کند میانه مردم براستی و اگر عطارد
درین میانه باشد دلالی کند و خط نویسی معاملها و اگر قمر و زهره
و عطارد درین بیت بدحال باشند یا بدان بیت ناظر بوند و نقل نور
از صاحب طالع بکواکب دیگر کنند یا جمع نور مولود کنند مولود قیادت
کند حکم عطارد همین باشد و قوی خاصه که نحس بود **ثمره هشتم** حکم
ارباب مثلثات است که در بیوت دیگر گفته ایم و اوقات ترتیب نموده
و اگر ارباب مثلثات این بیت ازین کواکب افتاده باشد در مدلول
زیاده کنند و آثار در وقت تربیت او ظاهرتر باشد اما بودن رأس
درین بیت دلیل کثرت اولاد باشد و مدلولات دیگر و حکم ذنب خلاف
این بود و بدی حال عشق و اولاد و در رسالت خیانت بود **شعبه**

باب یازدهم در احکام بیت ششم پنج اشما شرایط احکام کلیات ان دلایل او همین خانه است
و صاحب و مستولی وی و سهم مرض و صاحب وی و قمر و ان کوکب که
درین بیت بود و ارباب مثلثات او پس اگر این دلایل یا بیشتر ایشان
مسعود بوند و قوی حال و سهم ناظر و نحسان ساقط دلیل صحت و سلامتی
مولود باشد و پاک از عیبها و اگر نحس و بدحال بوند حکم بضد بود اما
اگر این دلایل زحل نحس باشد بیماری از طبیعت زحل بود و انچه بدو
منسوب است و اگر مریخ نحس باشد بیماریها منسوبات مریخ بود و اگر دلایل
بموضع بدحال بوند بیماری یا عیب دران موضع ظاهر گردد که بدان برج
نسبت دارد مثلا اگر دلایل در حمل بوند یا در طالع ان اثر در سر و روی
بود و اطراف و قیاس دیگر همین است و اگر دلایل بیماری در برج آتشی
بوند از سردی و خشکی بود و ماده سودا و اگر در بروج بادی بود از
گرمی و تری و ماده خون و در برج ابی از سردی و تری بود و ماده بلغم
و اعتبار کند مزاج دلایل را با مزاج برج وقت امتزاج در موافقت و
مخالفت اما اگر صاحب طالع درین بیت باشد مولود خود سبب بیماری
و رنج خود شود خاصه که طالع ثور یا عقرب بود و اگر صاحب این بیت
در طالع باشد مولود بیشتر وقت تندرست بود و در پرهیز و نگاه داشتن
خود بود و اگر میان این دو صاحب نظر مودت بود دلیل سلامتی مولود
بود و اگر نظر عداوت بود مولود بیمارناک باشد یا از سبب پرهیز بسیار
خود را بیمار کند و در زحمت و رنج باشد و اگر قمر در موضع نحسی بود
یا ناظر نحسی مولود بیمارناک باشد خاصه که در طالع یا درین بیت بود
و اگر در نظر افتاب یا نظر سعدی بود مولود پیوسته بسلامت باشد ثم

نوع دوم در حکم جسد بودن نحسان درین بیت مولود بیمارناک باشد و عیب دار
باشد از طبیعت ان نحوس و اگر سعدان بوند تندرست باشد پیوسته و
بی عیب و اگر سعد در نظر مودت نحسی افتد مولود با بیماری باشد اما
متنفر نباشد و کم رنج بود و اگر نظر عداوت بود بیماری او با نفرت بود و
عیب دار باشد نوع سیم اگر افتاب درین بیت بود یا کوکب سحابی و
در درجه طلوع او مولود نابینا شود و اگر در احتراق یکی ازین دو نحس بود
حکم همین بود اما اینجا سبب درد چشم بود و داروها پس اگر زحل محترق
باشد فساد چشم او از خشکی دماغ بود و خیره گشتن و فرود آمدن اب سیاه
و کوب یافتن از چیزی قوی و اگر مریخ محترق باشد فساد چشم از اهن یا
اتش بود و رسیدن زخم ناگاه و داروهای تیز اما اگر افتاب درین بیت
باشد و منکسف شود بیم نابینا شدن باشد خاصه در عقده ذنب و اگر
شمس با ذنب بود و کسوف نباشد رگها و ابله در چشم پدید اید و اگر شمس
با راس باشد رگها بود کم زیان و حکم قمر در عقده همان بود اما کمتر
از افتاب اما اگر قمر بقران زحل بود مولود را اب فرود ارد و اگر بهان
وقت قمر ناقص النور بود نقصان بصر پدید اید یا سفیدی در چشم یا
پرده و اگر بقران مریخ بود رگها سرخ پدید اید چون سبل و ناخنه و جرب
و عقرب و مانند این و محتاج شود بدست کاری و اهن بچشم بردن و
اگر عقده ذنب بود و مریخ با او یا ناظر بود و زخم رسد بر چشم او و باطل
گردد و نظر افتاب یا نحوس بمودت اب بچشم پدید اید یعنی احول شود
خاصه که در بروج معوج الطلوع باشد و خاصه که طالع برج معوج
الطلوع باشد و ان از اول جدی است تا اول سرطان و اگر نظر افتاب

یا نحوس بعداوت باشد دلیل نقصان بصر باشد چنانکه تا چشم تنا نکند
چیزی نه بیند و اگر این دلایل بدحال بوند فساد زیاده شود در بصر خاصه
در چشم راست و اگر این احوال قمر را بود نقصان در چشم چپ بیش باشد

ثمره چهارم اگر صاحب طالع درین بیت ششم بود مولود خود را در بند
اندازد یا به بندکی اسیر شود و اگر مقبول بود بسعادتها برسد و الا رنج
کشد پس اگر صاحب طالع یا قمر بمریخ نحس شود اسیر کردد و اگر بزحل
کردد در بندکی و بلا افتد اما اگر این بیت بهیمی بود و صاحب طالع
درین بیت بود مولود کله بانی کند اگر این بیت خانهاء عطارد بود یا
عطارد درین خانها افتاده باشد و بنحس بود بمریخ مولود بیطاری کند
و اگر برج آتشی بود و صاحب طالع مقبول در روی عطارد و مشتری ناظر
بدین بیت و این بیت یکی از خانهای مریخ یا عطارد بود مولود طبیب
شود خاصه که یکی ازین دلایل صاحب عاشر بود یا صاحب عاشر بدین
دلایل ناظر بوده باشد که دست کار یا حجام یا جراح شود اما اگر درین
وقت نیرین با همدیکر ناظر باشند از خانهاء زهره یا عطارد یا زهره
و عطارد باهم بوند و قمر ناظر خاصه که زهره صاحب بیت پنجم یا یازدهم
یا دهم بود با عطارد یا قمر چنین بوند مولود کحالی کند و سرمهساز
و باشد که عطر آمیز و یا مشاطه بود

ثمره پنجم در احوال بندکان قوت طالع و
صاحب او و نظر صاحب ششم بمودت و قوت سهم بندکان و صاحب
او دلیل بودن بندکان باشد و اگر آن قوت از خانهای نحس بود بندکان
او کارکن و رنج کش باشد و اگر از سعدان بود بندکان او باعتقاد باشند
و مشفق و از ایشان خیر حاصل آید دلیل بندکان سیاه زحلست و

بندکان

بندکان ترک مریخ و بندکان سفید زهره و عطارد اند اما اگر دلایل بندکان
عطارد و زهره و قمر بوند غلام و کنیزک او جوان بوند و خوب صورت و
سفید پوست خاصه که مشرقی بوند و اگر خانه ششم از خانهای عطارد بود
یا زهره کار رقی تر باشد از بیع و شرای ایشان خیر و نفع حاصل بود
خاصه که یکی ازین دلایل صاحب ثانی باشد یا بصاحب ثانی نظر دارند
بمودت و حکم ستور نیز همین باشد و اگر دلایل بندکان مشتری بود و
مریخ و زحل بندکان او کلان سال بوند خاصه که مغربی باشند و اگر
دلایل بندکان با مشتری بود و مریخ و زحل در اوتاد بوند یا مایل الاوتاد
بندکانش بسیار بوند و ربع مذکر غلامانش باشند خاصه که برج ششم
مذکر بود و اگر در برج مونث و ربع مونث بوند کنیزکان دارد و اگر
بعضی در برج و ربع مذکر و بعضی در مونث بوند از هر دو نوع دارد
خاصه که برج ششم ذوجسدین بود یا دلایل در برج ذوجسدین باشد
اما اگر مریخ و زحل دلیل بندکان بوند و باهم نظر بعداوت کنند یا
بدلایل بندکان بعداوت نکرند بندکان مولود دروغ کوی و خیانت
کننده افتد و اگر بمودت نکرند بندکان مولود راست کار و با وفا بوند
اما اگر دلایل زهره و عطارد و قمر باشند بندکان او خورد سال بوند
و خوش طبع و دلیل کثرت اوتاد است و نظرهای دلایل باهم خاصه
بمودت پس اگر این دلایل در خانهاء مریخ بوند و ناظر بزحل خاصه
بمقابله دلیل بودن خادمان بود و اگر این دلایل در خانهاء زحل
بوند و در نظر مریخ حکم همین باشد و اگر دلایل بمریخ نکرد و مریخ بد
حال بود حکم همین باشد و اگر در خانها عطارد و زهره بود و بمریخ نا

بزحل ناظر همین حکم کند و دلیل غلامان دست اموز بود خاصه کران
دلایل یکی صاحب هفتم بود و حکم خدمتکار همین است اما اگر افتاب و اسد
دلیل بندکان بود بندکان گردن کش افتد و باکبر باشند که اصل ایشان
بزرك بود یا باشد که بر مال الخود حاکم شوند و حکم ارباب مثلثات همان
که کفته ایم بارها و راس درین پت دلیل تندرستی است و افزونی بندکان
و ذنب دلیل بیماری است و بودن ریشها و لاغری و زردی و عیبها و بدبختی
موی و چیزها از انواع صرع و کر بختن و بد افتادن بنده و خدمتکار و الله
اعلم **شعبه پانزدهم در زن و احکام مناکحت** شانزده اثمار **ثمر اول در احکام کلیات** دلایل او همین خانه
است و صاحب و مستولی او و سهم تزویج و صاحب وی و زهره و قمر و
ارباب مثلثات او و کوکبی که درین پت باشد اما در طالع زنان افتاب
و زحل دلیل باشد بجای زهره و قمر و سهم تزویج اما هر دو صاحب ذ صاحب
سهم پس اگر دلایل قوی حال باشند و بهمدیکر ناظر و میان این دلایل
و دلایل طالع نظر باشد بموقت دلیل یافتن سعادت بود از مناکحت
و برخورداری و بودن موافقت و خوشی عیش و اگر دلایل در اوتاد بودند
قوی تر باشند و مدت صحبت مدیدتر و دلیل کثرت نکاح بود خاصه
با کسان معروف و از قبیله اکابر خاصه که دلایل در حظوظ خود باشند
و حکم شرکت همین بود و اگر احوال دلایل بر خلاف این باشد حکم بر طرف
ضد افتد اما اگر صاحب هفتم یا مستولی سعی بدلایل طالع ناظر باشند
یا دوستی بنظر از زنان بهوا و در رغبت کند و اگر دلایل طالع بودند بود
دلایل هفتم یا میان دلایل پیوسته باشند مولود بزنان مایل بود و
بنظرهای مودت موافقت باشد در میان و بنظرهای عداوت

مخالفت

مخالفت بود و اگر دلایل زن در طالع مرد افتند زنان مطیع و زیردست
او بوند و اگر دلایل مرد در هفتم افتد مرد منقاد و مطیع زنان باشد
در خصومتها حکم همین بود **ثمر دوم در حکم کواکب** اگر زحل درین خانه بود مولود
زن پیر کند خاصه که در اخر برج افتاده بود و مغربی بود و زن پیر زشت
صورت باشد و اگر مشتری بود مولود زن میانه حال خواهد خاصه که
در میانه برج بود و عفیفه باشد و شیرین صورت و اگر مریخ بود زن
بی شرم باشد و کم ستر و یا ترك باشد و محجوب صورت بود و اگر در اخر
برج بود یا مغربی بود زن پیر بود و اگر زهره بود درین خانه زن جوان
خواهد خاصه که در اول برج بود و خوب صورت بود و لطیف طبع و
خوش حرکات و اگر عطارد بود زن با فرهنگ خواهد و کدبانو و زیرك
و سخن کوی و دانا و اگر افتاب و اگر افتاب بود زن سرکش افتد و حاکم
و سبکر و سلیطه یا متعلق به بزرکان یا از اصل معروف و خوب صورت
باشد و اگر قمر بود زن از عوام الناس کند اما اگر دلایل زن در برجها
خوب صورت باشد زنان خوب صورت خواهد خاصه که دلیل زن هم
بود اما هر کوکب که دلیل زن باشد چون مشتری بود و ناظر بود صاحبه
و عفیفه بود و اگر مریخ ناظر بود بی شرم و بیهنر بود و قیاس کواکب دیگر
چنین باید دانست اما اگر دلیل زن در حظوظ خود بود زن از اصل
بزرکان باشد در اوتاد و از معروفات و در مایل الاوتاد از مردم متوسط
حال و در زایل از مردم کم نام و مجهول و ساقط **ثمر سیم** اگر
دلیلها در اوتاد بوند زن بسیار کند خاصه که برج هفتم منقلب باشد
و در مایل الوتد کمتر خواهد خاصه برج هفتم ذو جسدین بود و در زایل

زن خواهد یا نخواهد خاصه که برج ثابت باشد امّا اگر دلایل در اوایل برج باشند زن اندک خواهد و اگر در اواخر برج زن بسیار کند امّا اگر درین بیت کواکب جمع آمده باشند زن بسیار خواهد و اگر صاحب یا مستولی این بیت یا کوکبی که درین بیت افتاده بود بر بسیار کواکب ناظر باشد زن بسیار کند و حکم شرکت همین باشد **ثمرهٔ چهارم** اگر صاحب هفتم محترق بود زن مولود بمیرد یا بیمار ناک بود و اگر راجع بود جدایی کند و بی وفا شود و اگر در مقام اول بود شوی را بخواهد بدل و اگر در مقام ثانی بود قرار کند اگرچه ناخواهان باشد خاصه که بصاحب طالع ناظر بود و اگر نظر عداوت بود دشمن گیرد شوهر او و اگر منصرف باشد جدایی کنند **ثمرهٔ پنجم** اگر سعدی درین خانه بود باوایل برج و مشرقی باشد و از نحسان پاک زن او خورد سال افتد و بی عیب خاصه که آن زهره بود و خوش صورت باشد و اگر بجای سعد نحس باشد حکم برضد افتد خاصه که آن مریخ بود امّا اگر صاحب هفتم در مقام ثانی بود و از کوکبی که بعد منصرف شده و بصاحب طالع متصل شود زن را شوهر دیگر بوده باشد پس اگر آن کوکب سعد بوده باشد و آن که بدو خواهد پیوست هم سعد باشد زن از زهره و شوهر نیکی یابد و اگر هر دو نحس باشد حکم بر عکس افتد و اگر یکی نحس و دیگری سعد بود حکم بر حسب آن کند **ثمرهٔ ششم** اگر در میان صاحب طالع و زهره نظر باشد و زهره در هفتم یا پنجم بود و مریخ درین میان افتاده باشد خاصه که در طالع باشد مولود تیز شهوت باشد و مولع بزنان و عشق بازی را شد که زن مطرب خواهد و اگر این احوال زنها بود حکم همان باشد و اگر برج هفتم هیچی

باشد و صاحب طالع در وی مولود زرع و درخت زمین بی برکند با دواب جمع آید و اگر بجای زهره عطارد بود مولود زرع در زمین بی برکند و بود که زنان از طرف بزبان رغبت باشد و اگر زهره درین بیت با زحل بود یا بر زحل ناظر باشد حکم همان بود و اگر مریخ بود بدتر باشد و ظاهرتر و زن در حرام دلیر باشد **ثمرهٔ هفتم** اگر صاحب هفتم در ششم بود یا دوازدهم جفت او عیب دار باشد یا بنده یا بنده زاده یا غریب باشد یا کوکب سفلی خاصه که از خانهای زحل بود یا مریخ یا عطارد و بد حال باشد **ثمرهٔ هشتم** اگر صاحب هفتم در نهم بود یا صاحب طالع در نهم و صاحب هفتم یا کوکبی که در هفتم بود بدو پیوندد جفت مولود غریب باشد و اگر صاحب نهم در نهم باشد و بصاحب هفتم ناظر باشد یا کوکبی که در هفتم باشد مولود در غربت زن خواهد و اگر هفتم برج منقلب باشد زن او متحرک باشد و کم ثبات **ثمرهٔ نهم** اگر صاحب هفتم یا کوکبی که در وی بود بصاحب سیم ناظر بود و صاحب سیم بطالع یا صاحب طالع ناظر بود مولود زن از خویشان کند یا خویشان او را زن دهند **ثمرهٔ دهم** اگر صاحب طالع بصاحب هفتم پیوندد یا کوکبی که در وی بود یا نور صاحب هفتم بصاحب طالع دهد یا جمع کند مولود را بزرگان زن دهند یا کارهای نکاح او سازند **ثمرهٔ یازدهم** این حکمها مردان و زنان یکی باشد اگر احکام بر طالع زن نهند سهم مردان از زهره یا شمس و از طالع بیفکند و دلیلها جفت او آفتاب و زحل بود باقی احکام همین بود **ثمرهٔ دوازدهم** اگر قمر در طالع مردان میان اجتماع و استقبال افتاده بود مولود در جوانی زن کند و اگر میان استقبال و اجتماع افتاده بود در پیری زن کند امّا

در طالع زنان اگر آفتاب بالای زمین بود در جوانی شوهر کند و اگر در
زیر زمین بود در پیری شوهر کند **ثمره سیزدهم** اگر صاحب هفتم سعدی
بود یا کوکبی که در وی باشد و صاحب طالع از وی منصرف شود و بدیگری
متصل گردد مولود زن اول بگذارد و دیگری خواهد و هر دو نیکو باشند
و اگر بنحسی متصل شود زن دوم بد افتد و اگر صاحب هفتم نحس باشد و
صاحب طالع که از وی منصرف شود بسعدی پیوندد از بد خلاص یابد
و بنیک افتد و این اتصالات و انصرافات نیز بمودت و عداوت نظر
کند اما دلایل حالات پیری و جوانی را نیز اعتبار کنند اما جمع النور
در هفتم دلیل بسیاری زن خواستن بود و در طالع زنان حکم همین
باشد خاصه که دلایل در بروج بسیار نکاح افتاده بوند **ثمره چهاردهم**
اگر دلایل جوانی زنان بدلایل مردان پیوندد و دلیلهاء مردان فوق
الارض باشند از طالع مولود در جوانی زن کند جوان و اگر دلایل
تحت الارض باشند مولود در پیری زن جوان کند خاصه که دلیل
قوی تر مرد زحل افتاده بود و او در اول برج و دلیل زن زهره باشد
ثمره پانزدهم در حکم از بابت مثلثات اگر رب مثلثه این بیت نیکو افتاده باشد حال
مولود از زنان در اوایل عمر نیکو باشد و اگر رب ثانی نیکو افتاده
بود در میانه عمر نیکوتر باشد و اگر رب ثالث نیکو باشد در آخر عمر
نیکوتر بود و حکم نحوست را قیاس همین است **ثمره شانزدهم در خصمان**
اگر صاحب و مستولی خانه هفتم با صاحب و مستولی طالع ناظر باشند
بمودت مولود را خصومت کم افتد خاصه که سعدان بوند و اگر بعداوت
نگرند خصومات بسیار افتد خاصه دلایل نحسان باشند پس هر کدام

ازین

ازین دلایل که در حظوظ خود بود ظفر از آن جانب بود و اگر دلایل هفتم
در طالع بوند یا در دوم طالع خصمان مال یا یاران خصمان بدست
مولود افتد و مال و یاران او و اما بهر طرف که نحسان باشند یا ناظر بوند
یا طالع نحس بود خصومت از آن طرف خیزد و بهر طرف که سعدان بوند
یا ناظر باشد صلح از آن روی بود و حکم زن با شوهر همین باشد اما بودن
راس درین بیت دلیل کثرت زنان بود و عفت ایشان و صبر خصمان
و ذنب دلیل قلت زنان بود و ناستوری و عیب ایشان و فتنه کردن
و بلا دیدن از ایشان و حکم حرب و لشکرها همین باشد ناظفر مریخ
و سعدان و کواکب مستقیم را بود خاصه در حرب **شعبه سیزدهم در احکام**
بیت ثامن سیزده اثمار **ثمره اول در احکام کلیات** دلایل او همین خانه است و
صاحب و مستولی بروی و سهم موت و صاحب وی و مقابل تدبیر
هیلاج و مرکز غارب و کوکبی که درین بیت بود پس اگر این دلایل
یا بیشتر ایشان نیکو حال بوند و بهمدیگر ناظر باشند و از نحوس خالی
مرگ مولود طبیعی باشد یعنی بتمام عطیت کدخداه برسد و مولود
پیوسته در امن و راحت و فراغت بود و بی نکبت زندگانی کند و
اگر این دلایل بنحسی منحوس باشند موت از طبیعت آن نحس حادث
شود پس اگر آن نحس زحل بود موت از بیماریهای دراز کش بود از آنچه
بزحل منسوبست از شدت و تنگی و اگر مریخ بود از بیماریهای خونی بود
و قتل و آنچه بمریخ منسوبست و اگر از آفتاب منحوس شود موت از
بیماریها باشد که با آفتاب منسوبست و از پادشاه و اما علتها در آن
عضو باشد که ببروج و کواکب منسوب باشد چنانکه شرح داده ایم

اما اگر هیئت مرکب کواکب نحس باشد خاصه که در مواضع نحس باشد
مرگ مولود در صورت ناستوده باشد و اگر سعدان بود در صورت
ستوده بود **ثمره دوم در احکام ثمرات** احتراق صاحب هشتم یا مرکز غارب یا بر
درجه طالع دلیل موت باشد از ماده حرارت یا آتش یا گرما یا سموم
و مانند این یا از غضب ملوک خاصه که برج آتشی بود **ثمره سیم** صاحب
طالع بقران مریخ یا صاحب ثامن و سعدان ناقص از ایشان و از ین خانه
دلیل موت باشد باهن یا باتش خاصه که برج آتشی باشد **ثمره چهارم**
اگر صاحب طالع در هشتم بصاحب هفتم نحس شود و سعدان ساقط
باشند مولود بدست خصمان هلاک شود از طبیعت آن کوکب نحس
و آن برج **ثمره پنجم** مریخ چون با راس الغول بود و بدرجه طالع یا
هیلاج یا کدخداه بمقاطعه رسیده بود خاصه بر راس الغول و این پیش
طالع یا دوم طالع بود و سعدان ناقص مولود را بکشند و اگر در آن
وقت زحل بر مرکز عاشر باشد و با آفتاب منحوس خاصه باحتراق و موت
او از دار باشد و اگر در رابع بود بمقابله آفتاب که هیئت رابع خاکی
بود موت از زیر ماندن دیوار خانه بود و اگر برج آبی بود از آب
در افتادن موت رسد و اگر برج بادی بود از خفه کردن و گرفتن
دام او باشد و اگر زحل در وبال بود یا بمریخ نظر عداوت باشد از
ضرب و قتل موت رسد و اگر برج آتشی بود موت از آتش رسد
اما اگر این اسباب حاضر شوند و سعدی در طالع بود یا ثامن یا
تیسیر او ناظر با تیسیر دلایل عمر در حد و سعدان رسیده بود و طالع
تحویل سال و برج انتها سعید بوند بسلامت بیرون آید از هر فساد

ثمره ششم اگر صاحب طالع و قمر منحوس باشند بمریخ و مریخ در
طالع یا ثامن بدحال بود مولود در بیابان هلاک شود خاصه که
برج ثامن اسد یا جدی باشد **ثمره هفتم** اگر قمر در دهم باشد و زحل
در چهارم و عطارد در هفتم منحوس بمریخ و صاحب طالع نحس باشد
مولود بدست غوغا هلاک شود و فتنه و خصومت خاصه که زحل
در وبال یا در هبوط باشد یا در خانه غریب **ثمره هشتم** اگر طالع
حمل باشد و مریخ در سرطان و قمر در عقرب و زحل در طالع مولود
خود را بدست هلاک دهد یا خود را بکشد و اگر مریخ در عقرب بود
یا ذنب و زحل در سرطان و آفتاب در میزان مولود در حرب و
میان زنان کشته شود و اگر مریخ در میزان بود بدست خصمان که شان
شود و اگر مریخ در میزان تحت الشعاع بود یا در عقرب مولود کشته
شود بدان شرایط که گفته شد **ثمره نهم** اگر طالع میزان بود و زهره
بر مرکز غارب محترق شود و زحل در هشتم باشد و مریخ بر درجه
طالع مولود خود را هلاک کند بسبب زنان و شهوت و خصمان
و اگر زهره در عقرب بود یا طالع حمل را و مریخ در ثور باشد و
سعدان ساقط بوند و طالع میزان را مریخ در طالع و طالع حمل را
زحل در طالع مولود بسبب دزدی هلاک شود **ثمره دهم** اگر
نحس در دوم بود و بدحال باشد و نحس دیگر منحوس کرده و عطارد در
هم از نحسی منحوس بود خاصه که برج دوم خاکی بود یا آبی باشد و
خانه هشتم و صاحب او بدحال موت مولود از دار باشد خاصه
که طالع حمل باشد یا میزان و اگر سعدی بدوم یا هشتم ناظر باشد

ودفع مضرت کند خاصه که ان مشتری بود یا افتاب خاصه بنظر مودت
ثم یازدهم اگر خانه چهارم هبوط صاحب هشتم بود واو دران بیت
بزحل منحوس وصاحب طالع محترق یا نحس شوند موت مولود
در زندان بود وحبس واگر ان بیت چهارم وبال صاحب هشتم بود
واو بمریخ منحوس وصاحب طالع بزحل منحوس وقمر بصاحب طالع
ناظر بعداوت یا بصاحب ثامن موت مولود از شکنجه باشد وضرب
مولم امّا دلایل مودّت انچه کلیات رسیدن تیرات هیلاج و
کدخداه واوتاد اربعه بمواضع مخوف درصورت طالع ارا حل و
قرع وبکواکب ثابته که قاطعند وان در عمل تیرات نموده شود ثم
دوازدهم در مکروهات در مقدم بر رشداست واگر سعدی بر مواضع مخوف
مستولی شود مکروه ان کسانی رسد که توقع ان نباشد واگر نحس
مستولی شود ان کسانی مکروه رسد که توقع باشد چون این خانه بیت
غم ونکبت است پس هر کوکب که درین خانه باشد از طبیعت خود غم و
اندوه رساند ان کذ منسوبات خود مثلاً اگر صاحب هفتم درین بیت
افتد نکبت ومکروه از جفت وضد ان رسد واگر صاحب یازدهم درین
بیت بود مکروه از دوستان رسد وانچه رسد مناسب طبع ان کوکب
بود وان برج واگر کوکبی دیگر نظر بر وکند از ان کوکب وموضع او
نیز اثر باشد بحسب نظر وسعادت ونحوست وقبول ورد را اعتبار
کند ثم سیزدهم در حکم میراث ومال پنج این خانه بیت المال از واجب و
وضدان وشرکاو بیت المال ان موضع که مسافری روی بدانجا
دارد پس اگر صاحب یا مستولی او در دوم طالع بود یا پیوند د

بصاحب دوم مولود از مال زنان وشریکان وخصمان با رنجی بود وان
خصومت وحرب مال گیرد واگر صاحب ثامن در رابع بود وبصاحب ثانی
پیوندد مولود میراث یابد از طرف پدران ومادران واگر پنجم نیز بصاحب
ثانی دهد از فرزند میراث گیرد واگر از هفتم بصاحب رابع نگرد میراث
از جفت گیرد یا شریک یا خصم قیاس بروج دیگر همین باشد پس اگر
نظرهای سعد بود باسانی رسد واگر نحس بود بدشواری رسد امّا
اجناس میراث را از انواع معادن بود واگر در برج خاکی بود از نوع
نباتی وضیاع وعقار بود واگر در برج بادی بود از نوع برده و
حیوان بود واگر در برج ابی بود از نوع کاریز بود وحوض وجوی
واب گیرها امّا اگر در برج بهیمی بود از نوع بهایم وانچه منسوبات
بروج وکواکب یاد کرده ایم وکواکب را بروج امتزاج دهند وحکم
اجناس از ان میان بیرون ارند امّا راس دلیل بقا بود وکثرت میراث
وایمنی مال ومیراث حلال وذنب خلاف او بود شعبه چهاردهم در احکام
بیت تاسع پانزده اثنا ثم در احکام کلیات اقوال ان منزلت او دلیل وهمین خانه است وصاحب
ومستولی او وسهم سفر وصاحب او ومریخ وعطارد وقمر ومشتری
ارباب مثلثات او وکوکبی که درین بیت بود پس اگر این دلایل قوی
حال بوند وبهم دیگر ناظر دلیل کند بر سفرهای نیکو ونافع وبسیار
خیر وعاقبت بود مولود باموختن علم وپاکی مذهب واعتقاد در دین
ودیدن خوابهای نیکو وراستی تعبیر وبودن علم وعمل ستوده واگر این
احوال دلایل برخلاف این بود حکم او بر عکس باشد واگر صاحب این بیت
درین بیت بود مولود سفر بسیار کند برغبت ومراد دل واگر بسعدی

مسعود بود و مقبول تمتع بسیار کیرد از سفر و اکر صاحب این بیت در طالع
بود حکم همین باشد و آموختن علوم روی آسان بود و رغبت نماید تحصیل
علوم و باشد که علوم او اغلب درین سفر حاصل اید و او بعلم و مذهب شهرت
تمام یابد اما اکر صاحب طالع درین بیت باشد مولود سفرها بسیار کند
بی رضا و رنج و زحمت بیند و در تحصیل علوم کاهل بود و در نجمند اکر
نامقبول بود بدتر باشد و اکر مقبول بود سفر دوست بود و با حاصل
و اکر سعدی ناظر بود بوی جهة کسان دیکر سفرها کند و نفع بیند و شاید
که او را تحصیل فرمایند اما اکر نحسی بدو ناظر بود حکم برخلاف افتد از
نوع مشقت و جاهل و بیحاصل ماند اما اکر میان صاحب طالع و صاحب
این بیت اتصال بود سفرها بسیار کند و دور رود و نیکی یابد خاصه
که نظر مودت بود و اکر این هر دو دلیل در برجها شرقی باشند سفر او
بجانب مشرق باشد خاصه که بروج مشرقی بوند و حکم بر جهة دیکر
همین است و اکر هر یکی در جهتی باشند از بروج و ربع سفر او در میان
این دو جهة شود و ازین هر دو دلیل هر کدام مقبول تر بوند سفر بدان طرف
افتد و اکر هر دو بقوت برابر باشند بهر دو طرف رفته شود و حکم ارباع
طالع همین باشد و پیوستن قمر با این دو دلیل موجب سفر بسیار باشد
و سفرهای دور ثمره دوم در فرد احکام خزینات اکر صاحب بیت زحل بود
یا او درین بیت باشد سفر مولود جهة چهارپای داری بود خاصه که
برج بهیمی باشد و اکر برج آتشی بود طلب علوم دارد از علوم دقیق
و بیره خرد و فروشد و در دین مطعون صلب باشد و کم عبادت بود
و خوابهای درست بیند و در دین یهود بیامیزد ثمره سیم اکر مشتری

اری

درین بیت بود یا صاحب این باشد سفر مولود جهة بازرکانی باشد و بارهای
نفیس خرد و فروشد و سود بسیار کیرد و اکر نامقبول بود بیع و شری او
شیرینها باشد و طعامهای نیکو و اکر برج بهیمی بود جهة دواب سفر کند
چون کوسفند و آنچه غذا را شاید و اکر برج انسی بود بیع و شری برده کند
و لباسها و در تحصیل علم جهد نماید و باورع بود و فقه و تفسیر بداند و
عابد و پاک باشد و بسفر کعبه و مزارهای متبرکه رود و خوابهای راست
بیند و بمذهب ستوده باشد و با وفا بود و عالم و پاکیزه ثمره چهارم اکر
مریخ صاحب این بیت بود یا درین بیت باشد مولود سفر کننده بود در
راههای مخوف و در اضطراب باشد و در میان لشکریان و ترکان
سفر کند و اکر مقبول باشد امیر لشکر بود و سرور قومی صلاح دارد
و اکر در برج بهیمی بود چهارپایان دارد و اکر در برج انسی بود
نامقبول و دزد بود و راه دارد و علم سلاح و سواری بداند و اکر برج
آتشی بود نساط بود و آتش کار و پیشه سفر او بسبب کریختن بود و
در دین و مذهب سست باشد و خوابهای آشفته بیند ثمره پنجم
اکر آفتاب درین بیت بود یا صاحب این بیت باشد مولود سفرها
کند جهة ملوک یا در صحبت یا در صحبت ملوک و اکابر و بزرکان تنها
با خیر کند و طلب صحبت پادشاه و اکابر دارد و دولت و فرح و نیکی
بیند و بیاموزد علم کلام و ارواح و معقولات و صنعت کیمیا و
خواص جواهر خاصه که برج آتشی بود یا برج انسی و اکر نامقبول بود
سفر در خدمتکاری کند با مردم فرومایه و رنج مند باشد و جاهل
ماند و در دین و مذهب ضعیف باشد باشد و خوابهای نیک بیند

وبا دین نصاری درآمیزد **ثمن ششم** اگر زهره درین بیت باشد یا صاحب
این بیت باشد مولود سفرهای خوش کند و در عشرت باشد و سفر او
بیشتر با خادمان و زنان باشد و با زرگانی او بانواع لباسها و عطرها
باکنیزکان و بیاموزد علم دین اسلام و باطاعت و نیکو اعتقاد باشد
و اگر نا مقبول بود این صفتها در وی کمتر باشد و اگر برج آتشی بود بیاموزد
دیبا بافی یا عطاری و خوابهای نیک بیند **ثمن هفتم** اگر عطارد درین
بیت بود یا صاحب این بیت باشد مولود سفرهای بسیار کند با خیر
و نفع و در بازرگانی فواید بیند و در بیع و شری زیرک و کاردان باشد
و اگر برج آتشی بود بیع غلامان کند و اگر در خانهای زحل بود کار قوی تر
بود و علوم دقیق و فلسفه بیاموزد و ستوده بود بعضی معانی و مصنف
شود در علمی که داند و اعتقاد او در روش حکما بود و اگر در خانهای
مشتری بود دبیر گردد و منشی و صدر و نویسنده خطها و کتاب فقه
و تفسیر بود و مانند این و اگر در خانهای مریخ بود سفرهای او با
خوف باشد و همراه دزدان و راه داران گردد و طرار و خیانت کننده
و قمارباز باشد و اگر برحمل بود تسخیر کند دیو و پری را و طلب علم
سیمیا دارد و کم اعتقاد باشد و جراح و بیطار گردد و اگر در خانهٔ
زهره بود سفرهای او خوش بود و طربها کند و بیاموزد علم دین
اسلام و خواندن شعر و یا مقری شود و اگر در میزان بود کار قوی تر
باشد و اگر در سنبله بود سفرهای نیکو کند و با وزرا و اکابر و حکما
صحبت دارد و عالم گردد و در هر علم که خوض کند بکمال رساند و
امامت قوم می کند و در معرفت اشیاء معقولات بنهایت رسد و

ناموس دار باشد و قوتهای باطنی او بکمال رسد و اگر در جوزا بود از
همه علوم آگاه باشد و نویسنده و نقاش گردد و فصیح و متکلم بود
و حاضر جواب و سفرهای نیکو کند و اگر در خانهای قمر بود سفر بسیار
کند و زود حرکت باشد و کم ثبات و بیاموزد علم غواصی و مروارید
سفتن و ساختن انواع مهرها و ساختن شابها و زیرک بود در علم
و عقل معاش و اگر در زحل منحوس بود بنا شود یا مهرهای گلین سازد
یا اسیابان بود یا کاوین کن بود یا کوزه گری کند و اگر با مریخ منحوس بود
آبگینه سازد یا زنجیرها بافد و حمایل و دست بندها کند و اگر در
خانهٔ آفتاب بود جوهر شناس شود یا صراف یا درم زن و سکه ساز
و مانند این و همه احکام بحسب نظرهای سعد و نحس باشد **ثمن هشتم**
اگر قمر درین بیت بود یا صاحب این بیت باشد سفر بسیار کند خاصه
از جهت رسالت و پیکی بیاموزد و علم مساحت و جاسوسی و در کار
دین و مذهب کم ثبات بود و حکم او در بیوت کواکب مانند بود
بعطارد اما باید دانستن که صاحب طالع بهر کوکب که متصل شود
درین بیت مولود رغبت کند بعلمی که منسوب بدان کوکب بود
و بنظر مودت مولود آن علم که بدان کوکب منسوب بود بکمال رساند
و اگر نظر عداوت بود بیاموزد بنا خوشی و مداوم نکند و یا در کار
ندارد **ثمن نهم** اگر صاحب این بیت در وی بود برب مثلثه اول ناظر
باشد مولود در اوایل عمر سفرها کند و در تحصیل باشد و اگر برب
ثانی نظر کند در اواسط عمر سفر کند و علم بیاموزد و اگر برب ثالث
نظر کند این احوال در آخر عمر ظاهر شود و بسیاری و اندکی علم با

از قبول ورد دلیل داند و برج اتشی و نفع و خیر از نظر مودت و عداوت
ثمرۀ دهم اگر صاحب این بیت بصاحب ثانی نظر دارد سفر مولود جهت
مال و معاش باشد و اگر بصاحب ثالث نظر دارد جهت خویشان بود
و طلب علم و اگر بصاحب چهارم نظر دارد جهت املاک بود و پدر و مادر
و اگر بصاحب پنجم نظر دارد جهت فرزند و عشق بود و رسالت و اگر بصاحب
ششم نظر دارد جهت بنده و بیماری بود و اگر بصاحب هفتم نظر دارد
جهت جفت و شریک و خصمان و طلب زن بود و اگر بصاحب هشتم
نظر دارد جهت خونی بود یا میراث یا مال زن و اگر بصاحب دهم نظر دارد
جهت عمل بود یا کار سلطان و یا سبب صناعتی یا پیش بزرگان بود
و اگر بصاحب یازدهم نظر دارد جهت دشمنان بود یا دواب ثمرۀ یازدهم
اگر صاحب این بیت از صاحب رابع منصرف شود بصاحب سابع
متصل کردد اگر صاحب سابع سعد بود و صاحب رابع نحس مولود
انجا که رود بهتر از انجا باشد و اگر صاحب رابع سعد بود و صاحب
سابع نحس باشد سکونت بهتر باشد از حرکت و اگر هر دو نحس بوند
سفر و حضر هر دو بد باشد و اگر هر دو سعد بوند در سفر و حضر هر دو
بد باشد و اگر هر دو سعد بوند در سفر و حضر هر دو نیکی بیند اما
اگر کوکبی در هفتم بود با او چنین حالات افتد حکم همین باشد و اگر
کوکب سعد بود مقصد بهتر باشد و اگر نحس بود سکونت بهتر باشد
اما صاحب بیت بصاحب هر بیت که ناظر بود سفر بر طبیعت و مزاج
ان کوکب باشد و ان برج چنانکه کفته شد ثمرۀ دوازدهم اگر صاحب
این بیت در رابع بود مولود سفر نکند حکم صاحب طالع همین باشد

واکر صاحب نهم با قمر بتربیع مریخ بود و مریخ تحت الشعاع یا تحت الارض
بود مولود کریخته رود و ان کارهای سلطان باخیانت و اگر بتربیع
زحل بود از شدت کریزد و در بغ رود نکار و تنکی و اگر زحل صاحب هشتم
بود یا در بیت هشتم یا صاحب هشتم نحس کرده باشد مولود در غربت
سختی کشد و در غربت بمیرد ثمرۀ سیزدهم اما اکر کواکب درین بیت جمع
امده باشد مولود را اسباب سفر بسیار بود و بجایهای دور برود
بهر جهتی و از هر علمی چیزی بداند و زیرک باشد پس هر کدام کوکب که
مقبول باشد مذهب و اعتقاد او بان مایل بود و اگر کوکب بصاحب نهم
ناظر بود و او درین بیت بود حکم همین باشد و مولود از هر مذهبی چیزی
بداند اما در مذهب خود ثابت باشد ثمرۀ چهاردهم اگر صاحب نهم
در هفتم بود یا ناظر بصاحب او یا بکوکبی که در وی بود و صاحب
نهم بدو ناظر حکم همین باشد اما سفر او جهت زنان باشد یا ابنای زن
یا با ایشان سفر کند بصاحب هر بیت که ناظر بود از ان قوم کسان
با او بوند در سفر و باشد که در غربت ساکن شود و اگر ناظر بمودت
بود سفرها برضا بود و با خیر و نظر عداوت خلاف این باشد ثمرۀ
پانزدهم سفر مولود در ان جهت بود بیشتر که بطالع و مثلثات او منسوب
باشد و یا در ان جهت که صاحب نهم بود یا قابل تدبیر او یا قابل تدبیر
قمر اما از این دلایل انکه قوی تر بود مولود را در ان جهت سفر شود
بیشتر و ارباع طالع را نیز حکم همین باشد چنانکه اکر دلایل سفر در
دو ربع زایل باشند سفرها بسیار شود و اگر در دو ربع مایل باشد
سفر نشود و اگر شود اندک شود یا نزدیک شود و ربع زایل از طالع

تا رابع و از سابع تا عاشر و در بروج دیگر مایلند اما حکم راس بدین بیت
مثل مشتری باشد و مولود با طاعت بود و دعاها بیاموزد و خوابهای
راست بیند و در سفر علم الهی بیاموزد و دعاهای او زود اجابت
شود اما ذنب خلاف این باشد و اگر راس با کوکبی درین بیت بود در
معلول او زیاده کند و ذنب کم کند **شعبهٔ یازدهم در احکام بیت عاشر** هشتا ثمار
ثمرهٔ اول در احکام کلیات او دلایل او همین خانه است و صاحب و مستولی بروی
و سهم عمل و سهم سلطان و صاحب هر دو و برو آفتاب و بشب قمر
و عطارد و مریخ شریک این دلایل و ارباب مثلثات و کوکبی که درین
بیت باشد پس اگر دلایل قوی حال بوند و بهمدیگر ناظر مولود با دولت
بود و حرمت و جاه و رفعت و مشهور شود و آنچه بدین ماند اما بعضی
کسان گفته که این خانه و صاحب وی و زهره و قمر و سهم مادر و صاحب
او دلیل مادر و ند پس اگر این دلایل نیکو حال بوند و مسعود مادر
مولود را حال نیک شود و دولت او روز بروز زیاده گردد و مناسب
حال او و اگر این دلایل با دلایل پدر ناظر باشند موافقت میان ایشان
موافقت زیاده تر شود و سازگاری کنند با همدیگر و مولود تربیت
نیکو یا بد و اگر نظر عداوت بود در خصومت و تشویش باشند و اگر
از همدیگر ساقط بوند در میان طلاق و فراق افتد و ذکر این حال
در بیت رابع رفته است اما اگر دلایل این بیت بر خلاف این باشد
کردو عیش رفت حکم این بیت بر ضد افتد اما اگر صاحب طالع بدین
دلایل ناظر بود بمودت این اسباب حاصل اید باسان ترین وجهی
و با برخورداری باشد و اگر نظر عداوت بود خلاف ان باشد

یاچیزی

یاچیزی حاصل اید برنج و مشقت و بی خورداری بود اما اگر بعضی
دلایل نیکو حال بوند امتزاج دهند پس هر کدام دلیل که قوی تر
بود سعادت ازانجا بود و از منسوبات ان کوکب و هر کدام بدحال بود
از وی زحمت رسد **ثمرهٔ دوم در صناعت مولود** اگر دلیل صنایع در حمل امده بود
صناعتی کند که بسر و روی و اطراف او تعلق دارد و اگر در ثور افتاده
بود صناعتی کند که بگردن و حوالی او تعلق دارد و قیاس بروج
دیگر همین است و نفس صناعت از طبیعت کوکب دلیل بود و موضع
او پس اگر دلیل دران برج که بود مقبول باشد و مسعود بنظرهای
سعد مولود صناعتهای شریف کند و از دست او نیکو بیرون اید
و قبول اید و اگر مقبول بود و منحوس بنظرهای نحس صناعتهای
خسیس کند و ان از دست او بی قیمت بیرون اید و مردود بود پیش
خلایق مثلا اگر افتاب دلیل صناعت افتد و در حمل بود مولود
تاج سازد و کلاههای قیمتی و اگر دلیل زهره افتد و در حمل بود
کلاه دوزی یا کهالی کند یا مزین شود و اینه دار بود و اگر عطارد
بود مولود عمارتها سازد و طاقها بندد و اگر قمر بود شانه سازد و
یا سرخاب و سپیداب کند و خضاب سازد و اگر زحل بود کلاه دوزند
از نمد و پوست و حیوانات و اگر مشتری بود عمامهای عالی سازد
و نیز دستارها و فوطه قیمتی و اگر مریخ بود خود سازد از اهن
و چرم و روی سند و امثال ان اما اگر زهره بمریخ ناظر بود خود
سازد مولود اینه داری کند و مشاطه شود و اگر بزحل نگرد مولود
مقنعه سازد و آنچه از وی سر و روی پاک کنند و اگر زهره بمشتری

نکرد دستارها سازد از ابریشم با حاشیه و قصبها و قرینه و اگر عطارد بر زحل
نکرد مولود دستارهاء صوف سازد و پشمینه و اگر مشتری نکرد صوفها
قیمتی سازد و دستارها و فوطه و ملون و نقابها اما اگر قمر مشتری نکرد
یا بزهره چیزهاء لطیف سازد و لایق عوام و مردم دون بود اما اگر
اگر افتاب با مشتری یا زهره بود مولود تاج و پیرایه و حلقه و سربند سازد
و عنبرینه و مرصعات کند و اگر افتاب با زحل و مریخ بود مولود انچه
سازد و منقش کرده و قلتکا بود و عنبرینها و روغین سازد اما قوم
دیگر انست که اگر دلایل صنایع در بروج اتشی باشند مولود صناعتها
کند که با دمیان تعلق دارد چون ساختن انواع جامها و دوختن و
نقش الوان ابا ها و ترکیب سلاحها و امثال این و اگر دلایل در بروج
بهیمی بوند مولود انچه سازد بدواب و چهارپایان تعلق دارد چون
زین و لکام و قلادها و پلاسها و جلها و پالانها و نعل ستور و انچه
بدین ماند و شاید که شتربان و خربند بود اما اگر بعضی در برج
اتشی و بعضی در برج بهیمی امتزاج دهند مولود صناعتی کند
که بمردم تعلق دارد و الات انجوان بود چون ساختن جامدان و
مفرش و نیلو و موزه و بند و نرد و شطرنج و مانند این اما هر کدام
کوکب که بر دلیلها صنعت نکرد چیزی از طبیعت خود در مدلول زیاده
کند اگر سعد بود شکل و هیات ان مصنوع را خوبتر کرداند و مقبول تر
و با قیمت تر و اگر نحس بود بر خلاف این باشد مثال انست که زحل
دلیلست بر ساختن الات از پشم و پوست و استخوان اگر مشتری بدو
ناظر بود در ان چیزها اندرون نقره بکار برد و ظرایف سازد و اگر

مریخ بد ونکرد انچه نیلو و قالی می بافت نمد سازد و انچه جامدان میدوخت
پای پوش دوزد و انچه شطرنج میساخت از عاج شاخ گاو بکار برد و
قیاس دیگرها همین است اما اگر طالع صنعت مریخ و زحل باشند در
خانها عطارد بوند مولود درودگر بود و کلبن و بنا و کوزه گر و مانند
این و اگر عطارد در خانها یکی از این دو کوکب بود حکم او مانند این بود
اما اگر مریخ و زحل در خانها زهره بود از موسیقی یا خراط یا ترازوگر
و امثال این و اگر زهره در یکی از خانها ایشان بود حکم او بدین نزدیک
بود و در وقت احکام باید چیزها مناسب انچه گفتیم بخاطر اوردن و
استنباط کردن و اگر مریخ و زحل در خانها مشتری بوند مولود کتابها
جلد کند و کمان سازد و کشتی و منبر تراشد و اگر مشتری در یکی از
خانها ایشان بود قیاس همین باشد اما اگر این هر دو نحس در اسد
باشند مولود ابگینه سازد و هوس کیمیا دارد یا ریخته گر شود و در دو
برج اتشی دیگر نسبت همین باشد مگر در قوس که دلیل ضرابی و صرافی
باشد اگر مریخ و زحل در خانه قمر بوند مولود ابکش بود بمشک و
راویه یا اب زن و اب ده و امثال این اما اگر عطارد صاحب نهم با
سیم افتد و بصاحب طالع ناظر بود و صاحب شرف عاشر در عاشر
مولود واعظ کردد یا خطیب و معروف و مشهور شود خاصه که طالع
برج ماوان بود و اگر صاحب حادی عشر در شرف خود بود با ان شرایط
حکم همان باشد یا نایب واعظ شود و چندان شهرت نیابد خاصه که
طالع برج بی اوان باشد و اگر عطارد در طالع بود و صاحب شرف عاشر
در عاشر حکم همین باشد و واعظ ملوک شود و فصاحت و بلاغت

از عنایت باشد اما اگر مشتری بعطارد نگرد یا اندر خانها باشد سخن او از
تفسیر باشد و حدیث و اگر بجای مشتری زحل باشد سخن او از جنس حکمت
باشد و طریق مشایخ اما اگر قمر بر مرکز عاشر بود و در نقطه اوج کوکبی
بزهره و عطارد نگرد مولود برد باری کند یا دروس خاصه که برج بادی
باشد [ثمره و دیم در جزویات احکام] اگر زحل درین بیت بود و صاحب نگرند بد و مولود
حرفت دهقانی کند خاصه که این برج خاکی یا آبی بود یا پیش نزدیکان
کاری کند که بزحل منسوب باشد یا نقب کردن یا کوتوال قلعه خاصه که
برج ناری بود یا بادی و اگر مشتری درین خانه بود و صاحب طالع بدو
نگرند مولود قاضی شود یا حاکم یا نایب نزدیکان خاصه که برج آتشی
بود امام شود یا مدرس و کاری کند که بمشتری منسوب باشد و اگر مریخ
این چنین بود مولود امیر لشکر شود و سازنده انواع سلاحها خاصه
که برج آتشی بود و علم سلاح و سواری نیکو داند و اگر آفتاب بود
مولود والی و حاکم ملک شود یا از نزدیکان پادشاه بود یا سرور قومی
یا ضرابی یا جوهرشناسی کند و اگر زهره بود مولود بزازی یا عطاری
کند یا دزدی یا زدن سازهای موسیقی باشد یا خدمت خاتونان
یا خاندان کند خاصه که برج خاکی یا بادی بود و اگر عطارد بود
مولود مستوفی شود یا محرر یا نایب دیوان یا مشرف یا وکیل خاصه
که برج بادی بود یا خاکی یا حجامت کند یا دبیری یا دلالی و اگر قمر
باشد ولی عهد شود یا خلیفه و حاکم گردد بر عوام الناس یا نیابت
خاتونان کند یا کودکان خاصه برج آبی یا خاکی بود اما اگر مولود
شبی بود و قمر در خط خود درین بیت مولود ملک شود و ولایت دارد

وحاکم

وحاکم اناد و اتصالات صاحب طالع با هر کوکب در عاشر حکم مناسب
نظر قبول و رد بود از مودت و عداوت و سعادت و نحوست کوکب
دلیل اما اگر کوکب پیش از یکی یا دو بود امتزاج دهند و حکم صنعت
و حرفت و شغل و عمل و جاه و رفعت و معرفت و شهرت و قرب و بعد
پیش پادشاهان و بزرگان بر عین ایند و اگر بجای صاحب طالع
صاحب این بیت ناظر بود بکوکبی که درین بیت باشد خاصه نظر قبول
باشد کار صنعت و رفعت مولود قوی تر بود و اگر نظر نحس بود یا
کوکب نامقبول باشد مولود منفرد بود از آن اعمال و صناعت و
آن صنعت خسیس باشد مولود از اینک داند مثال آنست که اگر
زحل درین بیت مقبول بود و صاحب طالع یا صاحب این بیت بدو
ناظر بود بمودت مولود رئیس دهاقین و نایب خاندانهای قدیم
شود و مشایخ و سرور قومی گردد و در کار زراعت و عمارت نیکو
و اگر نامقبول باشد و صاحب طالع بد و منحوس بود مولود مزدور
کل کاران شود و کار مردمان فرومایه کند یا حمال و اگر در هبوط بود
چاه کن شود یا کاریز سازد یا گورکن بود یا مهتر این جماعت و اگر
صاحب این بیت بدو ناظر بود بعداوت زندانبان یا حمال شود
و هم این عمل بطبیعت برج تعلق دارد چنانکه اگر برج آتشی بود
کارهای آتش کند و مهرها سازد از گل و اگر در برج آبی منحوس
شود مولود راه نشین گردد و فال گوی و اگر زحل در برج آبی بود
و بدحال و صاحب هشتم بد و منحوس مولود خادم گرمابه شود و اگر
برج بهیمی باشد چرم سازد و انبان یا دوزنده موزه بود و مانند این

اما اگر بجای زحل مریخ باشد و نامقبول بود و صاحب هشتم از وی
منحوس و برج بهیمی باشد مولود قصاب شود و بریان گر و اگر برج انسی
بود جلاد شود یا جراح و در برج آتشی بریان گر شود و در برج آبی ماهی گیر
یا کشتی بانی کند و در برج خاکی صیاد شود و قیاس دیگر همین است
و این اصل را نیکو نگاه دارند که اگر کوکب قوی حال بود و در نظر
سعدان حکم بر نیکی مدلول او کنند و حسب آن چیز مثلا اگر مشتری
قوی حال بود مولود وزیر یا قاضی شود و اگر ضعیف باشد مولود
خادم عالمان بود یا وزیران یا خدمت مسجد یا مدرسه یا خانقاه کند
و پیدا کرده قوتها و ضعفها هر یک را **ثمره چهارم** اگر میان صاحب طالع
و صاحب این بیت نظر باشد بمودت بزرگان مولود را عزیز دارند خاصه
که نظر قبول بود و اگر عداوت بود عزیزش ندارند و اگر از همدیگر ساقط
باشند مولود پیش بزرگان راه نیابد و کم نام بود مگر دلایل دیگر قوی
افتاده باشند **ثمره پنجم** چنانکه احکام صاحب طالع یا صاحب عاشر
با کواکب گفته شد در ثمره سیم ازین شعبه حکم قمر با رب بیت عاشر با
کواکب و بروج چون ناظر بود همان طریق بود اما وجود هر طلبی در صنعتی
شخصی دیگر و سبب شود غیر مولود چنانکه کسی فرماید او را تا
دیگر کس در آن افتد و کار کن یا خلیفه دیگران باشد اگر مقبول
بود و الا مزدوری کند و غایم دیگران برند **ثمره ششم** اگر مستولی
بر سهم السلطان آفتاب بود مولود از پادشاه دولتها یابد و از
نزدیکان او شود خاصه سهم در بیت بود و حکم قمر همین باشد اگر
طالع شب بود و قمر قوی حال باشد اما اگر مستولی زحل باشد مولود

فراش

فراش یا دربان پادشاه شود و امثال این و اگر مستولی مشتری بود امین
شود مولود و معتمد پادشاه شود و مانند این و اگر مستولی مریخ باشد
امیر لشکر یا سرهنگ شود یا مطبخی و اگر زهره بود امیر مجلس بود یا جامه
دار و آنچه مناسب زهره بود و اگر عطارد باشد دبیر یا وزیر یا مستوفی
یا ندیم یا مفتاح پادشاه و بزرگان شود پس احوال هر کوکبی بقدر قوت
و ضعف او باشد و اگر دو یا سه کوکب مستولی باشند امتزاج دهند
و قوی‌تر مقدم دارند و اگر سهم در وتد بود قوت او تمام باشد و اگر
در مایل الوتد وسط بود و در زایل اندک حکم مستولیان او همین باشد
ثمره هفتم از احکام اگر کوکب مستولی درین خانه بود همه احوال مولود که بدین خانه
نسبت دارد بر طبیعت آن کوکب بود و عمل و صنعت آن مولود از
مزاج کوکب مستولی خیزد مثلا اگر مستولی آفتاب بود مولود معروف گردد
یا مالک یا حاکم یا سرور قومی شود و علم سیاست و ولایت داری نیکو
داند و این صفات در شهری ظاهرتر بود که بدین برج منسوب باشد
و باقی کواکب همین است و این اصل را در شعبه اخلاق نیکو یاد کرده ایم
در همه کلمه‌ها از آن غافل نباشد اما اگر در طالع کوکب مستولی ساقط باشد
و بیشتر کواکب از طالع ساقط باشند و ضعیف بوند مولود مجهول
ماند و بیکاره و کاهل روزگار گذارد و هیچ جای نرسد و بر طبع برج
طالع رود اگر صاحب طالع ناظر بود برب مثلثه اول این بیت
بنظر مودت و هر دو مسعود باشند و مقبول جاه و رفعت مولود
در اوایل عمر پدید آید خاصه که این کوکب مستعلی باشد و مولود در
حرفت و صنعت و عمل نیکو افتد مناسب کوکب قوی‌تر افتد و موضع

او پس اگر این حال یارب مثلثه ثانی بود این صفات در میانهٔ عمر پدید
آید و اگر رب مثلثه ثالث بود در آخر عمر پدید آید خاصه که کوکب
علوی باشند و اگر هر سه ارباب قوی افتاده بوند احوال مولود در
همه یکسو بوند از اول عمر تا آخر عمر و بر یک نسق گردد و از طبیعت هر
کوکبی متاثر باشد اما اگر سه ضعیف افتاده بوند حکم برخلاف این
باشد در هیچ عمل و صفت قرار نکند اما اگر راس درین خانه بود
پرستش خدای تعالی بکمال بود و مولود شناسندهٔ ذات و صفات او
بود و متعبد باشد و مستجاب الدعوه باشد و ازین سبب کار او بالا
گیرد و دولت و جاه او در ترقی باشد و شریف نفس بود و حاکم بود بر
ملوک و سلاطین و اگر بتو پیر در نهم افتاده باشد حضرت باری تعالی را
بخواب ببیند و راست قول باشد اما اگر ذنب درین خانه بود مولود
خوار و بیقدر شود و صفتی و علمی نداند که نیکو باشد و هرچه کند از
عیبی خالی نبود و معروف شود بعیب و خست تمت تمام شد خانهٔ نهم در احکام
پنج اما تم اول دهم در احکام کلیات او دلایل او همین خانه است و صاحب و مستولی
بروی و سهم دوستان و صاحب وی و مشتری و زهره و ارباب
مثلثات وی و کوکبی که درین خانه باشد پس اگر این دلایل قوی حال
باشند و بهمدیگر ناظر بمودت و در اوتاد یا درین بیت باشند دلیل
یافتن سعادت بود و کثرت دوستان صادق و یافتن تمتع از ایشان
و رسیدن بهر امیدی که دارد و اگر احوال دلایل برخلاف این
بود حکم برعکس افتد پس اگر صاحب طالع بدین دلایل ناظر بود بدوستی
این همه اسباب حاصل شود باسانی وجه و اگر نظر بعداوت بود چیزی

حاصل

حاصل آید بجهد و رنج و زحمت و اگر این دلایل از نحسان دور بوند
دلیل پیوستن بود بمطلوب و برخورداری یافتن از آن و سعادتها
روی نماید و مراد حاصل شود و اگر نحسان ناظر بوند حکم برخلاف
افتد اما اگر صاحب طالع درین بیت بود مولود پیوسته در طلب
امیدهای خود باشد و مطاع و مطیع دوستان خود باشد و در
دوست ورزیدن بود و اگر صاحب این بیت در طالع باشد دوستان
فرمان بردار مولود بوند و امیدهای او بی رنج برآید و لهو و زینت
دوست دارد و از بیت المال پادشاه و اکابر با بهره‌ای بود و اگر
میان صاحب طالع و صاحب این بیت نظر بود محبت و مودت مولود
از دوستان و دوستان از مولود شکر گویند و بهمدیگر نفع و خیر
رسانند و اگر نظر عداوت بود حکم برعکس باشد و اگر از همدیگر
ساقط افتاده بوند مولود را دوستان کم باشند اما اگر صاحب
طالع ازین بیت و صاحب او ساقط باشد بی وفایی از مولود خیزد
اگر صاحب این بیت در دوازدهم بود دوستان با مولود دشمنی
کنند و اگر در هشتم بود قصد مولود دارند و اگر در ششم بود مولود را
بخدارند و خادم شمرند و اگر در دوم بود قصد مال مولود کنند
اما در اعمال معاونت نمایند اگر صاحب این بیت در دهم بود مولود را
امیدها برآید و دوستان بسیارش باشند و سعادتها پیوند و بدوستان
نفع رسانند اگر سعد بمودت ناظر بود اثرش بیشتر بود و وفا در
ایشان بود و اگر با نحسان بنظر مودت بود از دوستان غم رسد بسبب
امیدها و حاسدان پیش دوستانش غیبت کنند قومی که بدان رنج

منسوب باشند ثمرهٔ دویم در احکام دوستان اگر سعدان درین خانه باشند مولود
دوستان باوفا بوند و معتقدان و از ایشان نیکیها بیند پس اگر آن
سعد مشتری بود سعادت او از درجه امانت رسد و راستی و آنچه
خیرات باشد و شادیها بیند و دوستان او از منسوبات مشتری باشند
و اگر زهره بود سعادت وی از روی معاشرت رسد و لهو و زینت
و طرب و عشق از کسانی که بزهره منسوب بود اما اگر زحل درین خانه
بود مکروه از امساک دوستان رسد و کاهل و تعویق و بعضی ایشان
و دوستان از منسوبات زحل باشند و اگر مریخ بود اندوه از بی
اعتقادی دوستان رسد و قصدها بد و خیانت و دروغ و حیلت
و دوستان او از منسوبات مریخ بوند و باشد که مولود در مال سلطان
و اکابر خیانت کند خاصه که بد حال باشد یا نامقبول و اگر عطارد
درین بیت بود و مسعود بود مولود و خوشی بیند از دوستان و
خوش سخنی و معامله و مکتوبات افتد در میان و اگر مولود بمریخ یا
زحل نسبت دارد یا مریخ بعطارد ناظر بود یا این بیت خط مریخ
باشد مولود بتعویذ نوشتن دوستان انگیزد و حیله ساختن و اگر
عطارد منحوس بود مولود در حیات خلو کند و مکروه بیند و نفاق
بیند از دوستان و تهمت کشد از منسوبات عطارد و در مال بزرگان
خیانت اندیشد و اگر قمر درین بیت بود غم از بی ثباتی دوستان
بیند و تحرک و سفر ایشان و اگر آفتاب درین بیت بود مولود را
دوستان بزرگان باشند و معروفان و توانگران و از سبب دوستان
شهرت یابد و پیش پادشاه معروف شود و درین صورت قبول کرد

درین

درین بیت عظیم اختیار باید کردن و نظرها هر یک از سعد و نحس اما اگر
راس درین بیت بود فعل مشتری کند و در دوستان سفر آید و بامیدها
برساند و ذنب فعل زحل کند و دشوار رساند بر آنچه امید دارد و چند آنکه
با دوستان وفا کند جفا بیند از ایشان ثمرهٔ سیم جنس دوستان و نهاد
و صفات ایشان از منسوبات کوکبی بود که درین بیت باشد و از صاحب
این بیت و قابل تدبیر وی و اما جوانی و پیری ایشان از تشریق و تغریب
کواکب دانند و بودن ایشان در اول و آخر برج دانند و اما خوبی و
زشتی و لطافت و خوش طبعی و معاشرت و محاورت و زینت و پاکی
و مجالست از زهره و عطارد و مریخ نگرند پس اگر هیچ کوکب درین بیت
نبود بصاحب بیت و قابل تدبیر وی نگرند و اگر قابل تدبیر نبود حکم
از صاحب بیت کنند پس اگر صاحب بیت در اوتاد بود دوستانش
بسیار شوند و در مایل الوتد در متوسط و در زایل حزی نباشد اما وجه
دیگر آنست که صاحب هر بیت که بدین بیت نظر کند یا بصاحب او
ناظر باشد بموبت دوستان مولود از منسوبات آن کوکب بود مثلا
اگر دلایل بیت سیم ناظر باشند بدین بیت یا بصاحب وی خویشان
او دوست باشند و قیاس بیوت دیگر همین است بنظر مودت
و عداوت اتفاق می کنند مثلثات این بیت منسوب باشند مولود را
دانند و آن بیت و هفتم و سیم است و حکم مثلثات طالع همین است
و آن نهم است و پنجم ثمرهٔ چهارم اگر مستولی بر سهم دوستان سعد آن
باشد از دوستان سعادت بیند و اگر نحس آن باشد شقاوت
بیند و شقاوت و نحوست و نفع و ضر و خیر و شر از طبیعت آن سعد

بود یا ان نحس باشد و بودن سهم در اوتاد دلیل بسیاری دوستان باشد
و قوت سهم و صاحب او دلیل سعادت ایشان بود و دوستان مولود
از منسوبات کواکب مستولی بوند و موضع سهم و سعادت و نحوست ایشان
از قوت و ضعف سهم و صاحب او بود **ثمرهٔ پنجم** اگر صاحب طالع
رب مثلثهٔ اول این بیت ناظر بود مودت مولود را در اوایل عمر دوستان
بسیار باشد و اگر رب مثلثهٔ ثانی نظر دارد در میانهٔ عمر بسیار باشد
و اگر رب مثلثهٔ ثالث نظر دارد در آخر عمر بیشتر دوستان بسیار باشد
اما اگر دلایل دوستان در بروج منقلب باشند دوستان بسیار شوند
اما زود منقطع گردند و اگر در بروج منقلب باشند دوستان بسیار
شوند اما اندک ثابت باشند در دوستی وفادار باشند و اگر در بروج
ذو جسدین کار در وسط بود کم اعتماد باشند و بر دو دل بوند اما اگر
قمر از دلیل دوستان افتد دوستان بسیار شوند از عوام خلق و
متغیر احوال بوند خاصه که قمر در برج منقلب بود اما اگر زحل یکی از
دلیل دوستان افتد دوستان او رنج کش باشند و در دوستی پایدار
بوند خاصه که در برج ثابت باشد قیاس کواکب دیگر همین است
صحیفهٔ دوازدهم در احکام بیت ثانی عشر یازده اثمار **ثمرهٔ اول در احکام کلیات** دلایل و همین خانه
است و صاحب او مستولی بر وی و سهم دشمنان و صاحب وی و
زحل و ارباب مثلثات این بیت و کوکبی که در وی بود پس اگر
این دلایل سعود باشند و قوی حال دلیل سعادت حال دشمنان
بود و فراغت مولود از ایشان و سلامتی و اگر بر خلاف این باشد
حکم بر عکس بود و اگر دلایل در اوتاد بوند یا مایل الاوتاد بوند

دلیل

دلیل کثرت دشمنان باشد و احترام ایشان و شهرت و اگر دلایل در
ساقط بوند حکم بر ضد افتد اما اگر این دلایل بصاحب طالع ناظر بوند
یا بطالع بعداوت مولود را دشمنان بسیار باشد و از ایشان آزار یابد
و اگر صاحب طالع بدین دلایل ناظر بود مولود دشمن انگیزد و اگر صاحب
طالع درین بیت بود حکم همین است و مولود بدست دشمنان گرفتار باشد
و بدتر آن بود که در بیت وبال یا هبوط او بود یا غریب بود و اگر صاحب
این بیت در طالع بود دشمنان بدست مولود گرفتار شوند خاصه
که طالع وبال یا هبوط او بود و اگر صاحب طالع بصاحب این منحوس
شود بدی رسد از دشمنان و اگر مسعود شود نیکی رسد و اگر صاحب
طالع بصاحب این منحوس شود بدی رسد از دشمنان و اگر این بیت نحس شود
مولود بدشمنان ضرر رساند و اگر نحسان درین بیت باشند مولود
بسیار دشمن بود با او بد اندیشد و خود از بدی خود رنج و مشقت
افتد و از ایشان ایمن نباید بود و اگر سعدان بوند دشمنان کسانی
باشند که از ایشان توقع دشمنی نباشد و خواهند که بطریق احسن
دشمنی کنند و باشد که از ایشان ضرری نرسد و توقع نفع باشد
بی اختیار ایشان **ثمرهٔ دوم فی احکام جزویات** بودن صاحب یازدهم درین بیت
دلیل دشمنی باشد از دوستان و بودن صاحب این بیت در یازدهم
دلیل دوستی کردن با دشمنان بود با مولود پس اگر کواکب مسعود
و مقبول بود بر غبت بود و اگر نامقبول و نحس باشد بضرورت باشد
ثمرهٔ سیم نظر دوستی میان صاحب یازدهم و صاحب دوازدهم
دلیل محبت میان دوستان و دشمنان مولود بود پس اگر صاحب یازدهم
بد پیوندد دوستی از جانب دشمنان باشد و اگر نظر عداوت بود

حکم برعکس باشد و این حکم بر صاحب هر بیتی همین واجب کند چنانکه اگر
این اتفاقات با صاحب پنجم افتد دوستی و دشمنی با فرزندان مولود کند
بحسب نظر سعد و نحس **ثمره چهارم** هر کوکب که درین بیت باشد بنگرند
تا او صاحب کدام خانه است از طالع آن قوم دشمن مولود شوند و آن
دشمنان از منسوبات آن کوکب و بیت او باشند مثلا صاحب سیم
درین خانه بود خویشان دشمن شوند و اگر آن کوکب زحل بود همان باشند
و آنان که بزحل نسبت دارند قیاس بروج و کواکب دیگر همین است **ثمره**
پنجم اگر بر موضع اعلا مستولی نحسان بوند از دشمنان مضرت رسد
و اگر سعدان بوند مضرت نرسد و اگر این دلایل در اوتاد باشند یا مایل
الاوتاد دشمنان بسیار بوند و قوی حال باشند و در زایل ضعیف
باشند و از مولود دور افتند **ثمره ششم** صاحب این بیت در هر خانه که بود
دشمنان از مزاج آن خانه انگیزد چنانکه اگر در خانه دهم بود پادشاه
و بزرگان دشمن شوند بسبب عمل یا دولت یا صناعت قیاس بروج
دیگر همین است **ثمره هفتم** اگر صاحب و مستولی این خانه تحت الشعاع
بوند دشمنان مولود را نکبت از پادشاه رسد و اگر نحسی منحوس بوند
شقی و رنجمند باشند و رنج و مشقت از طبیعت آن کوکب نحس باشد
و اگر در وبال یا هبوط بوند بدبخت باشند و درمانند و اگر در شرف
یا خانه خود قوی حال و با دولت باشند **ثمره هشتم در دلایل مختلف** دوستی و
دشمنی را از طالع دو شخص نگرند و آن چنان باشد که اگر طالع دو
مولود یک برج بود آن هر دو با همدیگر دوستی دارند و اگر یکی دوازدهم
دیگری افتد دشمن آن باشد و اگر دو طالع مولود با صاحب یکی افتد
با همدیگر دوست باشند و اگر خداوندان دو طالع مولود با همدیگر

بنظر

بنظر عداوت نگرند میان ایشان دشمنی افتد و این احکام در اوایل ثمره
چهارم است روشن **ثمره نهم در حبس و قرض** اگر طالع ثور یا عقرب بود
و صاحب طالع در دوازدهم باشد مولود محبوس ماند و در دست دشمنان
افتد و اگر صاحب طالع بصاحب ثانی منحوس شود در برج دوازدهم
سبب حبس و مال بود و قرض و اگر صاحب دهم منحوس شود سبب
کار پادشاه بود و صنعت عملهای کار بود قیاس بروج دیگر همین
است اما اگر صاحب ثانی در دوازدهم منحوس بود مال و معاش مولود
بسبب قرض دادن و دشمنان مستهلک شوند و اگر مسعود باشد مال
زیاده گردد از قرض دادن و معاش مولود از آنجا حاصل آید پس اگر
مریخ بدو ناظر بود یا دلیل در خانه مریخ بود مال او بوجه حرام زیاده
گردد اگر حال با مشتری افتد از وجه رخصت شریعت زیاده گردد
و اگر این کوکب نحس شده باشد یا نحس بود و سعدی بدو ناظر باشد
مال حرام را در صورت حلال گیرد و اگر آن نحس زحل باشد و او را
در بیت حظ بود یا بصاحب ثانی نگرد مولود مال از پشت دواب بدست
آورد برنج و سختی خاصه که نظر عداوت بود و مشقت بیش باشد و
راحت کمتر و اگر زحل مقبول بود درین بیت فایده بیش دهد و رنج کمتر
باشد **ثمره دهم در حکم چهارپایان** بودن زحل درین بیت دلیل بودن دواب
بارکش باشد و آنچه از وحوش در قید آرند و مشتری دلیل بودن حیوانات
شریف بود چون گوسفند و آنچه در منسوبات او ذکر رفته است و بودن
مریخ دلیل نر باشد و آفتاب دلیل اسبان و زهره دلیل گاو و مرغ
خانگی و عطارد دلیل استر و طیور چنانکه گفته ایم و قوی تر اگر

باشد که این برج بهیمی بود پس از این کواکب هر کدام درین بیت بود یا صاحب
او باشد یا صاحب ثانی متصل بود وجه معاش مولود از ان حیوانات
حاصل اید خاصه که بدو نسبت دارد و اگر نظر مودت بود خیر و نفع بیشتر
بود و حصول او آسان تر باشد و بیخ و بار خورداری و اگر نظر عداوت
بود حکم برخلاف این باشد و اگر صاحب ثانی در وتدی باشد خیر بسیار
اید خاصه که مسعود باشد و مقبول و اگر این دلایل بصاحب طالع ناظر باشد
کار بهتر بود اما باقی ماندن مال را بنگرند بدین دلیلها اگر در برج ثابت
بوند مال خود را نگاه دارند و اگر در برج منقلب بوند خرج کنند و تلف
دهند و اگر بروج ذو جسدین بود کار توسط بود و مولود کدخدا باشد و
خرج دانسته کند وجه دیگر انست که اوتاد دلیل باقی ماندن مال بود
و مایل الاوتاد دلیل توسط حال و زایل الاوتاد دلیل نابودن مال و
ساقط دلیل فقر و سختی اما ماندن مال و ناماندن مال بکواکب سعد
و نحس تعلق دارد و راجع و مستقیم **ثمره یازدهم** حکم ارباب مثلثات بود
هر بیت رفته است پس هر کدام ازین سه ارباب قوی حال تر بوند اثر او
با ایام تربیت او ظاهر تر باشد و سعادت ایشان اگر در رب اول و در رب
دوم مستولی بوند و رب و بیت مسعود باشند احوال مولود از طبیعت
این بیت بر یک نسق کرده از اول تا اخر در سعادت خاصه که هر دو یا
هر سه بهم ناظر مودت و اگر منحوس بوند بر یک نسق بود در شقاوت
اما اساس درین بیت مزاج مشتری دارد و در دواب و مدلولات
سفر اید و از اعدا مضرت نرسد و اگر ذنب باشد دواب را از مرض
خوف باشد و دشمنان را برانداز و چهارپا نود معیوب شود **ثمره**

پنجم در پنج شعبات **شعبه اول** در کیفیت تیرات شش اثمار **شعبه دوم**
در اعمال تیرات چهار اثمار **شعبه سیم** در تیرات اعظم نه اثمار **شعبه چهارم**
در احکام مدبرات و قاسم شش اثمار **شعبه پنجم** در احکام زمانها و صاحب
دور و فردارات چهار اثمار **شعبه پنجم** در اعمال تیرات و احکام مدبر
و قاسم و احکام صفت زمان بر مولود و چگونگی عمل فردارات و اصحاب
ادوار و نمودن امثالها از طالع خود و سالها گذشته و ذکر علم موسیقی
در ختم کتاب **شعبه اول در کیفیت تیرات** شش اثمار **ثمره اول در بیان احکام تیرات** اعمال تیرات
دشوارترین علمهاست در علم نجوم و حرکت او تصوری است نه حقیقی
و محسوس نیست موهوم است و اگر حقیقت طلب داریم گوییم رسیدن اثر
دلیل اول است بدلیل ثانی بقوت تا ان قوت از امتزاج هر دو دلیل
بفعل اید مناسب موضع مثل موجودی که از تمزیج دو عنصر وجود یابد
واما تیرات بر پنج نوع است **اول** تیر اعظم است که هر یک سال شمسی
یک درجه مطلع بود و هر ماه پنج دقیقه و هر شش روز یک دقیقه بتقریب
پس اوتاد طالع و هیلاجات و سهام و کدخداه و دلایل اصلی را بدین
تیر اعتبار کنند تا احوال عمر معلوم شود از رسیدن او بدلیلها قاطع
و غیران **ثانی** تیر اکبر است که هر یک سال شمسی یک برج رود و هر ماه دو
درجه و بیست و هشت دقیقه و هر روز پنج دقیقه بتقریب رود پس برج
انتها عبارت ازین تیر است و این تیر سنوی نیز خوانند و حکم یکساله
از وی کنند **ثالث** تیر اوسط است که هر یک سال شمسی سیزده برج رود
یک برج انتها و دوازده طالع و بهر یکماه یک برج و دو درجه و سی دقیقه
و هر روز یک درجه و چهار دقیقه و او را تیر شهوری گویند و حکم هر ماه

ازوی کنند و این سه تسییر را جدولها ساخته اند و ما در زیج علائی آورده ایم
رابع تسییر اصغر است که از درجه برج انتها را انتها هر ماه سیزده درجه و
کسری و هر روز سیزده برج و کسری و هر روز سیزده درجه و کسری پس در
اول ساعت تحویل سال درجه برج انتها را مثل درجه طالع کنند و حصه
ماه و روز از تسییر سنوی بروافزایند و بر آن درجه و همچنین حصه هر ماه
و روز از تسییر شهوری هر دوازده ماه را تا تمام سال را این هر دو تسییر
هم بدان درجه و دقیقه طالع رسیده باشد در برج که بعد از برج
انتها بود بر توالی مثال طالع میزانست بسیزده درجه و بیست دقیقه
و سال سیزدهم انتها بطالع رسیده بود پس برین درجه و دقیقه طالع
حصه یکماه دو درجه و بیست و هشت دقیقه زیاده کردیم و هر روز نیز
دقیقه از تسییر سنوی هم بروی زیاده کردیم حصه ماه و روز از تسییر شهوری
هر ماه یکبرج و دو درجه و سی دقیقه و هر روز یک درجه و چهار دقیقه
از زمان تحویل سال هم بر درجه طالع افزودیم چون سیصد و شصت
و پنج روز و شش ساعت بگذشت این هر دو تسییر بعقرب رسیده اند بهمان
سیزده درجه و بیست دقیقه تسییر سنوی یکبرج رفته باشد تسییر شهوری
یکبرج انتها دوازده خانه طالع برین باشد بر کل دلایل اصلی و
فرعی گذاشته و تسییر سنوی بر شعاعات کواکب اصلی و اجرام سیاره و
ثابته گذشته در همان یکبرج انتها اما عمل تسییر یومی همین طریق است
اما بسبب سرعت آن اهل روزگار از اکثر بعمل آورند و گویند که
بروی حند الی اعتماد نتوان کرد و حکم تسییر یومی همین باشد اما بسبب
سرعت وی اهل روزگار او را کمتر در عمل دارند **خامس** است که او را

هر روز پنجاه و نه دقیقه و هشت ثانیه رانند مثل حرکت وسط آفتاب
و طالع تحویل را بدین تسییر عمل کنند تا تمام سال را دور کرده بود و بهم
دلایل اصلی و فرعی گذشته و بوقت تحویل سال دیگر بهمان جزو باز
رسیده و طریق عمل همانست که گفتیم در آن دو تسییر و حصه ماه و روز
او از جدول حرکت وسط شهور و ایام آفتاب برگیرند **ثمره دوم در معرفت درجات**
نحس و قطع کواکب قاطع اجزاء قطع کننده عمر و کواکب دو قسم اند اصلی و فرعی
اصلی آنست که در وقت ولادت اتفاق افتاده باشد چون موضع نحسین
در صورت طالع و شعاع تربیعات و مقابلات هر دو و موضع آفتاب
و شعاع دو تربیع و مقابله او و موضع ماه و عقده ذنب و موضع عطارد
اگر نحس بود و شعاع تربیع و مقابله او و مرکز و تدی که در حد نحس
افتاده بود و اول حدود نحسان و موضع سهم الموت و درجه هشتم و
ششم و موضع صاحب هشتم اگر نحس باشد و مرکز سابع و مواضع ذوات
الاذناب و درجات طلوع و درجات طلوع و درجات غروب و درجات
قر کواکب ثابت آنچه قاطعند و سحابیان اما فرعی آنست که بعد از ولادت
واقع شود چون جزو قران نحسین و جزوهای اجتماعات و استقبالات
و طالعها هر یک و جزو مقارنات کواکب با نحسان و جزو احتراقات
کواکب و جزو کسوف و خسوف درجه طالع هر دو و موضع مدبر
کسوفات و جزو مماسه نیرین با ذنب و دو تربیع آفتاب و ماه و مقابله
هر دو در وقت تحویل سال مولود و همچنین مواضع و شعاعات
هر دو نحس اما یکسهم است قاطع ترین دلایل قطع طریق استخراج
او آنست که بروز بگیرند بعد از مریخ بر زحل و از طالع بیفکنند و

شب برخلاف این **ثم رسم اد لا بموت** وان دوازده است **اول** رسیدن تیر هیلاج است بدان دلیلهای قاطع **ثانی** رسیدن تیر کدخداه است
بدان دلایل **ثالث** رسیدن تیر درجه طالع است **رابع** رسیدن
تیر درجه طالع است **خامس** رسیدن تیر وتد سابع است **خامس**
رسیدن تیر وتد رابع است **سادس** رسیدن تیر برج انتهاست
سابع رسیدن تیر برج صاحب انتهاست **ثامن** تیر درجه طالع
تحویل است **تاسع** تیر صاحب اوست **عاشر** تیر درجه هشتم است
حادی عشر تیر صاحب اوست **ثانی عشر** تیر مستولی است بر طالع اصل
پس اگر تیرا وتاد از ایشان یا بیشتر از دو دلایل خاصه هیلاج یا کدخداه
بمواضع قاطع رسد از انچه نمودیم خوف قطع عمر مولود باشد خاصه
که در اصل هیلاج یا کدخداه ضعیف افتاده بوند یا عطیه کدخدا
بتثلیث رسیده باشد یا بثلثان اما اگر سعدی ناظر باشد در وقت
رسیدن تیر عمر بدین مواضع یا برج انتها بجایگاه سعدی رسیده
باشد اندوازده برج طالع خاصه که در وتدی بود یا بموضع نیکی
از دو نیر رسیده باشد در اصل و سال حذاه وقوی حال باشد
یا طالع تحویل سال مسعود افتاده بود وصاحب او یا سعدی در
ازین سه طالع باشد یا ناظر بموع ودت خاصه از اوتاد و نحوس ساقط
بوند یا از هر سه طالع یا طالع اصل و دور از مواضع مخوف یا سعدی
مستولی شده باشد بر هیلاج یا کدخداه یا بر موضع هر دو نوع
از انواع تاثیر دلایل اصلی یا بیشتر این تیرات در حدود مسعود باشند
یا صاحب فرد او و شرف او سعد بوند دفع ان فساد کنند و مانع

انکردند

ان کردند و اثر ان بصلاح بکنند خاصه که در اصل دلایل عمر قوی افتاده
باشد اما چون دلیل دافع و مانع قایم باشد در ان وقت عارضه افتد
که رنج مناسب دلیل مفسد و تیر او از اعظم و اکبر و اوسط و دفع ان
مضرت مناسب دلیل دافع باشد و طبیعت او اما اگر تیر دلایل اصل
بموضع سعود رسند و برج انتها و سالحذاه سعد بوند و طالع تحویل
و صاحب او همچنین و پاک باشند از نحوس دلیل خوشی عیش باشد
و صحت و سلامتی نفس و رتق بودن قوتهاء نفسانی و سعادت
احوال او از خارجی و داخلی **ثم رسم چهارم در معرفت قاسم مدبر** قول بطلیموس است
که بحد هر کوکب که رسد ان درجه را درجه قسمت خوانند و صاحب
حد را قاسم از حد و مصریان و حکم ان تیر بخیر و شر از طبیعت قاسم
بود تا تیر در حد او باشد و گفته شده است که اثر تیر اعظم قوی بود
در حکم اعمار و کلیات طالع و اثر تیر اکبر کمتر از وی بود در احوال
عمرها و جزویات طالع و حکم هر سال از وی کنند و اثر تیر اوسط کمتر
از اکبر بود در جزویات طالع و حکم هر ماه از وی کنند و حکم تیر اصغر
روز بروز باشد و اما شرایط انست که بدرجه قسمت بنگرند و
قاسم سعد باشد حکم بر سعادت کنند و کیفیت سعادت را از طبیعت
او بنگرند و بدانند حالات او را از قوتهای ذاتی و عرضی در اصل
و در وقت و بنگرند ببرج تیر که چه نسبت دارد بطالع اصل و برج انتها
و طالع تحویل و مناسب این همه احکام کنند و اگر بعضی سعد و بعضی
نحس افتاده باشد احکام بطریق تمزیج کنند اما در تیر سنوی بر حکم
بر سالحذاه برج تیر باشد و چون تیر بشعاع یا جرم کوکبی رسد

دران برج ان کوکب مدبر باشد احوال ان برج وحکم ان وی کند تا وقتی
که تیر از شعاع یا جرم او بکذرد و بازحکم بر سالخداه افتد پس چنانکه
نصف جرمین را در اتصالات نکاه دارند رسید تیر را درین وقت
نکاه دارند بنصف شعاع یا جرم کوکب و همان نسبتها که کفته شد
بکار برند **ثمره پنجم در استخراج اجزاء ساعات جهة مطرح شعاعات** اجزاء
ساعات کوکب بحسب موضع او باشد پس اکر کوکب بر درجه عاشر بود
یا بر درجه رابع بفلك مستقیم اجزاء ساعات او پانزده باشد راست
واکر بر درجه طالع بود یا هفتم اجزاء ساعات او بحسب موضع او بود
اما اکر کوکبی میان عاشر و رابع افتاده فضل بکیرند میان پانزده
درجه و اجزاء ساعت درجه ان کوکب وانرا ضرب کنند در ساعات بعد
کوکب از وتد دهم یا چهارم و بر شش قسمت کنند تعدیل حاصل اید
پس اکر فضل پانزده را بود بر اجزاء ساعت کوکب و کوکب میان
عاشر و طالع باشد یا در بع مقابل او تعدیل را از پانزده کم کنند و
اکر فضل اجزاء ساعات کواکب را بود و تعدیل بر پانزده درجه افزایند
انچه حاصل اید اجزاء ساعات کوکب بود بحسب موضع او **ثمره ششم در مطرح شعاعات کواکب** مطرح شعاعات بر دو قسم است یکی مدرج سواد جد
ان در تثلیث و تسدیس و مقابله معلوم است اما قسم دوم بدرجات
مطلعی باشد وانرا حدوده پدید نبود بسبب عروض کواکب وجه
عمل انست که ضرب کنند اجزاء ساعات درجه ان کوکب را اکر خواهند
در چهار انچه بر اید انرا از مطالع درجه ان کوکب بخط استوا من اول
الحمل کم کنند انچه ماند قوس بکیرند از مطالع خط استوا انچه حاصل

ایده

اید موضع تسدیس ایسر کوکب باشد و نظیر او موضع تثلیث ایمن بود
باز ضرب کنند اجزاء ساعات را در شش و مضروب را کم کنند از مطالع
کوکب و قوس باقی بکیرند بمطالع خط استوا مواضع تربیع ایسر حاصل
اید و نظیر او تربیع ایمن بود باز کم کنند اجزاء ساعت را از سی انچه
ماند نظیر اجزاء ساعت کوکب بود پس ضرب کنند او را در چهار و
مضروب را بر مطالع خط استوا زیاده کنند و قوس او بکیرند بمطالع
خط استوا تسدیس ایمن حاصل اید نظیر او تثلیث ایسر باشد در
وجه مقابله نظیر درجه کوکب باشد و افتاب را این عمل حاجت نبود
چون او غرض ندارد **شعبه دوم در اعمال التسییر چهار اثمار ثمره اول در تقدیم این اعمال حاجات او**
هر کوکب یا دلیل که او را تسییر خواهند کرد اکر بر درجه طالع بود
و او را عرض باشد عمل بر درجه طلوع او باید کرد نه بر درجه طالع و اکر
بر درجه طالع و اکر بر درجه هفتم بود عمل بر درجه غروب او باید کرد
نه بر درجه سابع و اکر بر درجه عاشر یا رابع بود بر درجه ممر او عمل
باید کرد اما اکر کوکب میان اوتاد افتاده باشد بر درجه عمل کنند
که در میان درجه قمر یا درجه طلوع یا غروب او بود و اعتبار نکنند
درجه تقویم او را چنانکه جهال کنند اما معتبر در تسییر موضع مقدم را
بود نه موضع تالی را و از مقدم انرا میخواهیم که از افق اول او طالع
شود و تالی انرا که بعد از وی طالع کردد چنانکه درین صورت طالع
افتاب را تسییر میکنم بر درجه غارب چنانکه قول بطلمیوس است و اما
در حقیقت درجه غارب تسییر کرده میشود بموضع افتاب جهة انکه
درجه غارب مقدم است در طلوع بر درجه افتاب که حمل پیش

انثور طالع میشود اما چون دلیلی را که تیر کنند اگر بر کند ان دلیل
مرکز و تدی بود دلیل را اول بران مرکز برانند بتاعدی او بعد ازان
چنانکه رفتار این مرکز بود براند و ما دیدیم در اعمال بعضی از
معروفان این عمل که بتسیر این دقیقه نرسیده بوده اند

ولادت مصنف بیجاپور صورت طالع مصنف مولود روز پنجشنبه
سیم ربیع الاخر سنه ۱۰۳۳ هجریه



ثمن دوم در تسیر دلیلی که ما بین تیر سابع و عاشر باشد چون خواهند تا دلیلی را که میان
سابع و عاشر باشد بدرجه سابع و عاشر تیر کنند بقول بطلیموس
وجه عمل انست که شش برج سر مرکز غارب زیاده کنند و مطالع او
بگیرند بیابد و در حقیقت ان مطالع طالع باشد و او را مقدم خوانند
باز شش برج دیگر بر موضع دلیل افزایند و مطالع او بگیرند
بیابد و او را تالی گویند و ان مطالع نظیر او بود پس مقدم را از

تالی

تالی کم کنند انچه ماند هر درجه سالی بود و هر دقیقه شش روز بتقریب
سبب شش برج افزودن انست که مطالع هر درجه از هر درجه از برج
با مغارب او برابر است چنانکه طالع میزان است بسیزده درجه مطالع
او با مطالع سیزده درجه حمل برابر است جهة انکه هر درجه که از فلک
البروج بر ایند نظیر او فرو رود و از معدل النهار همچنین مثال
طالع میزان چندین درجه غارب حمل چندین اشاب
ثور چندین شش برج سر مرکز غارب افزودیم شد این
مطالع او ببلد این و این مطالع طالع بود که او را مقدم خوانند
باز شش برج بر موضع اشاب زیاده کردیم شد مطالع او ببلد
این و این را تالی خوانند پس مقدم از تالی کم کردیم ماند چندین
پس درجات او را سی و سه سال حساب کردیم پنجاه و چهار دقیقه را
در شش ضرب کردیم و بر سی قسمت شد خارج این و این ده
ماه بود و بیست و چهار روز بتقریب یعنی این مدت را تیر مرکز
غارب بوضع اشاب خواهد رسید اگرچه قول بطلیموس چنانست
اما خواست او در حقیقت چنین است ثمن سیم در زیادت و نقصان
عطیه کواکب اگر نحسی یا کدخداه بعداوت ناظر باشد چیزی از
عطیه او نقصان کند و ان بقدر اجزاء ساعات ان نحس باشد
فوق الارض یا تحت الارض و بقدر بعد او از طالع یا غارب و جه
عمل انست که مطالع طالع ببلد از مطالع کوکب نحس ببلد کم کنند
اگر فوق الارض باشد و ما بین المطالعین را بر اجزاء ساعات درجه
طالع قسمت کنند خارج قسمت ساعات بعد کوکب بود از طالع نصف

چه اگر کوکب... اعمال دیگر است

سدس بعد از تمام نقصان اصلی نحس کم کند آنچه بماند حصه نقصان آن
نحس باشد از عطیت عمران را وضع کند باقی عطیت معدل ماند مثال
درین صورت طالع موضع زحل این ب یط اجزاء ساعات او این سط
اگر زحل بر درجه طالع بودی مقدار اجزاء ساعات خود کم کردی چون
دور افتاده است از طالع بقدر ساعات بعد او از طالع چیزی کم شود
از حصه نقصان او چنانکه گفتیم مطالع طالع چندین مه و لد مطالع
زحل این سه لد ک تفاضل این مکد ما بر اجزاء ساعات درجه طالع که
این مدر قسمت کردیم شد خارج این ج ب و این ساعات بعد زحل است
از طالع پس بقدر هر ساعتی نصف سدس بعد از نقصان اصلی زحل
که هست این سط کم کردیم و طریق عمل آنست که ساعات بعد را در نقصان
اصلی زحل ضرب کنند و بر دوازده قسمت کنند که نصف سدس بعد
است آنچه خارج شود حصه نقصان باشد از نقصان اصلی زحل
کم کنند باقی که ماند نقصان زحل باشد از تمام عطیه کم کنند
عطیه معدل ماند چنانکه ما را ساعات بعد هست چندین ج ب
در نقصان اصلی زحل که هست چندین سط ضرب کردیم شد
مضروب این ٨ ٤ ١٣ ٣٩ ایرا بر دوازده قسمت کردیم شد خارج
این ط ج از نقصان اصلی زحل که هست این سط کم کردیم باقی ماند
این ج ب این حصه نقصان زحل است بقدر بعد او از طالع این را
از عطیت شمس کم کردیم باقی عطیت معدل ماند این لد ج و این
مدت سی سال باشد و هفت ماه و هیجده روز بتقریب و در زیادتی
کردن سعدان طریق همین است اگرچه دیگری نقد است ازین عمل

در شعبه هیلاج و کدخداه اینجا اصلاح دیدیم یاد کردن بدین وجه که
مناسب است و اگر دلیل تحت الارض باشد بعد از مرکز غارب گیرند و
بر اجزاء ساعات نظر کوکب عمل کنند ثم بر چهار در ساعات تیر عمل او وسط چون خواهند
که زمان معلوم بدانند که تیر او وسط بکجا رسیده است طالع نهند و
بعدد سالها تا مه برج بر طالع افزایند اگر از دور زیاده شود دور
از وی طرح کنند آنچه ماند موضع تیر بود در مبدا انتقال سال
ناقصه و اگر با سالها ماه و روز بود حصه هر یک از جدول بر گیرند و
با آن موضع تیر جمع کنند آنچه شود موضع تیر بود مثال طالع این
و ح بر طالع چهارده سال فرض کنیم که گذشته است شمسی و دو ماه و ده
روز پس چهارده سال تام مر اچهارده برج بر طالع زیاده کردیم و دور
بیفکندیم ماند این ح ی ج و این موضع تیر بود در مبدا سال ناقصه
حصه دو ماه این ل و حصه ده روز این مط مبلغ این ه ه این را
بر موضع تیر در مبدا سال زیاده کردیم شد چندین ح ط و این
موضع تیر باشد در زمان معلوم اما اگر زمان مجهول باشد
مسیر الیه معلوم پس این عمل عکس اول بود و چون خواهند تا بدانند
که چند مدت این تیر بدان موضع رسد طالع وضع کنند از
موضع مسیر الیه و اگر نتوانند دور بیفکنند آنچه ماند هر برج را سالی
بود و هر درجه و بیست و هشت دقیقه ماهی و هر پنج دقیقه
یکروز چنانکه نموده ایم آنچه جمع شود مدت زمان رسیدن تیر
بود از درجه طالع بموضع معلوم مثال طالع این و ح ک موضع مسیر الیه
این ا ب ا وضع کردیم طالع از وی وقتی که دور بیفکندیم ماند این

از وی حصه ماه و سال بدادیم حاصل امد شش سال از شش
برج و از بیست و هفت درجه و هشت دقیقه یا نده ماه معلوم شد که این
مدت را تیر درجه طالع بموضع افتاب خواهد رسید **سبعه تیر اعظم**
در انتمان **ثم اولی در تیر مرکز عاشر و رابع** چون خواهند که تیر وتدی کنند از این
دو وتد بموضع سهمی یا کوکبی که او را عرض نباشد یا شعاع و او در همین
ربع بود بگیرند مطالع درجه عاشر بخط استوا و ان مقدم باشد و بگیرند
مطالع ان دلیل هم بخط استوا و این تالی بود پس مقدم از تالی کم کنند
انچه ماند هر درجه سالی بود و هر دقیقه شش روز و ان مدت رسیدن
تیر مقدم بود بتالی اما اگر تیر یکی از این دو مرکز کنند بکوکبی که او را
عرض نباشد ولی عرض او بدانند و درجه ممر او استخراج کنند و مطالع
درجه ممر بگیرند بخط استوا و این تالی باشد مطالع وتد عاشر یا رابع
که مقدم است از تالی کم کنند باقی درجات تیر بود هر درجه سالی و
هر دقیقه شش روز **مثال** فرض کردیم مرکز عاشر **جدجو** مطالع او
بخط استوا این **مرو** این تالی باشد پس مقدم از تالی کم کردیم ماند
این **درکه** و این مدت رسیدن تیر وتد عاشر است بسهم السعاده و
طریق مرکز رابع همین است **ثم دوم تیر درجه طالع و غارب** چون خواهند که
تیر وتدی کنند از این دو وتد بموضع سهمی یا کوکبی که عرض ندارد
یا شعاع مطالع طالع بگیرند ببلد و ان مقدم باشد و بگیرند مطالع
ان دلیل ببلد و ان تالی باشد و اگر بکوکبی رسانند که او را عرض باشد
او را عرض او بدانند درجه طلوع او استخراج کنند و مطالع درجه
طلوع او بگیرند ببلد و ان تالی باشد پس مقدم از تالی کم کنند انچه

ماند هر درجه سالی بود و هر دقیقه شش روز چنانکه گفته ام اما تیر درجه
غارب کنند بگیرند مطالع نظیر او ببلد یعنی مطالع طالع و ان مقدم
باشد و مطالع نظیر دلیل دیگر که تیر بدو میرسانند هم بگیرند ببلد و ان
تالی بود و از پیش گفتیم که شش برج بر مطالع دلیل افزایند انگاه مطالع
او بگیرند بود و معنی هر دو یکی است و اگر سیر الیه عرض بود درجه
غروب او را استخراج کنند و مطالع نظیر ان ببلد بگیرند درجه
غروب تالی باشد مقدم از تالی کم کنند باقی درجات تیر ماند
ثم سیوم در استخراج ساعات بعد دلیل از وتد پیش از انکه تقریر مطلوب کنیم مقدمه گفته
میشود و ان چنانست که معلوم است بتحقیق که در ربعی از ارباع معدل
النهار شش ساعت معوجه طالع میشود و طلوعات ارباع فلك
البروج بیش و کم این باشد بعلت عروض بلدان پس چون اجزاء
دلیلی را که مقدم گفته ایم تیر خواهند کرد اگر مثل اجزاء وتدی بود
یعنی بر حاق ان وتد باشد تیر او چنان کنند که در اوتاد گفته
شد اما اگر مقدم از وتد دور افتاده بود اینجا واجب کند معرفت
ساعات بعد او از ان وتد جهة انکه گفته ایم که اگر مقدم بر وتد عاشر
یا رابع بود یا کوکبی بر حقیقت ان وتد باشد اجزاء ساعات او پانزده
درجه باشد راست و چون فرض کردیم که دور گذشته است لازم اید که
اجزاء ساعات او تفاوت کرده بود پس ساعات معوجه از وتد تا
دلیل معلوم نباشد و از دلیل تا وتد بعد از وی هم معلوم نبود
پس ضروری باشد معرفت ساعات بعد دلیل از وتد و نسبت او
بشش و معرفت او نسبت اجزاء ساعات او بحسب موضع تا بدین

دو نسبت مطالع دلیل که او را مقدم خوانده ایم معتدل شود در هر ربع
که باشد و مطالع تالی که مسیر الیه است هم معتدل کرده بدان ساعات
بعد مقدم از وتد اما شبهتی می اید درین عمل وان چنانست که اگر
مطالع مقدم را با ساعات بعد از وتد معدل کنند علت دوری او
از وتد و تفاوت اجزاء ساعت او چرا واجب کند مطالع تالی را بدان
ساعات بعد مقدم معتدل کردن چون بعد تالی از ان وتد زیاده
از بعد مقدم باشد و نسبت ساعات او بیشتر و تفاوت بسیار باشد
میان اجزاء ساعات تالی و اجزاء ساعات مقدم اما از روی قیاس
چنان بایستی که نسبت ساعات بعد تالی هم بیش معلوم کشتی و نسبت
اجزاء ساعات اوتاد طالع تالی را بدان نسبتها معدل کردندی و این
حین است اما دانستن اجزاء ساعات چنان باشد که قوس النهار
دلیل را ببلد بر دوازده قسمت کنند اجزاء ساعات او حاصل اید
چون این را از سی کم کنند باقی اجزاء ساعات نظیر او ماند پس چون
این مقدمات معلوم شد وخواهند که ساعات بعد دلیل از وتد
بدانند که میان دو وتد افتاده باشد بعد بکیرند از وتد تا دلیل
بدرجات مطالع و اجزاء ساعات او استخراج کنند وان بعد را
بدین اجزاء ساعات قسمت کنند خارج قسمت ساعات بعد دلیل
بود از وتد والبته او کمتر از شش باید که باشد چنانکه اگر دلیل
از وتد عاشر در گذشته بود مطالع او بکیرند بخط استوا من اول
الحمل و مطالع عاشر هم بخط استوا از وی کم کنند انچه ماند بعد او
بود از وتد عاشر و چون ان بعد را از نود کم کنند باقی بعد ماند از

دلیل

دلیل تا وتد طالع پس ان بعد از وتد عاشر تا دلیل چون این ساعات
بعد را از شش کم کنند ساعات بعد ماند از دلیل تا وتد طالع اما اگر دلیل
مابین رابع و سابع افتاده بود مطالع وتد رابع بخط استوا از مطالع دلیل
کم کنند باقی بعد دلیل مابین رابع و سابع افتاده بود مطالع وتد رابع بخط
استوا از مطالع دلیل کم کنند باقی بعد دلیل ماند تا وتد رابع از اجزاء
ساعات نظیر دلیل قسمت کنند خارج قسمت ساعات بعد دلیل بود
از وتد رابع اما اگر دلیل مابین طالع و رابع افتاده بود مطالع طالع ببلد
از مطالع دلیل ببلد کم کنند باقی بعد دلیل بود تا وتد طالع از اجزاء
ساعات نظیر دلیل قسمت کنند خارج قسمت ساعات بعد بود از دلیل
تا وتد طالع اما اگر دلیل مابین سابع و عاشر افتاده بود مطالع نظیر وتد
سابع ببلد یعنی مطالع طالع از مطالع نظیر دلیل کم کنند باقی بعد دلیل
حاصل اید از وتد سابع ثم نرجع الی تسییر دلیلی که مابین عاشر و طالع افتاده بود
بعد انکه هم درین ربع بود کفته شده است که ما دلیلی که تسییر میکنیم مقدم میخوانیم
و مسیر الیه را تالی پس چون مقدم میان عاشر و طالع افتاده بود و تالی
هم درین ربع باشد بکیرند مطالع مقدم بخط استوا و ببلد و تفاضل بدانند
میان هر دو مطالع وانرا در ساعات مقدم از وتد عاشر ضرب کنند و
بر شش قسمت کنند انچه حاصل اید تعدیل باشد پس اگر فضل مطالع
خط استوا را بود بر مطالع بلد تعدیل از مطالع خط استوا کم کنند و اگر
فضل مطالع بلد را بود تعدیل بر مطالع خط استوا زیاده کنند تا در هر
دو حال مطالع خط استوا معتدل کرده و همچنین مطالع تالی بکیرند بخط
استوا و بلد و تفاضل بدانند و هم در ساعات بعد مقدم از وتد عاشر

ضرب کنند و بر شش قسمت کنند انچه حاصل شود تعدیل بود پس اگر فضل
مطالع خط استوا را بود تعدیل از وی کم کنند و اگر فضل مطالع بلد را
باشد تعدیل بر مطالع خط استوا زیاده کنند تا درین هر دو عمل مطالع
بخط استوا معتدل کردد پس مطالع معتدل مقدم بخط استوا از مطالع
معتدل تالی بخط استوا کم کنند باقی که ماند هر درجه سالی حساب کنند
و هر دقیقه را شش روز یعنی این مدت را تسییر مقدم بتالی رسد این
عمل تسییر جزو معلوم است بجزو معلوم **ثم پنجم در تسییر دلیلی که مابین رابع و سابع**
افتاده باشد دلیلی که هم درین ربع بود اگر مقدم میان رابع و سابع افتاده بود و تالی نیز
درین ربع بود بگیرند مطالع نظیر مقدم بخط استوا و بلد و تفاضل
مابین هر دو مطالع را در ساعات بعد مقدم از وتد رابع ضرب کنند
و بر شش قسمت کنند و بر شش قسمت کنند تعدیل حاصل اید پس
اگر فضل مطالع نظیر خط استوا را بود تعدیل از وی کم کنند و اگر
فضل مطالع نظیر بلد را بود تعدیل بر مطالع نظیر خط استوا افزایند
تا مطالع خط استوا معتدل شود باز مطالع نظیر تالی بخط و بلد
بگیرند و تفاضل هر دو را در ساعات بعد مقدم ضرب کنند و بر
شش قسمت کنند تعدیل بیرون اید چنانکه کفتیم از مطالع نظیر
تالی بخط استوا کم کنند اگر فضل و را بود و بر وی زیاده کنند اگر فضل
مطالع بلد را بود مطالع نظیر مقدم بخط استوا وضع کنند باقی
درجات تسییر ماند **ثم ششم در تسییر دلیلی که مابین وتد طالع و رابع بوده و دلیل**
دیکر هم درین ربع بود اگر مقدم میان وتد طالع و رابع باشد و تالی هم درین
ربع بود بگیرند مطالع طالع ببلد و خط استوا و تفاضل میان هر دو را

در ساعات بعد مقدم از وتد طالع ضرب کنند و بر شش قسمت کنند تعدیل
حاصل اید پس اگر فضل مطالع بلد را بود بر مطالع خط استوا تعدیل از
وی کم کنند و اگر فضل مطالع خط استوا را بود تعدیل بر مطالع بلد افزایند
تا مطالع بلد معتدل کردد و با مطالع تالی همین عمل کنند پس مطالع معتدل
مقدم ببلد از مطالع تالی کم کنند باقی درجات مدت تسییر ماند **ثم هشتم در**
تسییر دلیلی که مابین سابع و عاشر افتاده بود بدلیلی که هم درین ربع بود اگر مقدم میان
سابع و عاشر افتاده بود مطالع نظیر او بگیرند ببلد و خط استوا و تفاضل
هر دو را در ساعات بعد مقدم از وتد سابع ضرب کنند و بر شش قسمت کنند
تعدیل حاصل اید پس اگر فضل مطالع نظیر بلد را بود تعدیل از وی
کنند و الا بر وی افزایند تا مطالع نظیر مقدم بلد معتدل شود و با
مطالع نظیر تالی ببلد همین عمل کنند پس مطالع نظیر معدل مقدم ببلد از
مطالع نظیر تالی ببلد کم کنند باقی درجات تسییر ماند **تسییر هشتم در تسییر**
اوتاد این عملی که پیش ازین کردیم تسییر جزو معلوم بود بجزو معلوم و این
تسییر جزو معلوم است بجزو مجهول و وجه عمل انست که اگر تسییر وتد طالع
کنند یا دلیلی که بر حقیقت وتد باشد و بر مولود روزکار کذشته بعد
هر یکسال یکدرجه بر مطالع طالع زیاده کنند یا بر مطالع دلیلی که
بر درجه طالع بود و اگر با سالها ماه و روز بود حصه هر یک بران
افزایند و او را مطالع معتدل خوانند و قوس او بگیرند بمطالع بلد
موضع تسییر درجه طالع تا موضع تسییر ان دلیل حاصل اید پس صاحب
حد ان درجه را قاسم خوانند و حکم او از طبیعت قاسم کنند چنانکه
ذکر رفته است و نظیر این تسییر موضع تسییر درجه غارب بود و صاحب

حال قاسم باشد امّا اگر بر مولود سالهای گذشته باشد و خواهند که در
وقتی معین بدانند که تسییر درجه وتدی بکجا رسیده است مثلاً خواهند
که در وقتی که تا موضع تسییر درجه طالع بدانند سالها تامّه گذشته را بر
مطالع طالع زیاده کنند و اگر با سالها ماه و روز بود حصّه هر یک را بر آنجا
افزایند تا مطالع معدّل باشد قوس او بگیرند بمطالع بلد موضع تسییر
معلوم شود و نظیر او موضع تسییر وتد غارب باشد امّا همین مطالع معدّل را
قوس کنند در جدول مطالع خط استوا من اول الجدی موضع تسییر وتد
عاشر حاصل آید و نظیر او موضع تسییر وتد رابع بود پس احکام و هر یکی
از قاسم کنند و حکم دلیلی که بر اوتاد افتاده باشد همین است ثمره نهم در
تسییر دلیلی که میان اوتاد بین افتاده بود بجزو مجهول بدین عمل شبهتی آید است از آن
چنانست که ما هر دلیل را که میان دو وتد است بجزو معلوم تسییر میکنیم
واجب است مطالع او را معدّل کردن بساعات بعد او از وتد حاکم
در پیش رفت اینجا این عمل حاجت است یا نیست چون تسییر او بجزو
معلوم را نمیشود امّا از روی قیاس آنست که تعدیل کردن مطالع
جهة بعد اوست از وتد نه جهة مسیر الیه که تعدیل مسیر الیه تبع اوست
و ذکر رفته است که تعدیل مطالع مقدّم مناسب ساعات بعد او بود
از وتد و مناسب اجزاء ساعت او بحسب موضع و این هر دو علّت اینجا
موجود است پس واجب کند مطالع او را معدّل کردن بساعات بعد
او از وتد اگر مسیر الیه مجهولست گو مباش چون مطالع دلیل معدّل
کند تسییر او بحسب ربع اول کنند چنانکه هر یک را نموده ایم روشن
شعبه چهارم در احکام تسییرات و قواسیم شش ثمار ثمره اول در احکام مدبّران که در پیش

گفته ایم که مدبّران کواکب باشند که تسییر شعاع یا جرم او برسد و حکم آن
برج از آن مدبّر کنند تا تسییر بشعاع او بود یا جرم او پس اگر مدبّر
سعد بود و در اصل مسعود بود و او را در طالع حظّی باشد یا در
موضع شعاع خود یا جرم خود دلیل کند بر سعادت حال و قوّتهای
روحانی مولود و صحّت بدن و دور بودن از مکروهات و عوارض
ظاهری و باطنی و اگر مدبّر در بیت المال حظّی دارد دلیل حصول
مال بود و فراخی معاش و سعادت هر کس و یاری کردن او در کارها
و اگر در بیت السلطان حظّی دارد دلیل سعادت بود از قبل سلطان
و بندگان و بودن شغل و عمل نیک و پیش رفتن صناعات و رزق
در کارها و قوّت جاه و رفعت باشد و شهرت در شهر و ناحیه
و سعادت حال مادر و آنچه بدین بیت تعلّق دارد و اگر در بیت
سابع حظّی دارد دلیل مناکحت بود و سعادت حال مادر و آنچه
بدین بیت تعلّق دارد و اگر در بیت سابع حظّی دارد دلیل مناکحت
بود و سعادت حال زنان بود و از ضدّان و ابنا زنان و مولود
که بدان موضع قصد دارد و اگر در رابع حظّی دارد دلیل زیرکی
املاک باشد و ارتفاعات و آبادانی جایها و خوش عیش در
مسکن و قرارگاه خود و سعادت حال پدران و عاقبت کارها
قیاس هر دوازده برج همین است امّا اگر مدبّر نحس باشد یا در آن
وقت نحس بود حکم برعکس افتد هر بدی و فسادی که افتد از طبیعت
آن نحس باشد و بترسد از ضرّت او و اگر نحس یا منحوس بکسوف و
خسوف و مانند این امّا اگر مدبّر نحس یا منحوس شده یا صاحب دوازدهم

باشد یا در دوازدهم بود دلیل پریشانی باشد و غلبهٔ دشمنان و در ماندن
بحبس و قید و فساد دواب و اندوه از قرض و اگر مدبر نحس یا منحوس
صاحب ششم بود یا در ششم باشد دلیل بیماری بود و گرانی اندام
و دشواری حرکت و نقصان اشتهی خاصه در ایام کهولیت و پیری
و اسیری و مکروه رسد از بندگان و خدمتکاران و مردم فرومایه مثال آنست
که اگر مدبر زهره بود و منحوس شده در اصل و یا در وقت پس مضرت
از بسیار خوردن طعام و شراب بود و راندن شهوت و عشق و طرب
و مانند این و اگر زهره بمریخ منحوس بود مضرت از فسق و فجور باشد
و لواطه و طلب حرام و راندن شهوت پلید و خیانت با زنان و خواهران
و مادران و ضرب و قید و بیماریها از مادهٔ صفرا و بلغم مخصوصها
و مکروه از ترکان و لشکریان و مردم مفسد و دروغ گوی و مانند
آن و اگر زهره بزحل منحوس بود مضرت از شهوت و زنان پیر بود و
زشتان و تنگی معاش و سختی و تهمت و فضیحت شدن بکارهای
ناستوده و بند و زندان و دست تنگی و فقر و رنجوری از مادهٔ برودت
و مکروه از مشایخ و بندگان و خدمتکاران و زنان پیر و مانند این
اما اگر مدبر مشتری بود و منحوس بود بمریخ در اصل یا در وقت
پس مضرت از غذاهای چرب و شیرین باشد و گوشت خاصه
گوشت شکار و طلب مال حرام برخصت شرعی و ساوسی و بهتان
و دروغ و نفاق و زرق و سوگند خوردن و مکروه رسد از حاکمان
و قاضیان و رنجوری بود از سبب حرارت و دمیدن چیزها بر اعضا
و اگر بزحل منحوس باشد مضرت از دعواهای کهن باشد شرعی و

کارهای

کارهای قدیم یا رئیسان و اهل صحرا و بندگان و خدمتکاران و مکروه رسد
از مشایخ و درویشان و زاهدان یا بیماری بعلم و مردم منافق و اندرون
دارو بیماریها بود از سبب فکر و اندیشه و معاملات اما اثر خیر و شر
بیشتر تا وقتی بود که تیر در شعاع او باشد یا باجرام او بود چنانکه
یاد کرده ایم اما اگر مدبر عطارد بود یا هر کوکب که باشد فعل او کند
از سعد و نحس یا در ربیت [?] هر کدام کوکب که بود اثر آن کند اما بالذات
مسعود بود دلیل قوت رای و تدبیر بود و ساختن معاملات و بسیاری
بیع و شری و کتابت کردن و اموختن علم و صحبت داشتن با ارباب قلم
و اهل فضل و خواندن اخبار و اشعار و بدست افتادن کتاب و نامه
و اگر منحوس باشد دلیل کندی طبع باشد و ضعف رای و تدبیر
و کید و مکر ساختن و دروغ گفتن بسیار و هذیان و لجاج و مکروه
رسد از جور و جفاء مردم فرومایه و ساقط شدن بسبب تهمت
و افترا و نفاق کردن ایشان و نه حاجت گفتن اما وجه دیگر آنست
که مدبر در هر بیت که باشد چون نحس شود در وقت تدبیر فساد و
مضرت بموضع او رسد و بصاحب طالع از طبیعت آن نحس و
منسوبات او و از نسبت نحس بطالع مثال طالع ثور باشد و زهره
در یازدهم بود و مدبر بود در روی [?] و زحل در پنجم ببندد و زهره
در مقابله مولود را از دوستان که دل بسته بود بجال ایشان خاصه
که زنان شریف باشند و اهل نسب مکروه رسد یا چنین کسان مضرت
رسد یا از بندگان مولود یا از سفر مولود یا از دین مولود و آن قوم مردم
حکیم بوند یا از خاندان قدیم و مشایخ و معاقل [?] باشد یا از فرزند

مولود مضرت رسد یا فرزند مولود بسبب فساد شود یا عشق یا طرب
یا اخبار بد و مولود در ان رنجوری پدید اید از ماده بلغم یا از طرب یا
از عشق از سوداهای فاسد و اصل درین مثال انست که زهره صاحب
طالع و ششم است و در یازدهم است در شرف خود و زحل در بیت
پنجم طالع و او صاحب نهم و دهم است چون تفکر رود معلوم شود که
ما ازین مثال چه خواستیم و چون امتزاج دادیم اما اگر مدبر بسعدی
مسعود شود حکم بر سعادت باشد از طبیعت ان سعد و موضع و بیت
او و ان سعادت مناسب ان سعد باشد یا طالع که اگر ان سعد مشتری
بود و او صاحب بیت المال باشد سعادت مالی دهد و اگر در خانه
پنجم باشد مال از وجه هدیه دهد یا از کذ فرزند یا از طرب و این
تمزیج دقیق است و در عبارت چندان مفهوم نشود تامل نیکو واجب
باید داشت و موضع مدبر و نظرهای قبول و رد و مودت و عداوت
اعتبار کرد بحسب قاسم شرح قسم دوم الحکایة اعظم اول بعقد سر گفته میشود
که در قسم اول یاد کرده ایم که تسییر اعظم جهت دانستن هیلاج و کدخداه است
و اوتاد و ابعد و انچه دلایل اصلی است بمواضع سعود و نحوس و دلایل
قاطع تا از انجا استدلال کند بقا و فنا موالید و سعادت و
شقاوت او و پس چون تسییر دلایل عمر بمواضع مخوف رسد انچه نموده
ایم دلیل قطع عمر باشد از طبیعت ان قاطع و موضع او و نسبت مسیر
و مسیر الیه با طالع اصل و تحویل و برج انتها و حکم کلیات اعمار بدین
اصول باشد و حکم کلیات سعادت و نحوست قوتها ظاهری و باطنی
اما اگر تسییر اوتاد یا تسییر نیرین یا تسییر نتایج هر دو یا تسییر دلیل دیگر که در

برج وتدی افتاده بود یا ما بین الوتدین باشد بموضع نحسی رسد دلیل
فساد مزاج بود و نقصان حواس ظاهر و باطن و قوتهای نفسانی بحسب
دلیل فساد مزاج بود و موضع تسییر و موضع مسیر الیه اما اگر تسییر دلایل
که نموده ایم بموضع سعدی رسد استدلال کند بسعادت حال ان قوتها
که گفتیم و صحت نفس و سلامتی و قوت سعادتهای داخلی و خارجی اما
اگر تسییر بعضی از ان دلایل بسعود و بعضی بنحوس رسد حکم بر غلبه رود
قوت دلیل کند میان مانع و سطی بفکرت تمام و ذهن صافی پس
ما حیزی یاد کردیم بحسب قاسم مفرد تا از انجا قیاس کنند اما اگر قاسم
درجات تسییرات از دلایل کلیات سعد باشد خاصه در اصل سعود
بوده دلیل طول عمر بود و خوشی عیش و سعادتها تمام مولود از خارجی
و داخلی و اگر قاسم نحس باشد خاصه منحوس بوده حکم او بر ضد افتد اما
اگر بموضع تسییر درجه طالع مشتری باشد دلیل کند بر پاکی مولود
و راستی و امانت گذاری و مشغول بودن بطاعات و خیرات و رغبت
کردن بامور اخروی و طلب مال و توانگری و تحصیل علوم دینی و استیلا
یافتن بر قومی و حکومت و نفاق و دزدی بوجه احسن و مجالست با
وزرا و ائمه و قضات و مردم ستوده و معروف گشتن بنام نیک و
نمودن کرم و پوشیدن لباسهای کبود و عالمانه و اعتدال مزاج مایل
بحرارت و سلامتی قوتها و صحت بدن و همه احوال مناسب سال عمر
باشد و این اصل را نیکو اعتبار کنند و ضایع نگذارند در جمیع احکام
و اگر قاسم زهره بود دلیل کند بر طلب لذات و مناکحت و غذاهای چرب
و شیرین و راندن شهوت و صحبت خوبان و اصحاب طرب و لعب و

معاشرت با زنان وکودکان وجستن موافقت باصوات والحان وهزل
وبویهای خوش وپوشیدن لباسهای سفید وزنانه ولطیف ونازک
وساختن زینت واعتدال مزاج مایل برطوبت وصحت بدن وتندرستی
واگر قاسم زحل باشد دلیل کند بر گرانی اندام وکسلان وتعویق در
کارها ودشواری حرکات بسبب سال عمر ودلیل کند بر سختی وفقر و
تنگدستی وعجز وصبر وحلم وکم همتی وطمع داشت ونومید زیستن و
کشیدن ظلم وجور از مردم فرومایه ودون وپریشانی خاطر وافتادن
بترس وبیم وشکسته دل شدن وپوشیدن لباسهای کهنه وبی قیمت
وخوردن غذاهای بد وگنده وناگوار وترش وشور وموافقت جستن
با مردم جاهل وعمر ضایع کرده ومایل شدن مزاج ببرودت وپدید
آمدن امراض مزمنه وبند وسجن واگر قاسم مریخ باشد دلیل کند بر
تندی وتیزی وشتاب زدگی وعیاری وسرکشی ودلیری وشجاعت
وگزاف کاری وظفر جستن وراندن امر ونهی وکوشیدن در آزار
خلق ونابخشیدن بر زیردستان وضعیفان وتلف کردن مال و
واختلاط جستن با ارباب سلاح وترکان ورندان وعیار پیشگان
وبی باکان وحرب وخصومت کردن وبکار بستن انواع سلاحها ومفسد
شدن در امور آخرت وپیش گرفتن فسق وفجور وریختن خون حیوانات
وپوشیدن لباسهای سرخ وجامهای حرب ومیل مزاج بصفرا وپوست
وبخوریها ودموی مناسب سال عمر واگر قاسم عطارد باشد دلیل
کند بر قوت رای وتدبیر وتیزی خاطر وفصاحت وبلاغت وعقل
وتمیز وخواندن اخبار وطلب صحبت ارباب قلم واصحاب هنر ومردم

عالم وحکیم ومیل کند بعلوم دقیق وتجارت وبیع وشرای غلامان و
مصنوعات ودلیل دلخوشیها بود از مستوفیان ونایبان ووکیلان
ومتصرفان ودلخوشی وخوش زبانی ولطیفه گفتن ورغبت نماید
بشعر ودبیری ومعلمی وساختن نفایس ونقاشی ولعب ولباسهای
ملون پوشد وعمامه دارد ومزاج او مایل شود بمزاج برج عطارد
ودرجه قسمت نیز **تتمه سیم در احکام وتد رابع** اگر وتد رابع قاسم مشتری
باشد دلیل کند بر زیادتی اسباب واملاک وسرای وآبادان
کردن جایها ومساجد وعمارت خیر وصوامع خانها ومدارس وخانقاه
ونیکی عواقب امور وساکن شدن در مقامهای عالی وجایهای پاکان
وخوش ویافتن مال خاصه مدفون ونیکی ارتفاعات واطعمه وفرح
ودستی وتوانگری ونیکی احوال پدران ومادران وقوت حرص بود
واختلاط او با علما وقضاه ویافتن سعادت از بزرگان ومعارف
ومشاهیر واگر قاسم زهره باشد دلیل کند بر کرم واحسان وبیرون
آوردن نام نیک ومیل کند بصحبت اهل طرب وخاتونان وزنان
ولذات ورغبت نماید بطعامها وشرابها وغذاهای خوش ولطیف
وشهرت یابد در شهر وناحیه بحسن وسیرت واخلاق پسندیده
وعمارت باغ وبوستان وسردابه وحوض خانه وآبهای روان و
جایها با نزهت ودلیل سعادت احوال پدران ومادران باشد و
نیکی دخل وارتفاعات وانواع میوها وگلستانها وشیرینیها و
اغذیه ونقل شاید واگر زحل قاسم باشد دلیل کند بر انتقال وسفر
از مسکن مالوف ورفتن از شهر بشهر واز وطن بوطن وتنگی

شدن از پدران و مادران و دلیل انقلاب احوال اینجماعت بود
و بیماری و موت ایشان و میل کند بزراعت و حرمت جایها و
خرابها و عمارت کورخانه و زاویه و رباط و کاروانسرای و نیکی با بد
از ان تقاضاعات خاصه از حیوانات و شدت پیوند انکار و هفته و
خلاف بندگان و دوستان و یاران و طلب عزلت دارد و عاجز و
تنگدل باشد و ترش روی و فرومستی و بیچارگی و در مقامها ساکن
شود که راضی نبود در ان جایها و عاقبت اندیش تا حدی که کار خود
بزیان برد و اگر مریخ قاسم باشد دلیل کند بر خرابی خان و مان
و پریشانی اوطان و املاک از ضیاع و عقار و ساختن سکن در
میان لشکریان و ترکان و کریختن و خوف از بند و زندان و ضرب
و قتل و مایل شود بشر و فتنه و قتل و عوانی و راه زدن و دزدی
و خیانت و خلاف و مکر و حیلت و دروغ کفتن و از پدران و
مادران و مستولی شدن بیماریها خونی برین جماعت و قصد
ایشان و دلیل سوختن جایها باشد و پیادی کردن و بیطاقت
شدن در کارهای ان جهانی و اگر قاسم عطارد باشد دلیل کند بر
نقاشی تا خانها و بادخانها و جایها با شکوه در هم پیوسته و کوشکها
و مستغلات و خان و رباط و کاروانسرایها و دکانها و بیع و شری
املاک و معماری کردن و مبتلا شدن بر سر اصحاب حرفه و صناعت
و دوان و اهل بازار و استقبال از وطن تجارت و بیاعی و وکیلی و
نیابت و آمیختن با اهل دیوان و متصرفان و عمال و اهل فضل و
دبیران و رغبت او بعلم مساحت و بنایی و دلیل قوت تدبیرها

پدران و مادران بود **شرح چهارم احکام و تدبیر سابع** اگر بوقت غارب قاسم مشتری
بود دلیل کند بر امن و فراغت از قبل خصمان و ضدان و مصالحه جستن
این قوم و دلیل تندرستی مولود بود و صحت نفس و خوشی عیش و
نیکی رای و تدبیر و مصیب بودن در وعد و سخنان و صلاح حال اهل بیت
باشد و یافتن منفعت از شرکا و اهل و عیال و فخر کردن این طایفه
بدو و بالادستی و جستن و سلیطگی کردن ایشان و افتادن کارهای
شرعی و دعویها و رسیدن بمال و توانگری خاصه بمال پیریع بخورد
و بسیاری ساختن معاملات و داد و ستد و بیع و شری نیک و بودن
فرزندان خاصه پسران و مبارکی عقد و نکاح و شرکت و سفر و حضور
غایب باشد و کم شدن و دزدیدن **و اگر قاسم زهره باشد** دلیل کند بر قوت
و عز و شرف از قبل زنان و شریکان و خادمان و یافتن شهرت
تمام و نام نیک و معرفت از کذر این قوم و افزونی محبت با اهل بیت
و دوستی کردن با اصحاب طرب و زنان و عشق و راندن شهوت
و یافتن نشاط و لذات و رغبت بنکاح و تزویج و شرکت و حصول
جفت خوب صورت و لطیف طبع و بسیاری فرح از روی زنان
و مراد ایشان رفتن و تسلط ایشان و فرهب و شادمانی کردن و
افتادن سفرها با خیر و نفع یافتن خاصه از اهل و عیال و نیکی شرکت
و مناکحت و زیاده شدن دوستان و فرزندان خاصه دختران
و رایها صایب و راست رفتن سخنان و صحت و سلامتی مولود و
اهل بیت و یافتن لذات از زندگانی **و اگر قاسم زحل باشد** دلیل کند بر شدت
و کدورت میان خصمان و رسیدن ضرر و زیان و خوف از دعویها

کهن وناسازکاری وبدخویی اهلبیت وانبازنمودن خیانت ایشان و
افتادن بغربت ورنج ومشقت وتنگدستی ایشان وبیماری یاموت اهل
وعیال وضدان وافتادن طلاق وفراق ودلیل توانگری بود ازمال
زنان وباشد که مامور زنان وخصمان شود وازخوف مولود رابیم بود
ازبیماری ومرض ازسوداهای بد وضعف قوت شهوانی ونشاط
باشد وبدی مناکحت وشرکت وخوف موت ارد واهل بیت یاخصمان
قصد کنند وحیلت وکید کنند وبدی بیند ازفعل خود وبد باشد سفر
ومعامله واگر قاسم مریخ باشد دلیل خیانت زن وانباز بود وافتادن
خصومت وخصمی ازنو پدید اید ونشاید درینوقت امانت نهادن و
رازگفتن وسفر کردن وزن خواستن وانبازی کردن ودوستی بالشکریان
وترکان داشتن ودلیل ساختن اهل بیت باشد باغیری وافتادن
خصومت وبخشم رفتن او وچیزی دزدیدن یا بمردم دادن وقصد کردن
وخیانت اندیشیدن وباشد که خطایی بردست مولود رود یاخویشی
واندیشها خطا کند وتدبیرهای ناصواب وبد وبدگمان وخصومت
کنند شود وزنان بروی غضب رانند واو بدی وفحش راند
شهوت پلید ولواطه مشهور شود وخود را درفتنها اندازد ازبد رایی
وبداعتقادی دردین ومذهب واگر قاسم عطارد باشد دلیل کند بربیع
بیع وشری ومعامله کردن وافتادن بغربت بتجارت واموختن علم
ازطب ونجوم واحکام ودلیل قوت رای وتدبیر بود درمعیشت
ومودب گردد ومصنع وحیله ساز ودلیل قوت فراست باشد و
شناختن مزاج مردم ومایل شود بغلامان وامردان واگر نکاح کند

زنی

زنی بزرگ فاضل بدست افتد وعاقله وگویا وکدبانو وزبان اور بود
بسیار متهم شود ودرحق مردم بدگوید ودوزبانی کند با او خاصه دزدن
وانباز وبروی نفاق غلبه کند واو را بسبب زبان خصومتها افتد
ومال او بطراری برند وبزرق وفسون او را بنوشتن تعویذ ومکر
وحیله دررقیه اندازند شرح نمودن احکام تسییر وتعاشیر اگر بموضع تسییر رسند
عاشر قاسم مشتری باشد دلیل کند بر شغل واعمال خیر وپیش امدن
کارهای خیر ونیک وبانفع بود وراست کارهای وقبولیت بزرگان
وخداوندان دولت ومعارف وملک ومیل بامور اخرت وکارهای
دینی وطلب صحبت ملوک ووزرا وحجاب ونواب وائمه وقضاه و
راندن حکم بود وافزونی جاه ورفعت ومنزلت وپیش رفتن بازرگانها
بامولود ونمودن کرم وشفقت وتوانگرشدن وشهرت یافتن بنام
نیک ودوستی کردن با اهل طاعت وزهد وعلما ورغبت کردن
بعلوم دینی وتوبه وندامت وپوشیده داشتن اسرار وناموس کردن
ونفاق ودلیل سعادت احوال مادر بود وپارسایی وصحت وسلامتی
او وحرص مولود بمال ومنال وجاه ومنزلت اگر قاسم زهره باشد دلیل کند بر
عمل بزازی وجامه فروشی وعطاری وامیری مطربان وزینت سازی
وبیع وشرای برده وانواع پیرایه وحلیها وملازمت خاتونان وخادمان
وجوانان ومعامله بااین طبقه مردم وافزونی جاه ومنزلت وخرمی از
کذر اصحاب طرب وپیش رفتن امور وزدن مزامیر واوتار ومشهور
شدن بعاشقی ویافتن منفعت ازطبقات مردم زهره وازبزرگان
ومردم خوب صورت ونیکوسیرت ولطیف طبع وتانه روی ودلیل

دیدن سعادتها بود و لذتها و نشاط و خوشی زندگانی و تلطف با مادران و خواهران و دوستان و توانگر شدن و عشرت کردن و بمراد رسیدن بهرچه از این لذات جهانی باشد **واگر قاسم زحل باشد** دلیل کند بر بسته شدن کارها و خوف از سلطان بسبب کارهاء کهن و کهن شده و دعویها دیرینه و تعویق و افتادن از چشم بزرگان و از شغل و عمل و منزلت و حرفت و در بیم و هراس ماندن و اندیشها و محال و معزول شدن از شغلها دیرینه و در پیش آمدن کارهای درشت و سخت و خوفناک و در سایندن شدت بمردم و نمودن ظلم و جور و خوض کردن بکارهاء دشوار و بیم افتادن از بلندیها و خوف از جایگاه تاریک و صحراهاء هولناک و مشغول شدن بکار زراعت و عمارتها و آبادانیهای زمینهای خراب و توانگر شدن و شهرت یافتن بدست و خوف موت مادر بود یا بیماری **واگر قاسم مریخ باشد** دلیل کند بر رغبت کردن بسلاح و خدمت سلطان و امرا و لشکریان و طلب داشتن جاه و حکومت و امر و نهی و جستن حرب و مکر و خدیعت و خصومت و کارها با خوف و بیم با مثلا از زخم و جراحت و مایل شدن بضرب و قتل و در نخایندن خلایق و خیانت کردن و بدکاری و ظلم و خلاف و دعوای و هر بدی که بکند زود و بدو باز گردد و سبب هلاک و قتل او شود و از افتادن در آتش بیم بود و دلیل کند بر ساختن انواع سلاحها و کار بستن آن و دلیل دزدی بود و یار شدن با دزدان و رندان و یار شدن با دزدان و رندان بود و مادر او را خوف باشد از قتل یا بیماری **واگر قاسم عطارد باشد** دلیل کند بر طلب صحبت سلطان و اکابر از کدخدایی و فضل و شعر و وعظ و فصاحت

و بلاغت و تکلم و یا فن شغل و عمل چون نیابت یا وکالت یا منجمی یا طبیبی یا کارهای دیوان یا صناعت بسبب کفایت یا ندیمی یا خواندن کتب و دلیل شهرت باشد در شهرها و ناحیه و دلیل توانگری و تصرف جایها و چیزها و باشد که بازرگانی کند و پیاعی و بیع و شری قماشهای نفیس و پرورده و رغبت کند با اختلاط ارباب عقل و تمیز و اهل هنر و فضل **اما حکم نیرین** انست که اگر آفتاب در اصل یا در وقت بمدبر یا قاسم که سعد باشد ناظر بود بقوت زیاده کند طلب صحبت ملوک و توانگری و شهوت و جاه و رفعت و قوت عقل نظری و پیش رفتن بکار خیر و مصالح این جهانی و نیک رایی و در سایندن بزرگی و قوت عمل از مشتری باشد اما اگر بمدبر یا قاسم نحس باشد و آفتاب ناظر بود بموّدت از نحوست او کم کند و مانع شقاوت او شود اما اگر این احوال قمر را باشد بموّدت همچنان اثرها کند اما کمتر از آفتاب و زیاده کند قوت عدل و کسب و کارهای این جهانی از پیش رود و بزرگی یابد بر عوام الناس و اقربا و اثر او مثل اثر زهره باشد اما اگر مدبر یا قاسم نحس بود قمر بکاهد از نحوست او بقدر قوت و قبولیت نظر اما اگر نظر نیرین بسعد او شود بود مضرت رسد و فساد مزاج باشد چنانکه یاد کرده ایم در ثمره دوم از شعبه اول و اگر محترق باشد خوف موت بود خاصه که نظر عداوت انچنان باشد اما حکم استیلاء کواکب یا بودن ایشان در اوتاد خاصه در عین وتد همین باشد و بارها گفته ایم که احکام مناسب شخص باشد و شرف و بخت او مناسب سال عمر او و قبول و رد مدبر و قاسم و احوال هر یک **ثمره ششم در تمزیج قاسم با دلایل اصل بوقت احکام و شان طالع خود** شرط

بدین صنعت انست که بوقت احکام بنکرند بقاسم تا در اصل قوی بوده است
بقدر قوت بقوتهای ذاتی وعرضی یا ضعیف بوده اکر قوی بوده است بقدر
قوت در رسانیدن سعادت زیاده کند از انچه کفتیم واز شقاوت بکاهد
واکر ضعیف بوده است از سعادت کم کند ودر شقاوت بیفزاید اما در
سعادت وشقاوت قاسم را با دلایل طالع در اصل نسبت دهند بدان
طریق که بنکرند تا قاسم وبرج تسیر با طالع اصل چه نسبت است بغیر
قاسم صاحب بیت چندام است از طالع وبرج تسیر همین وقاسم در موضع
تسیر غیر حد هیچ حظی دیکر دارد یا این برج او را جایکاه بد است وباندازه
شهادت وقوت وی در احکام نهند ودر امیزند قاسم را با دلایل اصلی و
اتصالات وانصرافات بنکرند وقبول ورد هر یک را در موضع خود در
اصل ودر وقت وهمچنانکه تسیرات را اعتبار است سیر کواکب وحالات
هر یک را اعتبار است که هر یک بوقتی دوری تمام کنند در دوازده خانه
طالع پس واجب باشد تسیر کواکب همکانرا ونظرها هر یک را با قاسم
امتزاج دادن وهیچ طرف را ضایع نکذاشتن وبسر هر یک رسیدن بقدر
قوت واحکام ودلیلها قوی تر نهادن که اثر ان ظاهر تر بوده مثال او
شد از طالع خود ودلیلها حالاتی که بساحلها کذشته بود بدین فقیر پیش
از تحصیل این صنعت وبعد از ان بر تسیرات وسیر کواکب وغیر ان و
تقریر واقعات ایشان از هر نوع چیزی تا از دستور خود سازند بوقت
احکام وقیاس کنند از انجا وان چنانست در طالع میزان که صورتش از
پیش نموده ایم که چون تسیر وتد عاشر که هست ج یه مه در اواسط سال
هفتدهم باول اسد رسید ودر حد مشتری وتسیر وتد رابع نظر او باول

دلو ودر حد عطارد ودرین وقت مشتری باخر جوزا بود ووی در سرطان داشت
که بیت شرف اوست وعطارد بقران او بود وزحل وسنبله امدم پس این بنده
از روی ارادت ببندکی شیخ الشیوخ سلطان الشریعه والطریقه جلیس
الله فی الارضین سیف الملة والدین ابو المعالی سعید بن مطهر الباخرزی
قدس الله روحه پیوست ودر اصل مشتری صاحب بیت سیم که دلیل علم است
وانتقال ومشتری منصرف از قران زحل ومتصل بتربیع افتاب در اصل
واشد پس زهره از خانه پنجم که جای فرح وطرب است بعطارد از جوزا
که نهم اصلست روی نهند پس زهره وتثلیث زحل ومشتری پس بدین
اسباب بنده را بعلم موسیقی اشنایی افتاده بود او از حزین بود وشعری
کفته میشد وچون مشتری قاسم وتد عاشر کشت ودرین حال قوی حال قمر
شد پس علم شعر وموسیقی سبب شد تا این فقیر مخدوم ان حضرت قبولیت
یافت وبوظایف رعایت ثناهای وی در مجالس وعظ از قول شعرا
عهد وچیزی از کفته خود مشغول شد وکفتن قول وغزل وترانه در وقت نشاند
در خلوات بدست کرفت واز ان جهت که زحل در پنجم قوت ذاتی وعرضی
داشت وصاحب شرف طالع وهر دو سعد با او روز بروز قبولیت
زیاده میشد ودر مرتبه می افزود وچون شهرتی حاصل کشت انواع
هدایا میرسید اما بسبب انکه افتاب صاحب برج تسیر عاشر است ومنصرف
از زحل ومتصل بتربیع مشتری ودر بیت هشتم که بیت اندوه است وخانه
او اسد دلیل دوستانست وذنب در اسد پس از جانب دوستان حسد
وضدیت ونفاق پدید امد وبسی غم بدل رسید از ایشان وقصدها
کردند ودر عاقبت منکوب شدند وندامت بردند واما بسبب ذنب در

پت و سقوط افتاب از طالع دوستان این فقیر حسود و مناقش افتادند و
چون ذنب در طالع ایشانست فسادها میکردند در اخر بدیشان راجع
میشد و مخالف شدند و قصد کردند و در عاقبت دیدن انچه سزاوار
بودند و بعد ازین هر دوستی که چنان کند خواهد دید انچه سزاوار او
باشد اما دران وقت نیز تیر و تد طالع باخر طالع رسیده بود بموضع
مریخ و بجدا و و تیر و تد غارب نظیر او و در حمل بجد زحل بطالع در امد
و زهره و قمر بقران او رسیدند و زهره محترق شد غرا و ان افتاد و انتها
طالع شود و بعد از ان سفر جنبش کرده و قوت گرفت بسبب اثر زحل
بخدم پدر خویش که او بجانب ترکستان و خطای رفته بود بطریق تجارت
پس بنده از شهر بخارا روی بدانجانب نهاد و در بیابان در محبت و درین وقت
صاحب فردار زهره بود و او در اصل بحمل بوده که برج مشرقی است و
درین وقت بموضع خود رسیده و چون در اصل زهره از زحل منصرف بوده
است و عاقبت دیدار پدر میسر نشد بشهر سمرقند رسید بخدمت
مشایخ و عزیزان رفت از انجمله شیخی بود حسام الدین نام قدس الله
روحه بنده را گوشه ترتیب کرده و بجوالی خدمت پادشاهان اسلام
کرده بود و نظرها یافته بود و همه روزه در خانقاه جوانان را علم سلاح
اموختی و مبارزت پس بنده را از خدمت او علم تیر و کمان و ناوک
انداختن و هنر سپر و شمشیر و نیزه انداختن و پیادگان و انواع
جنگها و ردها و بدلها و طریق کشتی گرفتن و سر بر داشتن و دست پیچ کردن
کردن و پای پیش نهادن و انچه بمبارزت تعلق دارد حاصل گشت و در
بنده بجولیتی هست بحمد الله و بیری که از هیچ خصمی تحاشی نکند و در جوانی

ان قوی تر بود پس ان بزرگ که از مشاهده کرده و فرزند پیر بنده داشت
بکرات فرمودی که انواع کار بستن سلاحها از تو نیکان می اید ترک این
شیوه مکن و همت او ان بود که بنده را با اهل قید کند اما درانوقت تیر
درجه طالع در عقرب بود بجد مریخ و مریخ در رجاشر طالع اصل این
اثرها کرده اما بسبب انکه راجع بوده است در اصل ضعیف بر علم
سلاح ثبات نه افتاد بعد از مدتی مدید بشهر خجند رفته شد و درین وقت
مشتری بطالع امده بود پس بهر شهر و خانقاه و زاویه که رسیده شد
ساکنان ان مقام و عزیزان عنان بگرفتند و مدتها خدمتها [illegible]
کردند و قصد ان میکردند که پیوندی سازند و شخصی را [illegible]
فقیر کنند چون بشهر شاش رسید که سرحد ترکستانست در کوهستان
او بنده بخدمت شیخی پوست نام او بابا ماچین و چنین گفتند اهل
ان زمین که عمر او سیصد و پنج سال است و پسری ششماهه
داشت از کنیزکی هندی عبد الله نام و پسری دیگر نوزده ساله
محمود نام بنده در حضور او چیزی گفت او قدری حلوا بر نان [illegible]
در دهان بنده نهاد حاضران گفتند بابا ترا ولایت بخشید تا
بدالی و شیرین کرده اند در دلها تا بدانی و فراخ روزی و بنده
ضمیر کرده بود سفر خطای را پیش پدر تا او چه فرماید بعد از
دادن لقمه حلوا گفت باز گرده که کار تو انجا بکشاید که عزم داری
برو و حلل نهالی ذن خوش خور و خوش گوی و میکرد بحکم این
بخشش پوستر کار همین بود فقیر را و عمر در مجلس ملوک و اکابر و
سلطانان و امرا و وزرا گذاشت و در محافل مشایخ دائم و صحبت

فضلا و حکما و این اندک بضاعتها سبب گشت و انواع نعمتها لطیف
و لباسهاء ظریف و جاه و حرمت حاصل بود و تعیش بر سبیل مراد سرفت
بحمد الله و المنه اما جهة بودن مریخ در طالع بسیار مال حاصل گشت که
صاحب بیت دوم است و باز از دست که راجع است و بمراد دل و جمعیت
یاران و دوستان خرج شد و هیچ وقت در خاطر نه افتاد که مال جمع
کرده شود تا بدین روز پوستین درویش بود و بنده و نامراد فی الجمله
انست که بهر شهر و ناحیه که فقیر رسید در زمین فرغانه و دیار دیگر صحبت
بودند مشایخ و عزیزان پیشیها کردند و خلعتها پوشانیدند و نظرها
فرمودند و ان زمین فرغانه منسوب است ببرج ثور و تیر وتد عاشر
ثور رسیده و قاسم زهره چنین اثرها میکرد و چون آفتاب در ثور
است جاه و حرمت بود در ان زمین بنده را و ان بلاد را چه صفت
توان کردن مگر بهشت از انواع نعمتها و آب روان و فراخی معاش
و باغستانها در گشاده و مردم غریب دوست و امیزنده و کریم طبع و
معاشر و مسلمان باش و چون قران مشتری و زحل شد بر درجه
طالع و زحل صاحب شرف طالع است چندانکه صفت توان کردن
روزگار خوش میگذشت و وجه تعیش اماده می بود و این شیوه سماع
دست چنین فاش شد و طریق جوال و پلاس پوشیدن و تراشیدن
ریش و ابرو تمام نشد و سماع را مشایخ ان بلاد مباح نمیداشتند
اما باوازه که روا داشته است قبول کردند و پیش از ان چون روا نداشته
بودند جوانان دعوی مباشرت نکرده بودند و این طریق که مقبول
شیخ بوده نداشته بودند اما چون قران علویین در میزان شد و زهره در

میزان شد و زهره در میزان بود و مستعلی زحل و کواکب دیگر هم در میزان
الا مریخ که در جدی بود و ذکر این قران و تاثیرات او در کتاب احکام
قران کرده ایم که منکوقان در ان قران خروج کرد پس بحکم دلایل قران و
قوت زهره و عطارد و شیوه سماع و شعر شایع شد و عام گشت و بسبب
این علم بنده را در ان ولایتها قبولیتی پدید امد و معرفت حاصل گشت و
صحبت ملوک و سلاطین و اکابر و معارف میسر گشت و بسبب نظر زهره
و عطارد در اصل بهر وقتی چیزی تصنیف کرده میشد از قول و ترانه
و نغمها قبول می افتاده و بعضها مرسید اما چون تیر و تد رابع بجرم
زحل رسید وقتی که عطارد بقران زحل رفت در طالع با جماعت حکما
اختلاط افتاد در ان دیار مقدم ایشان پیری بود بدیع الدین نام
رحمه الله بنده را گفت استعداد داری چیزی از علوم ریاضی بیاموز
از هر نوع حجت می اورد بدین و مدح حکما میگفت و ذم فقرا اگر چه
غرض او صحبت بنده بود اما نظر بنده بر شفقت داشت پس از یاران
او معرفت تقویم در اندک روزگار حاصل شد و مدخل بحث کرده ام
و چیزی از احکام و حسابها معلوم گشت از مبدا و معاد پس بعد از
گذشتن قریب پنج سال که زحل بقوس امده بود و انتها بطالع رسیده
و زحل راجع در قوس قران شد عطارد را با زهره در جوزا که بیت
نهم است از طالع هوس بازگشتن در سر افتاد بجانب بخارا و چون
مشتری صاحب ششم است و قاسم بود و تیر و تد عاشر در طالع قران
زحل پوست رنجها رسید بانواع و بیماریهاء دراز و بعضی کسان
و دوستان از انها رسید پس روی بسوی مولد و منشا اورده شد

چون بنده بحضرت شیخ رسید و دست بوس و حاصل آمد فرمود که پیش
پدر تو نرفتی یا ترا نگذاشتند جواب آمد که خاطرهای عزیزان نگذاشت
شیخ پسندید و نظرها فرمود و گفت در روی و خلق و زبان وی چاشنی
هست و قبول دلهاست و بنده بهمان خدمت روز اول مشغول گشت
و شرایط وظایف بندگی بجای آورد و حاسدان بر کار شدند و قصدها
کردند و در عاقبت مخذول گشتند و بنده متاهل شد ساخت و فرزندان
شدند و چون در صورت طالع هیچ کوکب بقوت تر از زحل و عطارد
نیست و بهم ناظرند بنظر قبول و ممتزجند اثر فعل ایشان در بنده ظاهرتر
گشت و رغبت بعلم شعر و صنعت تنجیم بیشتر و تمامتر است و در تحصیل و
افتاده شد و شب و روز بخدمت استادان منجم میرفت و بقدر وسع
چیزی می آموخت برغبت و در آن وقت یاران و همصحبتان و اصحاب
شیخ گفتندی که این علم چه لایق فقیر و شاعر بود و ترا با او چه نسبت
است و استادان این ضعیف فرمودندی که تو استعداد این علم
داری و شعر گفتن همچنین و چون بنده آشنا شد بوکه با این علم
میدانست که سخن استادان حق است و بهم بدان رنج میکشت تا
چون تاریخ هجرت ششصد و پنجاه و نه رسید شب یکشنبه بیست و
چهارم ذی القعده وقت نماز خفتن شیخ قالب خالی کرد قدس
الله روحه و هفت روز رنجور بود پس این فقیر و صد هزار از وی
بهتر شکسته دل و پریشان خاطر و سرگردان شدند و هم در آن سال
خلافها افتاد میان پادشاهان مغول و حربها واقع شد و قتل
و غارت و اسیر کردند و ولایتها را بستیزه یکدیگر از شهر بخارا تا حدود

خطای

خطای و بارها شیخ فرمودی که چون قدم ما ازین میانه رود عزیزان
ما را اگر بهونه آهنین کنند و باطراف عالم برانند یکدم جمعیت خاطر
نیابند و چنین است چون اصحاب شیخ بدین فراق مبتلا شدند آنان
که غریب و سبکبار بودند سفر اختیار کردند و هر که متاهل و گران
بود بضرورت ساکن شد تا غارت بزرگ در شدت و خوف ماندند
چنانکه چیزی از آن مذکور است در پیش و در وقت وفات شیخ سال
عمر بنده در سی و شش بود و تیر عاشر و رابع و سابع بجد و مریخ
بودند و تیر وتد طالع در عقرب بجد زهره و زحل در حمل و مشتری
در قوس بتثلیث زحل روز به روز چون شهر بی شاه بود بنده را دین
علم و حوادث دست بالا کرده روز بروز فسادی ظاهر میشد و
نگران فسادها میرفت و در احکام کلیات تقویمها هر سال و همچنین
احکام مولودها و آن همه راست میرفت اکابر عهد تربیتها میکردند
و اهل روزگار روی به بنده آورده بودند و تقویمها بحضرت پادشاهان
وقت میبردند و بولایتها رسید و بنده نیز احتیاط کردی بقدر
وسع و در تحصیل و مطالعه می افزود اما بسبب آنکه طالع میزان
است در حد عطارد و عطارد در نهم و زحل در پنجم و مریخ در طالع
پیوسته در خاطر سفری بود بجانب غرب بزیارت حرمین شریفین
چون نوبت زمان تربیت از اول سال چهل و دوم بمریخ رسید آن
خاطر سفر قوت گرفت بسبب بودن مریخ در طالع اما میسر نمیشد
جهة بار خان و مان و فرزندان و چند کرت بنده مستعد شد بعزم
خراسان یا بخوری سانح میشد یا شفاعت مردم چاره بود از

دور و نزدیک وان بود که ولایتها را بجز ابی داشت در خاطر قراری
افتاد اما با موانع چاره نبود چون بر سر تسیر عاشر و رابع و سابع
مریخ قاسم شد بود و مریخ در نوبت تربیت خود بر کند بنده را یکبار
از مسکن اصلی بسبب غارت و اسیر شدن و زحل در ینوقت در سنبله
بود که دوازدهم است و فعل او در ین بیت پریشان کردن است و آواره
کردن مولود و پیری داشت بنده ده ساله هم میزان طالع او بدست
کفار اسیر گشت و سر گرفت خواستند تا بنده را شهید کنند چون تسیر درجه
طالع در حد زهره بود و درجه طالع هیلاج است و زهره که خداه و
نیز تقدیر نرفت ان بسلامت بگذشت اما بسبب طالع و مثلثات او
که غربی اند و دلایل در برج غربی و در ینوقت مریخ بطالع بود و
راجع و زحل در سنبله سفر بنده از بخارا بجانب غرب افتاد بطلب
فرزند و طالع بخارا حوت است بهشت درجه و مریخ در ینوقت در
مرکز هشتم در میزان و مشتری در جدی و زهره بدلو در احتراق و
زحل در سنبله و قمر نقل کرده بحوت اما هنوز در محاق و عطارد
بدلو تحت الشعاع و مشتری و عطارد و زهره و آفتاب در عقده
ذنب و انتهاء طالع او بمیزان رسید چون همه دلایل بد شده بودند
یکبار برافتاد و خراب شد فی الجمله چون بعراق رسید بنده و زحل
بطالع در آمد ان فرزند در سیاه کوه حاصل گشت بسعی اکابر روزگار
وازان تاریخ در چندان که جهد میکند بنده تا سفر حجاز رود یا در
کوشه نشیند که استغفار کرده و کفش خود کند و در زمان دست
نمیدهد در ینوقت سال عمر بشصت و چهار رسیده است انیت

مثال

مثال در کلیات احوال اما شرح جزویات در وسع نیاید انه علی کل شیء
قدیر اما تتمه این شعبه انست که کل دلایل اصلی را از کواکب و مراکز بیوت
و سهامات تسیر اعظم رانند هر سال که طالع تحویل کنند بروج انتها بایستند
تا معلوم شود که تسیر کدام دلیل بموضع سعد یا نحس رسیده است و حکم
سعادت و نحوست مدلولها از انجا کنند و نسبت دهند قواسم و بروج را
با طالع چنانکه نمودیم اما از رسیدن تسیر طالع سنوی و شهوری و تسیر
طالع تحویل سعود و نحوس و شعاعات هر یک از اصلی و فرعی حکم ان
سال و شهور و ایام او کنند و بنیک تامل کنند که این تسیرات با تسیرات
دلایل اصلی موافقند یا مخالف در قوت و ضعف و سعادت و نحوست
و احکام بر مقتضی ان نهند پس اگر تسیر اعظم از حد سعد بحد نحس نقل
کند اگر قطع عمر نکند مضرت رساند از طبیعت ان موضع که در
وی بود و ان سالها بر دارد و اما اگر تسیر کبری از حد سعد بحد نحس
کند در فساد او ماهها باشد و اگر تسیر شهوری با تسیر طالع تحویل
از حد سعد بحد نحس نقل کند زحمت او روزها بود اما اگر این تسیرات
از حدود نحسان بحدود سعدان نقل کند مضرت هر یک بمنفعت
بدل شود چنانکه از رنج براحت گردد و از بیماری بصحت و از غم
بشادی و مانند این و کیفیت مناسب طبیعت تسیر و موضع او قاسم
بود و مناسب موضع قاسم و خانهاء او با طالع والله اعلم شعبه نهم در
زمانها حسب قرانات [illegible] چهار اثمار شرح ادوار حکم زمانها حکم یونان احکام نجوم را
برمز و اشاره گفته اند و اهل بابل از ان رموز خبر داده اند و اهل
فارس و هند شرح ان اخبار کرده اند و از انجمله یکی زمانها مولود

است و این عمل را بابل نسبت کنند و فرداری بخوانند و اصل این عمل
بر طبیعت آفتاب نهاده اند که صد و بیست سال است و آنرا بهفت کوکب
قسمت کرده اند مختلف چنانکه قسم قمر از وقت ولادت تا مدت چهار
سال شمسی و بعد از آن قسم عطارد است ده سال و قسم زهره است هشت
سال و قسم آفتاب نوزده سال و قسم مریخ است پانزده سال و قسم
مشتری است دوازده سال و باقی قسم زحل است تا آخر عمر پس هر کدام
کوکب که در صورت طالع قوی تر بود مولود در زمان استیلا و تربیت
او نیکوحال و با دولت و سعادت بود مناسب کوکب یا طالع اما در
چهار سال تربیت قمر بر مولود روز افزای بود و هر لحظه از حالی بحالی
گردد چنانکه قمر و غذاها او هم تر باشد و میل او بچیزها ای بود
چون انواع میوه ها و لبنیات و امثال این بعد از چهار سال عطارد
مستولی شود تا تمام چهارده سال قوت فهم در روی بترقی نهد و
آغاز کند دانستن چیزها و دریافتن معانی و تعلیم در روی مؤثر
باشد و پدید آید قوت اخلاق و خاصیتها اعمال و دانستن ادب
و علم و نیک و بد و بعد از چهارده سال زهره مستولی گردد تا تمامی
بیست و دو سال پس آغاز کند در مولود حرکت منی و شهوت و او در
بردن بجفت و طلب لذات و خوردن و پوشیدن و فریفتن مردم
و فریفته شدن و اینچنین تصرفات جوانی و بی عاقبتی کردن بعد از
بیست و دو سال آفتاب مستولی گردد تا تمام چهل و یک سال مزاج مولود
قوت گیرد و استیلا جوید و قدرت بر چیزها و از هزل و لعب روی
بوقار و صیانت آرد و میل کند بخیرات و امور جهانی و ترحم و کرم

پیش

پیش گیرد و بخشایش کند و سروری طلب دارد بعد از چهل و یک سال
تا تمام پنجاه و شش سال مریخ مستولی گردد و آغاز کند پدید آمدن
قوت بخل و حرص و سخت کوشیدن و درشتی کردن و از راه خلایق
و کسب مال و معاش و نفع و اندیشه کردن بسیار در امور و آگاه
شدن بضعف قوتها بدنی و حواس و پوشیده داشتن اسرار
و عاقبت اندیشی و کمی شهوت و لذات بعد از پنجاه و شش سال تا
تمام شصت و هشت سال مشتری مستولی گردد طلب نام نیک و آرام
و جهد در کارهای دینی کند و فرو ماندن گیرد از کارهای خود
کردن و کمتر کشد رنج و مشقت در کار دنیاوی و خود را مستعد امور
پسندیده کرده اند و خیرات و طاعات را پیش برد بعد از شصت و
هشت سال تا تمام عمر زحل مستولی گردد و اندک اندک پدید آید کسلان
و دشواری حرکات در روی و شهوات و لذات نماند و مزاج سرد گردد
اندکی و سبکی خواب بود و از مردم ملول شود و تنهایی جوید و
از ین جهان روی بدان جهان آرد و امثال بغایت رسد و سخن گیرد
و معلول شود و چاره طلب مثال آنست که بعد از چهار سال بنده را
بدبستان فرستادن بنده زود قران بیاموخت و تربیتها یافت از
استادان و از والدین و در ده سال بمکتب رفته شد اما هم رغبت
باشعار بود و خط از دست نیکو بیرون نیامد و پدر در علم استیفا
داشتن دید و در معمول بتجارت مشغول شد و ترك آن کرد و چند
کرت بخراسان و هرمز رفت این کرت متوجه ترکستان گشت چون سال
بدوازده رسید و پدر مسافر شد در بخارا فتنه محمود تارابی افتاد

که دعوی پادشاهی کرد و رنود با او یار شدند و چهار روز بر داشت
ان دولت تا او را حشم مغول بکشت و در ان وقت قران بخسین بود در
سرطان پس اهل بخارا از شهر بیرون آوردند و خواستند که قتل و غارت
کنند و اسیر برند اما بسبب عنایت محمود یلواج خوارزمی که وزیر حضرت
قان عادل کریم بود نجاة حاصل آمد مردم را از ان بلا و این واقعه مذکور
است بشرح در تاریخ جهان گشای که خواجه علاء الدین صاحب دیوان
ساخته است در بغداد و در ان وقتها بنده را بصناعت دیبا بافی
فرستاده بودند و خاطر والده راضی نبود بسبب تلاقات و بعد از ان
والده اندیشه کرد که منجمان گفته اند که در طالع این پسر چنانست که او
بسیار سفرها کند برضا و بی رضا خاصه جانب مغرب و او عاقلهٔ عظیم
بود و با تدبیر و مادر او در نسب با میر اسمعیل سامانی میرسد که امیر
ماوراء النهر و خراسان بوده است و معین خلیفه عهد و پدر او
از تکان ولایت غور بوده و اصل پدر بنده بمضراب خوارزمی میرسد
که معین ابو مسلم مروزی بوده در بر انداختن دولت مروانیان
چنانکه معروفست و از مضراب جهانگیر خوانده اند در ان عهد
و او از قصبه درغاب است که سرحد خوارزم است از طرف بخارا
و او در همان خاک آسوده است و چهاردهم پشت بنده است تا مضراب
پس بر سر غرض آمدم که والده با والده خود و خویش و قبیله مشورت
برد و گفت که چون منجمان گفته اند که این بچه سفر بسیار کند و او
دیده بوده است ان نزدیکی قتل و حرب و غارت و اسیر کردن
حشم مغول و نقل واقعه محمود تارابی بدید رای او بدان قرار گرفت

که هیچ

که هیچ حرفتی بهتر از موزه دوزی نباشد تا بهر جا که رود در آبادانی
و خرابی ضایع نماند چون پدر را و حاضر شود انچه صواب بیند ان کند
بدین رای بنده را بموزه دوختن فرستاد پیش خویشی از خویشان پدر
وان استاد مردی مقری بود خوش آواز پیش خدمت شیخ فرستاد بنده را
موزه دوزی می آموخت و بنده علم اصوات و الحان حاصل میکرد و اورا
پسندیده می افتاد و معروفست که اهل خوارزم در علم موسیقی نیکو می شناسند
وان طبیعی است ایشان را چنانکه در ماوراء النهر علم فقه و تفسیر و احادیث
چون استعداد بنده بدید در موسیقی و از هر نوعی چیزی
یاد گرفته شد وقتی فرصتی طلب کرده بخدمت شیخ عرضه داشت که پسر
فلان مرید طبع نیکو و آواز خوش دارد و هنرها بسیار یاد گرفته است
فرمود که حاضرش کن که پدر او مرید دیرینه ماست وقتی که در خوارزم
بودیم بعهد سلطان محمد جوان سیمین بگوش والده رسید امتحان بعضی کار
خود شمرده و گفت با استاد که پدر او را مرید قوی انچه صلاح اوست بکن
و درین وقت بنده در سال هیفدهم بود باقی احوال گفته شده است چون
سال به بیست و دو رسید مستولی آفتاب شد خدمت ملوك و اکابر میسر
گشت و بسیار دوستان پیدا شدند و شهرتی پدید آمد تا چهل و یک سالگی
روز بروز احوال زیاده میشد چون بعد از ان مریخ مستولی شد با امرا و
لشکریان معرفت افتاد و خود را در میان هزار خوف دیده شد و بحضرت
پادشاهی طلب داشتند اما بسبب ضعف مریخ در اصل خوف او بود
لطیفه در خاطر افتاد که ان طلب باطل گشت و درین وقت بسیار قلعها و
و قحط و مصادره بود و ظلم خواست در ان بلاد و هم بسبب مریخ است که

هرچند این فقیر خود را بهره هنری و حسن ادب و سیرت نیک و مهارت در این
صنعت بر پیشگاه عزت بزرگان میرساند باز در پایگاه ذلت افتاده
می پیوند بشومی طمع مال لاجرم پیوسته محتاج ماند و قناعت کز بندها
مذلت نباشد و عاقبت تا احتیاج باقی باشد از مذلت باشد هرچند
معلوم است که نشاید جهت سنگ پاره سفلی گوهر علوی را چون خاک
در پای خاری انداختن اما چون کم سعادتی هست از روی مالی سر رضا
بر خط قضا نهاده می سازیم و احوال بدین صفت بود تا پنجاه و شش سال
بگذشت مستولی مشتری شد بخدمت وزرا و خواجگان معرفت افتاد
و چون صاحب ششم است در پنجم منحوس شد ماتم فرزندان افتاد و
بیماریهاء صعب پدید آمد و برنجها رسید و ما را در زمین عراق کشید
اگر عمر وفا کند بعد از شصت و هشت سال در نوبت زحل کار نیکوتر
شود بحسب دور زمان و اگر سعادت اجل رو نماید خلاص باشد از
صد هزار خوارمندی و احتیاج و اندوه روزگار و دوستان جفا
کار که حقیقت شد که دولت و نعمت دنیا جوانیست و محنت و ننگ
دنیا پیری **نظم** سیرم ز حیات محنت اکنده خویش ٭ و ز روزی
رنج پراکنده خویش **شرح دوم در قسمت فرداریات** عمل فرداریات قدیمی است و
او منسوبست با هل فارس و آغاز این فرداریات در طالع روزی
آفتاب است و شبی از قمر و اصل این عمل بر هفتاد سال شمسی نهاده
اند بدان طریق که قسمت کرده اند هفتاد را بر هفت کوکب بخلاف
چنانکه آفتاب را ده سال است و قمر را نه سال است و زحل را یازده
سال است و مشتری را دوازده سال است و مریخ را هفت سال است

وزهره را هشت سال است و عطارد را سیزده سال است پس اگر طالع روزی
باشد از وقت ولادت تا تمام ده سال مولود در تربیت آفتاب بود و چون
ده سال را بر هفت کوکب قسمت کند هر کوکب را یکسال و پنجماه و چهار
روز و هفت ساعت رسد پس نصیب خود را بعد از ولادت آفتاب
تنها تربیت کند بعد ازین مدت شریک آفتاب زهره شود و هر دو تربیت
کند تا نصیب عطارد نیز تمام بگذرد بعد از عطارد شریک قمر شود
بعد قمر زحل و باز مشتری و باز مریخ و بر شرکت مریخ ده سال فرداریات
آفتاب تمام شود بعد از ده سال نوبت فرداریت بزهره رسد و هشت
سال وی را بر هفت قسمت کرده اند هر یکی را یکسال و یکماه و بیست و
یکروز و ده ساعت نصیب افتاد از اول سال یازدهم با کسور نصیب
خود زهره تنها تربیت کند بعد از آن شریک زهره عطارد شود و
هر دو تربیت کند بعد از آن شریک زهره قمر شود بعد از قمر زحل و
باز مشتری و باز مریخ و باز آفتاب و فرداریت زهره با آفتاب تمام شود
بعد از زهره نوبت فرداریت بعطارد رسد چون نوبت او با شریکان
تمام شود نوبت بقمر رسد بر همین قیاس تا تمام هفتاد سال اما اگر
طالع شبی بود از وقت ولادت تا مدت نه سال صاحب فرداریت قمر باشد
و چون نه را بر هفت کوکب قسمت کنند نصیب هر یکی سالی رسد و سه ماه
و دوازده روز و بیست و یکساعت پس ازین مدت قمر تنها تربیت کند
بعد ازین مدت زحل شریک قمر شود و هر دو تربیت کنند و بعد از آن
مشتری شریک شود و باز مریخ و باز آفتاب و زهره بر شرکت عطارد
تمام شود فرداریت قمر بعد از نه سال نوبت فرداریت زحل رسد و چون

نوبت او با شریکان بکنند نوبت مشتری رسد و باز مریخ با شریکان تا
هفتاد سال بر عطارد تمام شود و ما جدولی نهادیم و مدت فردارات
هر کوکب را بر هفت قسمت کرده و نصیب هر یك را در وی نهاده تا
وقت عمل محتاج نشوند بقسمت کردن

پس از این کواکب هر کدام قوی حال بوده باشند در اصل چون نوبت فردارات
با شرکت بدو رسد سعادت دهد از طبیعت خود و شریك مناسب
خویش با طالع و اگر ضعیف بوده باشد اثری نکند اما اگر صاحب فردار
قوی بود و شریك او هم قوی بود وقت شرکت در آن سعادت بیفزاید
از طبیعت خود و اگر شریك ضعیف بوده باشد چیزی زیاده نکند و
این را مثال است در طالع میزان که از اول سال نوزدهم صاحب فردار
عطارد باشد و عطارد قوی حال بوده است و روزند به تثلیث زحل
تمنای سفر افتاد بجهت پدر که زحل دلیل پدر است و دلیل طرب
و فرح است از روی خاص و چون سال بیست باخر رسید شریك
عطارد قمر شد سفر پیش آمد و در آن سفر با بازرگان مجالست افتاد
که قمر صاحب عاشر است از سبب علی و چون سال بیست و دو باخر

رسید

رسید شریك عطارد زحل شد با جماعت حکما صحبت افتاد و علم نجوم
تحصیل شد و در وسط سال بیست و چهارم شریك عطارد مشتری
شد از روی مراجعت بوده شد و در آخر سال بازگشت شد و در اوایل
سال بیست و ششم شریك عطارد مریخ شد تاهل کرده شد و بعد از
دعوی مالی افتاد با شخصی که پدر بنده بر پدر او داده بود بقرض
قدر هفتصد دینار و آن دعوی پیش امراء عهد افتاد و بسبب ضعف
مریخ از حاصل نیامد و آن جماعت منهزم بخراسان رفتند و در اوایل
سال بیست و هشت شریك عطارد آفتاب شد با ملوك و معارف
معرفت زیاده گشت بسبب این علم و کار بستن او و با استادان عشرتها
و طربها در میان افتاد و زنان و جوانان بسیار تقرب نمودند و این
تمام باشد اما صاحب دور نزدیك اهل فارس صاحب طالع است
یکسال اول بعد از ولادت و صاحب دور سال دوم آن کوکب
که فلك او تحت فلك صاحب طالع بود و سال سیم بر همین قیاس
تا سال هشتم صاحب دور باز صاحب طالع بود و سال پانزدهم
تا چندانکه عمر باشد دور میکنند برین ترتیب است اما نزدیك
اهل بابل سال اول صاحب ساعت ولادت بود و صاحب آن
دور ساعات معوجه و سال دوم کوکبی شود که صاحب ساعات
دوم بود از ولادت بر همان ترتیب که گفته شد پس هر کدام کوکب
که قوی حال بوند در نوبت دور احوال مولود نیکو باشد مناسب
طبیعت آن کوکب چنانکه باز یاد کرده ایم شرح سیم در نسبت علم نجوم
علوم بدو قسم است نقلی و عقلی آنچه نقلی است علوم شرایع است

وان صد و سیزده است و ما بدانها ایمان داریم وانچه عقلی است سه
قسم است طبیعی و ریاضی و الهی و بعضی گویند چهار است و علم
منطق معیار دانشهاست که بدو دلایل و براهین و قوانین دیگر علمها راست
شود و فایده علم طبیعی حفظ صحت است و دفع علت و علم ریاضی اطلاع
اطلاع یافتن است بر نهانیها و بودنیها و فایده علم الهی نیل [illegible]
و سعادت دو جهانی و بیان هر یکی ازین علوم بر چندین اقسام است
و علم موسیقی یک قسم است از اقسام ریاضی و این لفظ موسیقی
لفظ یونانیست و علم موسیقی بهرمس منسوبست که علم نجوم اند
نازل است و عبارت ازین علم دانستن مناسبت آوازهاست و
مقام و مخرج هر یک پس او ماده بود و مناسبتها صورت و معرفت
مناسبتها جز بهندسه و حساب نباشد و حساب چندی بود و چندین
بر دو قسم باشد اول درهم پیوسته که ازرا متصل خوانند و آن سه نوع
خط و سطح و جسم و فرقست میان جسم و ذات جسم و آن چنانست
که اگر قدری موم را گاهی دراز کنند و گاه گرد جسمیت او بهمه حال
باقی ماند و مقدار او تغییر پذیرد پس مقدار جسم ذات جسم بود
و اما قسم دوم را که منفصل گویند یک نوع است و آن عدد باشد
پس در حقیقت کم منفصل شمار بود و شمار از جمع شدن وحدتها
بود پس واحد بر دو نوع بود مجازی و حقیقی مجازی چون اجرام
علوی و اجسام سفلی باشد که هر یک را شریک و اجزاء توان تصور
کردن اما واحد حقیقی ذات باری تبارک و تعالی بود که کثرت و
قلت برو جایز نباشد اما محاسبان یکی را عدد نگویند مبدا

عدد

عدد گویند و دو را مبدا جمع گویند و عدد آن باشد که نصف مجموع دو
طرف او مثل او بود چنانکه چهار را یکطرف سه است و یکطرف پنج و چون
سه با پنج جمع کنند هشت باشد نیمه او چهار باشد قیاس همین است و گفته
اند انواع عدد چهارده است چون زوج و فرد و تام و ناقص و کامل
آنچه معروف است پس شمار محتاج وحدت بود و هرچه محتاج باشد
جایز الوجود بود و باری تعالی واجب الوجود است لابد در تحت شمار
نیاید چون این مقدمه معلوم شد بدانند که اصل پردها هفت است
و از هر یکی فرعی تخریج کرده اند مبلغ چهارده باشد و ام همه پردها
پرده راست است و هر پرده را نسبتی است با کوکبی چنانکه پرده نوا
منسوب است بزحل و پرده حسینی زاید اوست و پرده بوسلیک منسوب
بمشتری و پرده گذاشته زاید اوست و پرده راست منسوب است بمریخ و
پرده عشاق زاید اوست و پرده عراق منسوب است بآفتاب و صفهان
زاید اوست و پرده نگارین منسوب است بزهره و زیرافکند بزرگ
زاید اوست و پرده زیرافکند خرد منسوب است بعطارد و پرده نهاوند
زاید اوست اما بعد ازین چهارده اصل چند آواز دیگر هست نازک
چون نوروز و مخالف و حجاز و سازگری و ماده و سپاهی و ترکی آوازها
اصل و آنچه از ترکیبات اینها خیزد پس درین پردها تنگ تصنیف
دشوار است و هر که از آن چهارده اصل یکی با فرع در آمیزد اما
آنچه تقریر افتاد قواعد متقدمان است و اصطلاحات ایشان چون
ابن التهل و ابن الفتوح و محمود و مکرم و عجب الزمان و دیگر بندگان اما
متاخران این اسامی و اصطلاحات که داشته اند و آوازها و دیگر تخریج

کرده از تمزیح این اصلها مگر پرده راست که سبب راستی تصرف درو روی داده
نیافته است و در این زمان در این فن بغایت و نهایت رسیده و در جمع کمالات
تصنیفهای خواجه صفی الدین [illegible] و عبد المؤمن و شاگردان او و دیگر کسان و
کتابی ساخته است و اندر موسیقی بی نظیر افتاده است اما شایع شدن
این علم جهت آنست که قران در میزان که ذکر او رفته است دال بوده بر قوت
گرفتن اهل طرب و بکمال رسیدن این علم و بعد از وی قران دیگر بجوزا
شد و زهره در میزان بود و عطارد در سنبله و این قران دال بود بر
قوت گرفتن اهل حکمت و متوفیان و ظهور علوم دقیق و شعر و موسیقی
پس باش این دو قران علم حکمت از طب و نجوم و موسیقی و امثال این
چنان فاش گشت که عوام خلق و جهال قوال و شاعر و طبیب و منجم
و رمال شدند تا حدی که مقوم و تقویم را هیچ قدری نماند و علم
رمل بسبب آسانی رواجی یافته است اما در موسیقی چیزهای مشکل
میسازند درین وقت و متقدمان جهد ساختن در چیزهای خوش
ابداع کرده اند و آسان و مطبوع و متأخران جهد کرده دشواری
می کنند و مشکل و خوش ابداع اما معرفت پردها ساز و آوازها
نازک بسازها باشد و کثرت استعمال اما چنانکه اصل پردها
هفت است اصول نیز هفت است و هفت دیگر فرع و در حقیقت
اصول یکیست و باقی زاید اوست و ما از اصول ضرب دست میخواهیم
بر ترتیب و درو گذشتن زمان میان هر دو ضربی برابر و این معنی
فهمی است بعبارت راست نیاید که اگر شخصی دست برهم زند باد
نتوان گفت چندی توقف کن دیگر بار بزن که آن مفید نیفتد اگر

سعادت طالع با او موافقت کرده باشد که این علم در طبع حلول کند و
راست خواندن شعر همین حکم دارد پس اصول او یکضرب است جفت و بعد
از زمانی دراز ضربی دیگر هم جفت و بعد از آن دیگری بر طریق دور
و این را وزن طویل خوانند و قومی ثقیل گویند و نام همه اوست و در
حقیقت او ضربیست بتواتر ساکن و از میان او چند ضرب طرح کرده
تا در وی حشو شود و مثال این آنست که اگر شخصی درم شمارد و گوید
یکی و دو و سه و چهار و پنج الی نهایه این را تخفیف کند و پنج درم بگیرد
و گوید پنج پس لفظ یکی و دو و سه و چهار طرح باشد از حساب و پنج
دیگر بگیرد و گوید پنج پس لفظ یکی و دو و سه و چهار طرح باشد از حساب
و پنج دیگر بگیرد و گوید ده چهار دیگر از میانه طرح باشد و پنج دیگر
بگیرد و گوید پانزده چهار دیگر هم طرح باشد و سه لفظ بود که گفته
بود پنج و ده و پانزده جهت آنست که اوستادان بوده خوانده اند و هرگاه قوال مرد
باشد آهنگ چنگ بر هفتم یا هشتم ابریشم نهد از طرف بالا و زیر بالا
سازند یعنی زیر و بم آهنگ باشد و مرد قادر بوده بر گفتن و اگر
قوال زن بود آهنگ بر دوازده یا سیزده نهد تا زن در گفتن قادر
بود و حکم چکان تا رسیدن همین باشد و بر هر ابریشم و بر هر ابریشم
که آهنگ راست کند دوم او را از طرف زیر مناسب دوم آهنگ
سازند از طرف بالا تا هر دو بام ساخته شود چون زیر و بم آهنگ
دو آن هر دو ساخته باشند یا هر دو یکی را از طرف زیر و بالا طریق
ساختن همین است تا آخر و عدد تارها او از آن جهت پست و چهار آمد
تا چون آهنگ بر دوازده نهند عدد تارهای او زیر و بالا مساوی

افتد چون زیر و بم و آواز چنگ در آهنگ دوازده خوش آیند تر بود از
آهنگهای دیگر بسبب آنکه از وسط تارها خیزد و هر دو طرف او زیر و بم
برابر بود و قول را گفتن باساز و آمدن دشوار بوده مگر نیک قادر بود
بر اصول تا اصول درست زند و متقدمان عیب داشته اند اصول دوری را
و متاخران اعتبار کرده اند جهت آسانی را و ما از باب عود نزدیکتر باشد
و آواز عود حزین و بارقت بود اما نای عراقی بارقت تر باشد و مطبوع
و با چنگ و عود و طنبور خوش آید اما دف با همه سازها اصول نگاه دارد
و سماع را گرم کند و سازها بسیار است از قلبی و ناصیتی از بزرگ
و خرد و انواع اوتار و طنبور و غناها و بیشتر آن بود که در روی یک اصول
و یکپرده بکار دارند یا چیزی بیشتر اما هیچ بشانه نرسد که او را بسر دم
خوانند و بیشتر گویند و او مقبول مشایخ و اهل دلست او را بان رنگ
دل که سر بسر عشق دارد پیوندی است بسلسله که در قالب گفت نگنجد
پس برین ختم کردیم که عرصه سخن تنگ شد **تمام شد چهارم در ختم کتاب**
پیشوای اهل احکام بطلمیوس این علم را بلفظ صنعت خوانده است
جهت آنکه احکام هر طالعی علیحده باید ساختن که هیچ طالع و اوضاع
دلایل او بدیگری نماند پس واجب آن کند که در صورت طالع
تفکر و تامل نیکو بجای آورد و بخاطر تیز و ذهن صافی احکام
سازند بر اصول و قوانین این صنعت تا حق او گذارده باشند و
شرایطی که در دیباچه مذکور است از سر اعتقاد و امانت بکار دارند
اما آنچه این فقیر درین کتاب یاد کرده است که از اقاویل استادان
رحمهم الله بدو رسیده با کلمه چند از محصول و تجارب خود

چون

چون بپیوستم صورت طالعهای سلاطین و اکابر و مخدومان در
نظر بود و همچنین صورت طالع والدین و فرزندان خویش و قبله
و از هر یکی فایده و تجربه حاصل بود و بقدر حال هر شخصی در طالع
او پس جهد دران نمود تا آنچه مبتدی را دانستن آن آسان تر بود و
بفهم نزدیکتر باشد ثبت شود و در عبارت سهل او در دو در شرح
تطویل کرده و آنچه دورتر بود ترک آن واجب دید و در خاطر بود
که این کتاب هفت شجره باشد ششم اندر طالع تحویل و برج انتها
و هفتم در طالع وقت و انواع ضمیرها و اما برین ختم کردیم حالیا
اگر بعد ازین عمر وفا کند آن باقی نیز ساخته کرده و اگر چه این بنده
خود را در صدد مصنفان ندانست که نشانی ساخت و از حق تعالی
توفیق خواست والله ولی التوفیق تمت الکتاب بعون الله الملک
الوهاب فی شهر ربیع الاول سنه اربعه و عشرین و مائه بعد الالف
من الهجرة النبویة علیه و آله الآف التحیة حسب الفرمایش
وکلاء عالیجاه ذوی المجد و العز و الاعتلاء اسلام مهر
اسلامیان ملاذ ذی ملجا الفقراء و المساکین جامع المعقول
و المنقول و حاوی الفروع الی اصول زین و جمال سادات
النجباء الکرام مفخر الخواص و العوام وحید
الزمان القاصر ذکرا و صاحب البیان
اعنی سمی النبی مضافا الی الوصی
متوکل جلیل القدر ...
سر ... افضل ...
صانه الله
عن الآفات